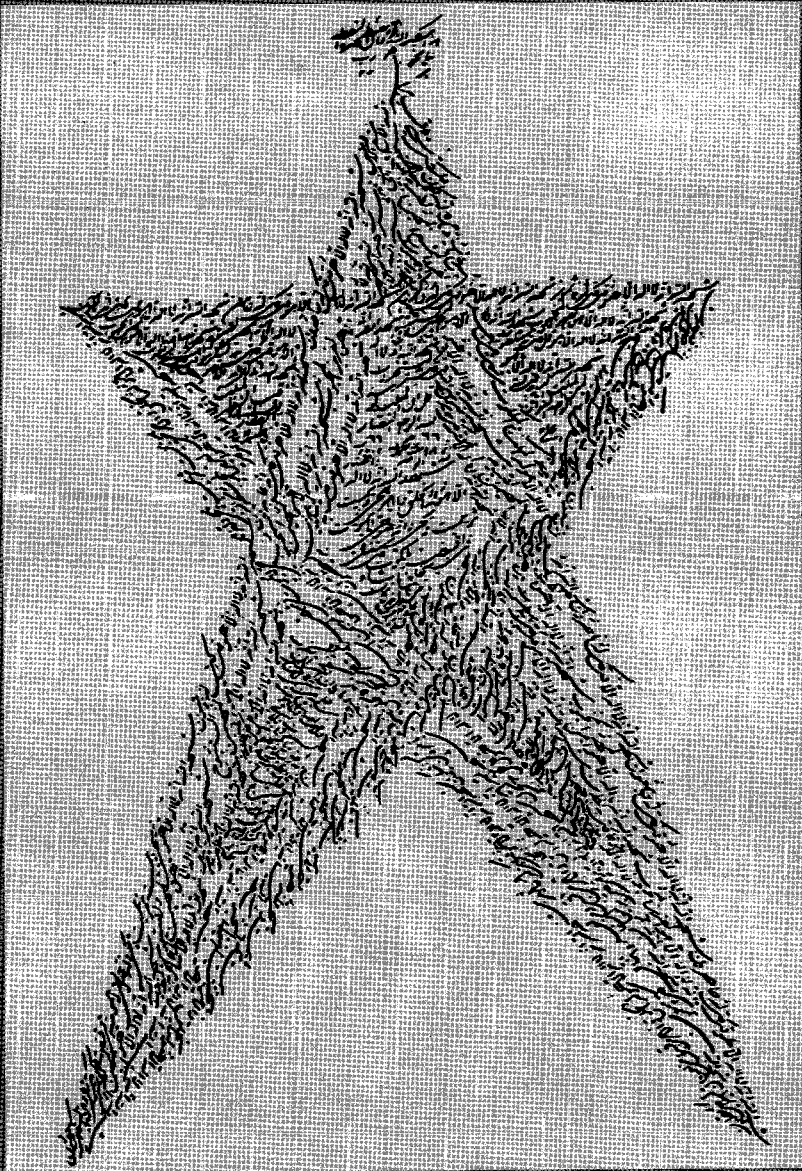


سالگرد میلاد حضرت رب اعلی مبارک باد



یادداشت ماه

در بیست و چهارم ماه زوئیه سال ۱۹۰۸ یعنی یکصد سال پیش انقلاب "جوانان ترک" در قلمرو حکومت عثمانی در منطقه سالونیک در گرفت. یک سال بعد در ۲۷ آوریل ۱۹۰۹ سلطان عبدالحمید از سلطنت مخلوع شد. سقوط کامل امپراطوری عثمانی و اعلام جمهوری در ترکیه جدید التاسیس مدت زمانی طول کشید ولی سرانجام در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ عملی شد و در سال بعد خلافت اسلامی نیز به حکم قانون ملغی گردید و آنچه حضرت بهاءالله به صراحت در کتاب مستطاب اقدس ۵۰ سال قبل از آن پیش بینی فرموده بودند تحقق عینی یافت. حضرت بهاءالله خطاب به استانبول، نقطه واقعه در ساحل دو دریا، چنین فرمودند:

يا أَيُّهَا النُّقْطَةُ الْوَأَقَعَةُ فِي سَاطِئِ الْبَحْرِينِ قَدْ اسْتَقَرَّ عَلَيْكَ كُرْسِيُّ الظُّلْمِ وَاسْتَعْلَتْ فِيكَ نَارُ الْبَغْضَاءِ عَلَيَّ شَأْنِ نَاحِ بِهَا الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَالَّذِينَ يَطُوفُونَ حَوْلَ كُرْسِيِّ رَفِيعٍ. نَرَى فِيكَ الْجَاهِلِ بِحُكْمِ عَلِيٍّ الْعَاقِلِ وَالظُّلَامِ يَفْتَخِرُ عَلَيَّ النُّورِ وَأَنْكَ فِي غُرُورِ مَبِينٍ. اغْتَرَّكَ زِينَتُكَ الظَّاهِرَةُ سَوْفَ تَقْنَى وَرَبَّ الْبَرِيَّةِ وَتَنُوحُ الْبِنَاتُ وَالْأَرَامِلُ وَمَا فِيكَ مِنَ الْقَبَائِلِ كَذَلِكَ يَنْبَغُ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ.
بقیه در صفحه ۷

فهرست مندرجات

آزادی بیان برای بهائیان	یادداشت ماه / ۲
در جامعه‌های اسلامی / ۳۳	آثار مقدسه / ۳
پروژه سینمایی مل گیسون	۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ / ۵
درباره اعدام بهائیان ایران / ۳۶	دنباله یادداشت ماه / ۷
مغز انسان، شاهکار آفرینش / ۳۷	چرا اسلام‌گرایان بهائیان را آزار می‌دهند؟ / ۸
اهمیت مذاکرات	امر زراعت... فی الحقیقه
در میان آثار حضرت عبداله‌بهاء / ۴۰	دارای مقام اول است / ۱۲
روز بین‌المللی صلح / ۴۳	سابقه تاریخی دعوت مدحت پاشا از حضرت
ایران نشر آکاذیب و حمله به بهائیان را تشدید می‌کند / ۴۹	عبداله‌بهاء برای مسافرت به بیروت و نزول لوح
معرفی کتاب / ۵۱	ارض با (۱) / ۱۵
از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۹	مادام ادیت دوبون مک کی / ۲۵
نامه‌های خوانندگان / ۶۲	شوق پرواز / ۲۸

روی جلد: توقیعی از حضرت اعلیٰ به صورت هیکل

احتراز از اختلاف وفاد (از خصوص جمال‌عربی)

جمال‌عربی در لوجی منسوخ شده اند؛ قلم‌اعلی در لیالی و آیام اولیا، را بمعروف امر فرموده و فرنگ
 نمی. در بعضی از الواح این کلمه علیسا، نازل، طوبی از برای نفسی که بشنود و نگوید، اگر نیکویی از کسی
 بیند بکافات قیام کنند، اگر ضری مشاهده کنند صبر نمایند و بجزا گذارند. ضرب و شتم و جنگ
 جدال و قتل و غارت کار درنده‌های بی‌شعور و نادانی است. اهل حق از جمیع آن منع است و مبرا
 و قوله الاصلی: کل عباد را به نفع مشفق نصیحت نمودیم که احدی تعرض احدی (امروخلق ۳-۱۹۱)
 نشود و نفسی با نفسی مجادله نماید... نصرت حق بفضاح حسنه و مواعظ حکیمه بوده نه بمساز و مجادله...
 در این ظهورت ادبالمه نمی شده... (امروخلق ۳-۱۹۲)

و نیز فرموده اند: یا قوم، اذکرو العباد با تخیر و لاتنکروهم بالسوء و بما یتکذرون به انفسهم.
 ذکر سوهم در این سنه (۱۳۰۶ هـ. ق) نمی شده چه که لسان از برای ذکر حق است چیست
 به غیبت بیالائید و یا بجلالتی نغم نمایند که سبب حزن عباد و تنگدست. معاشرت با جمیع
 احزاب را اذن دادیم مگر نفوسی که در آنچه بغضاء در امر الله موی الوری از ایشان پابید از
 امثال آن نفوس حتر از لازم امر امن لدی الله رب العرش اعظم. یا حزاب الله اجعلوا شراکم
 کوشرا الوداد و شکرکم یا تطهیر به الاتحاد و حکمک ما یمیدی الناس الی صراط الله المقدر العتدر.
 و همچنین: این مظلوم خیال ریاست نداشته و ندارد و مقصود... (امروخلق ۳-۱۹۵-۱۹۶)
 رفع آنچه سبب اختلاف احزاب عالم و تفریق هم است بوده و هست تا کل فارغ و آزاد شده

و بخود پروازند . (امر و خلق ۳-۲۰۰)
 و در لوح دنیا است : فضل این ظهور عظیم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و فتنای
 از کتاب محمودیم و آنچه علت اُلفت و اتحاد و اتفاق است ثبت فرمودیم نِعْمًا لِلْعَالَمِينَ .
 و در لوحی دیگر آمده : لا تجلوا دین الله سبباً للاختلافکم انه نزل بالحق . (امر و خلق ۲-۲۰۱)
 لا اتحاد من فی العالم . اتقوا الله و لا تکلونوا من ارباب جاهلین . (امر و خلق ۳-۲۱۲)
 و نیز : دین الهی را سبب اختلاف و ضعیفانه و بغضنامه اند . لسان عظمت میفرماید :
 آنچه از شما پیشیت در این ظهور اقدس نازل مقصود اتحاد عالم و محبت و و داد اهل آن بود .
 و نیز : بگو لعن الله مذمب الهی و دینش از برای اتحاد و اتفاق آمده . (امر و خلق ۳-۲۱۳)
 نه از برای اختلاف و فتنای . یشهد بذلك ام الکتاب . (امر و خلق ۳-۲۱۵)
 و همچنین : در این صبح نورانی لسان بیان الهی باین کلمه نورانی ماطن : ای اهل ارض تنگ
 نماند بانچه که سبب رفع اختلاف است تا جمیع احزاب به راحت حقیقی و آسایش دائمی
 فائز گردند . ظهور ظاهر سبب و علت اتحاد بوده و هست و لکن عباد جاهل سبب اختلاف
 نموده اند . بگو ای اهل ارض . کلمه حق را بشنوید و بان تنگ نمانید .
 و در لوح اتحاد آمده است : از جمله اتحاد مقام هست و اوست سبب قیام امر و ارتقاء آن با یون عباد
 برتری و بهتری که میان آمد عالم خراب شد و ویران نموده گشت . نفوسی که از جهت بیان حرمین
 و باقی اعلی ناطقند باید خود را در یک ضقع و یک مقام مشاهده کنند .

۲۰ اکتبر ۱۸۱۹

۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ روز

تولد حضرت ربّ اعلیٰ،
سید علی محمد شیرازی
است و مبدأ یکی از
شورانگیزترین
حماسه‌های تاریخ حیات
عنصری آن حضرت



مستقل نبودند بلکه در
تأسیس آئین حضرت
بهاء الله مشارکت تام
داشتند و فی الحقیقه آن
دو وجود مقدّس
بنیادگذار دور جدید و
مدنیّت تازه‌ای بودند که

می‌باید عالم بشری را لا اقلّ برای هزار سال در
سایه خیمه یکرنگ خود حفاظت و هدایت
کند. رابطه روحانی بین آن دو مظهر الهی رابطه
عشق و فداکاری متقابل است. حضرت اعلیٰ
در باره جمال ابهی می‌فرماید:

«یا بقیّة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت
السّب فی سبیلک و ما تمّنت الّا القتل فی
محبّتک و کفّی بالله العلی معتمداً قديماً»
و حضرت بهاء الله در حقّ حضرت اعلیٰ مذکور
می‌دارند:

«و این عبد در کمال رضا جان برکف
حاضر م که شاید از عنایت آلهی و فضل
سبحانی این حرف مذکور مشهود در سبیل
نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان در باز د
اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بامر
آنی در این بلد توقّف نمی نمودم»^۱
رابطه میان آن دو مظهر الهی حتّی از رابطه
حبیب و محبوب فراتر می‌رود چه حضرت

فقط ۳۱ سال دوام کرد ولی خود سرآغاز و
منشأ مهمّ‌ترین حادثه دفتر روزگار یعنی اظهار امر
حضرت بهاء الله موعود کلّ امم و نحل گردید.
حضرت اعلیٰ تنها مبشّر ظهور من یظهره الله
نبودند بلکه زمینه را برای آن ظهور اعظم هموار
کردند، او هام و خرافات گذشته در مورد قیامت
صوری و قیام اجساد از قبور و حساب و کتاب و
صراط و جنّت و دوزخ در مفهوم مادی و
ظاهری آنها را ریشه برکنند، ابواب تجدّد را
بر ایران عقب مانده و خواب رفته و غفلت زده
مفتوح کردند و اذهان را برای قبول آئینی که
دعوی اتحاد و اعتلاء جهانی دارد آماده
ساختند. در کتاب‌های بیان فارسی و عربی اساس
اکثر احکامی را که بعد در کتاب مستطاب اقدس
جنبه قطعی و نهائی حاصل کرد، وضع فرمودند
و مبانی کلامیات یعنی الهیات ظهور جدید را
در آثار متعدّد خود استوار کردند.
حضرت اعلیٰ فقط مؤسس یک شریعت

بهاء الله به کرات در آثار مبارکه خود در اشاره به حضرت اعلیٰ سخن از ظهور قبلیم در میان می آورند و حضرت اعلیٰ نیز عود خود را در ظهور من یظهره الله می بینند. حضرت بهاء الله در *سوره هیکل* می فرمایند: «الذی ظهر مره بعد اولی باسمه الابهی» و در *سوره دم* مذکور می دارند که «هل من ناصر ینصر جمال الاولی فی طلعة الاخری» و در موضع دیگر یادآور می شوند که «قل تالله ان هذا النقطة الاولی قد ظهر فی قمیصه الاخری» و حضرت اعلیٰ در باب هفتم از واحد چهارم *بیان فارسی* در مورد ظهور بعد متذکر می شوند که:

«همچنین در من یظهره الله کل احکام بیان را جاری نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدء بر غیر او... و همچنین در من یظهره الله نبیند الا نقطه بیان را»

درک این وحدت حقیقت دو مظهر الهی که مانند شمس واحد یکی در برج حمل ظاهر شده و دیگری در برج اسد، بر مردم عادی بسیار صعب و محتملاً از مقوله محالات است حتی خواص هم توانایی درک درست آن را ندارند. در ارتباط با این مقوله، جمال مبارک در لوحی یادآور می شوند که سرّ قرب زمانی دو ظهور بر بشر پوشیده است:

«و در ظهور این ظهور اعظم اکرم مع آن که آیامی از ظهور قبلیم نگذاشته حکمتی است مستور و سری است متنوع»

شاید روزی مورخان روشن کنند که در فاصله سال های ۱۸۴۴ و ۱۸۶۳ چه تحوّل عظیمی در جهان بشری روی داد که آن را آماده

درک ظهور اعظم حضرت بهاء الله کرد؟ عظمت ظهور حضرت بهاء الله بی گمان مستلزم "آماده سازی قبلی" عالم انسانی بوده است. در زمانی که چه در عالم اسلام و چه در عالم مسیحیت همه جا انتظار نوعی قیامت صوری و بازگشت جسمانی موعود منتظر مطرح بوده است، جامعه بشری به تفاسیر حضرت اعلیٰ از متشابهات کتب دینی سابق و بیان معانی باطنی و روحانی اشارات و بشارات و وعود قبلی نیازمند بوده است. در مورد این لزوم آمادگی ذهنی شبهه ای نمی توان کرد؛ همه کس داستان مهاجران آلمانی را که در حوالی سال ۱۸۴۰ شهر و دیار خود را ترک کردند و روانه اراضی مقدسه شدند به امید درک ظهور مسیح موعود که به ظن آنان می بایست بنفسه از آسمان رجوع و نزول کند، می دانند. هنوز آثار گروه آخرین این مهاجران یعنی تمپلرها در پای کوه کرمل پایدار است. عجب نیست اگر حضرت اعلیٰ نه فقط در تفاسیر خود از *سور قرآن* بلکه حتی در *کتاب بیان*، صفحاتی را به تفهیم معانی باطنی و نمادی این علائم ظاهری اختصاص داده و رفع اوهام از عامه فرموده اند.

ملاحظه فرمایید که فی المثل در *کتاب بیان* در مورد قیامت چه می فرمایند:

«مراد از *یوم قیامت*، *یوم ظهور شجره* حقیقت است و مشاهده نمی شود که احدی از شیعه *یوم قیامت* را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد»

هم *کتاب بیان* در این مورد صراحت دارد که رجعت، رجعت ذات نیست بلکه رجعت

صفات است و بنا بر این انتظار مسیحیان که عیسی بن مریم شخصاً و عیناً از آسمان بازگردد مبنایی ندارد.

وحدت این دو ظهور هر چند کمتر مورد بحث و فحص قرار می‌گیرد اما نزد اهل بهاء خاصه پس از زیارت **توقیع دور بهائی** حضرت ولی امرالله یک حقیقت مسلم شده است. بهائیان زیارتنامه واحدی برای جمال ابهی و نقطه اولی دارند. به موجب نصوص مبارکه یوم ولادت آن دو مظهر آلهی یعنی اول و دوم محرم

فی الحقیقه در حکم یک یوم محسوب می‌شود. مقام اعلی یعنی مرقد حضرت اعلی مرکز همه تأسیسات جهانی بهائی است و مسلماً محققان و علاقمندان به مطالعات بهائی هم آثار حضرت اعلی را از مقوله آثار منسوخته نمی‌انگارند بلکه بررسی ژرف بینانه آنها را دستور العمل خود قرار می‌دهند. ■

یادداشت

۱- دور بهائی، چاپ جدید، ص ۴۷.

دنباله یادداشت ماه از صفحه ۲

به صراحت می‌فرمایند که کرسی ظلم در استانبول مستقر شده و در آن دیار جاهل بر عاقل و سایه بر روشنی حکومت می‌کند و تصریح می‌کنند که ای شهر به عزت ظاهری خود مغرور مباش چه بزودی از میان خواهد رفت و نوحه از همگان برخواید خاست.

در سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۶ که حضرت عبدالبهاء در عکا **مفاوضات مبارکه** را به خانم لورا کلیفورد بارنی به هنگام صرف نهار تقریر می‌فرمودند، شرایط سجن آن حضرت تشدید شده و حتی خطر آن بود که به جان آن مولای یکتا لطمه وارد آید اما چه کسی در عالم قادر بود که آفتاب ظهور را از درخشندگی باز دارد؟ دو سلطنت مقتدر آن زمان، ناصرالدین شاه و سلطان عبدالعزیز، در تبعید و تضییق جمال ابهی و همراهان هرچه توانستند کردند اما تردید نبود که سرانجام نور بر ظلمت فائق خواهد آمد

و بساط ظلم و کینه‌توزی قاجاریه و عثمانیان منهدم خواهد شد. دو سال بعد از نشر **مفاوضات مبارکه** (۱۹۰۸) حضرت عبدالبهاء با آزادی کامل به سفر مصر و مغرب زمین برای اعلاء ندای اب بزرگوار خود مبادرت فرمودند (۱۹۱۰) و بحران سال‌های سجن شدید جای خود را به پیروزی شناسایی امر مبارک نخست در امریکا و اروپا و بعد قارات سایرہ انجامید.

آیا حکومتی که اینک در نهایت بی‌انصافی و بی‌رحمی جامعه بهائی را در مضیقه شدید قرار می‌دهند باور می‌دارند که ابدی هستند و به مراد خود که امحاء این جامعه روینده است دست می‌یابند؟ آیا تجربه تاریخ درس عبرتی برای نسل حاکم امروزی نمی‌تواند بود؟ آیا دشمنان امر و جامعه بهائی گمان می‌برند که سرنوشت آنان بهتر از عثمانیان خواهد بود؟ ■

چرا اسلام گرایان بهائیان را آزار می دهند؟

امیل ایمانی (Amil Imani)

دهد نرم افزار اسلام، در طول زمان، آنچنان به وسیله فرقه های بی شمار، و مکاتب و احزاب بی انتها دخل و تصرف شده و هر یک به نفع خود در آن تغییراتی بوجود آورده اند که به سختی می توان به عنوان یک نظام عقیدتی واحد و وحدت گرا به آن نگاه کرد. هر حمله ای به عقاید و ایده ها سبب می شود آن که مورد هجوم واقع شده عکس العمل نشان دهد.

تصادم عقاید دلیلی است برای اسلام گرایان که توان خود را علیه امر بهائی به کار برند که نوآور و سنت شکن است. در واقع، بهائیان به اسلام احترام می گذارند و کلیه ادیان دیگر را نیز تکریم می نمایند. امر بهائی دارای بسیاری از تعالیم مشترک با اسلام است و این موارد آنقدر زیاد است که بعضی ها آن را "اسلام سهله سمحه" می نامند زیرا در عین حفظ بعضی از اصول اسلامی، تعدادی از احکام و شعائر کهنه و قدیمی و مشکل ساز را نسخ می کند. بهائیان می گویند دیانت آنها وسیله تخریب نیست که هدفش از میان برداشتن مدرسه الهی موسوم به دیانت باشد: مدرسه ای که به شدت دچار تفرقه شده که همه مدعی اند یک خدا را عبادت می کنند، با این

گفته می شود که دوران ما بهترین و بدترین زمان ها است. انسان از طرفی مشغول تلاش است تا خود را از بقایای گذشته بربریت خویش رها سازد و در عین حال راه جدید شادی آفرینی از زندگی را آغاز نماید. و این داستانی است تکراری: گذشته کهن در بسیاری از جنبه ها با سرسختی با آنچه که جدید است به مبارزه مشغول شده است. و جدید در این قضیه الگوی عظیم تغییر ایده ها و باورهایی است که مستلزم از بن در آوردن تمام کهنه هایی است که دیگر کارساز نیست. این است آنچه که نوع بشر را در باطلاق جنگ ها، بی عدالتی و بدبختی نگه داشته است.

در این حیطه ایده ها، ادیان نقشی محوری ایفا می کنند و کهنه و نو، غالباً به شدت، با هم اصطکاک می یابند و برخورد پیدا می کنند. ایده ها و باورها نرم افزار ما است که تعیین می کند چگونه رفتار کنیم. و نرم افزار قدیم دیگر عمل نمی کند زیرا از دور خارج شده و جوابگوی نیازهای زمانه ما نیست؛ از آن گذشته ویروس های مخرب و مهلک آلوده و بیمارش ساخته اند. حتی نگاهی گذرا کافی است که نشان

همه به ظلم و ستم، جنگیدن و کشتن یکدیگر به اسم همان خدا ادامه می دهند.

بهایان دیدگاهی بسیار امیدبخش، خوش بینانه و احتمالاً غیر واقع گرایانه نسبت به عالم انسانی دارند. آنها می گویند هدفشان برای هر فردی از افراد بشر، صرف نظر از کلیه ملاحظات، این است که کلیه حقوق خدادادی اش به او اعطا گردد و اجازه یابد هرگونه که مناسب می داند به عبادت خالقش بپردازد. آنها دارای نوعی بینش شدیداً محبت آمیز نسبت به جهانی هستند که همه در آن به عنوان عضوی ارزشمند از عائله بزرگ انسانی زندگی خواهند کرد. آنها آشکارا تا کنون استعداد پذیرش از ۶-۷ میلیون نفر از مردم دنیا از هر قشر مذهبی، قومی و ملی یافته اند. این بینش ممکن است ۶-۷ میلیارد نفر باقیمانده را بزودی به سوی خود جذب نکند، اما مطمئناً به راحتی بر این ایده اسلام گرایان که می خواهند با احکام شریعت عصر حجری خود جهان را در ظلّ لوی به اصطلاح امت در آورند، فائق خواهد آمد.

بهایان بر این باورند که خداوند، هر از چند وقت یک مرتبه مرئیانش را با دروس جدید به مدرسه اش می فرستد تا به ارتقاء مردم به سطوح عالی تر و متعالی تری از انسانیت کمک کنند. آنها معتقدند که مشکل در اینجا است که مردم به کار قدیم مدرسه متشبث می شوند و معلم قدیم را مقبول می دانند و سرسختانه در مقابل پذیرش مرئی جدید و تعالیمش مقاومت می کنند. بهائیان معتقدند انبیاء الهی نوآورانی هستند که در فواصل زمانی ظاهر می شوند تا

دیوارهای جدایی را فرو بشکنند و فرزندان خدا را از سیاه چال های زیرزمینی انحصار طلبی احمقانه و غفلت ابلهانه نجات بخشیده در کلاس عمومی فضای باز دور هم جمع کنند و در کنار یکدیگر قرار دهند.

ذیلاً بعضی از تعالیم بهائی ذکر می شود که در برخورد مستقیم با تعالیم اسلامی است و اسلام گرایان را برمی انگیزد تا آنچه را که در توان دارند برای در هم شکستن دیانت جدید به کار ببرند.

• **امت الهی:** مسلمانان بر این باورند که امت برگزیده خدایند و هیچ نظام اعتقادی دیگری را مشروع نمی دانند. بهائیان معتقدند که جمیع مردم امت برگزیده خدایند: فقط یک خدا، یک دیانت الهی، و یک امت خداوند وجود دارد که همانا کل نژاد بشری است.

• **رشته ای از مرواریدها:** مسلمانان ادعا می کنند که محمد خاتم پیامبران است، که خداوند بهترین و آخرین رسولش را برای نوع بشر فرستاده، و هر مدعی دیگری شیاد است و مستحق مرگ. بهائیان معتقدند که خداوند همیشه مرئیان خود را با دروس جدید و مناسب زمان مبعوث کرده تا عالم انسانی را تربیت نمایند و در آینده نیز چنین خواهد کرد. در طول تاریخ بشر تعداد بی شماری مرئیان الهی بوده اند که برای ملل گوناگون ظاهر شده اند. آنها می گویند این مرئیان مانند مرواریدهایی هستند که در یک رشته قرار دارند و بهاء الله جدیدترین، اما نه آخرین، مروارید است.

• **اندیشه مستقل:** تقلید کورکورانه در نظر بهائیان مردود است. بهائیان بر این باورند که

قوة درک و موهبت عقل انسان باید شخص را در اتخاذ تصمیم در جمیع امور هدایت کند. برای رسیدن به این هدف، آنها برای تعلیم و تربیت و تحرّی حقیقت ارزش خاصی قائلند.

بہائیان تعلیم و تربیت زنان را به اندازه تربیت و تعلیم مردان مهمّ می دانند، زیرا زنان اولین مربّیان کودکانند و با کسب تعلیم و تربیت می توانند نقشی ارزشمند ایفا کنند. برعکس، مسلمانان به زعمای مذهبی می نگرند تا راهنمایی شوند و غالباً زنان را از تعلیم و تربیت و اندیشه مستقلّ باز می دارند.

در تصدیق اهمّیت

اندیشه مستقلّ، هیچکس بهائی به دنیا نمی آید. وقتی کسی در خانواده مسلمان به دنیا می آید، تا پایان زندگی مسلمان محسوب می شود. اگر تصمیم بگیرد از ظلّ اسلام خارج شود، برچسب ارتداد می خورد، و

افراد مرتدّ خود به خود محکوم به مرگند. برعکس، کودکی که در خانواده بهائی پای به جهان می نهد لازم است در این مورد که مایل است بهائی باشد یا خیر خودش به طور مستقلّ تصمیم بگیرد. آزادی انتخاب و اندیشه مستقلّ از ارزش هایی است که بهائیان گرامی می دارند و این در تضادّ شدید با دیدگاه اسلام گرایان متعصّب کوفه فکر است.

• **دین یا علم:** بهائیان باور دارند که حقیقت فراتر از جمیع حدود و ثغور است. حقایق علمی و دینی از منشا واحد جهانی نشأت می گیرند.

آنها مانند دو روی یک سکه اند. در نظر بهائیان، علم و دین مانند دو بال یک پرنده اند که عالم انسانی را به پرواز به سوی اعلیّ مراتبی که در او به طور بالقوه وجود دارد، قادر می سازد و هر باور دینی که با علم در تناقض باشد خرافات و اوهام است. مسلمانان معتقدند که صحف مقدّسه و اعتقاد جزمی آنها، بی اعتنا به نادرستی ثابت شده آنها، برتر از علم است.

• **تساوی حقوق زن و مرد:** دیدگاه مسلمانان، که صریحاً در *قرآن* ذکر شده، چنین است که مردان حاکم بر زنانند.

بہائیان این پنداره را ردّ می کنند و بر برابری بی قید و شرط حقوق زن و مرد صحّه می گذارند. این اصل بهائی نیمی از نوع انسان را از مقهوریت خانگی رهایی بخشیده به مشارکت تامّ در امور عالم انسانی موفّق



ساخته به مقام خود شکوفایی واصل می سازد. این اصل نقطه ختامی بر استثمار بی رحمانه زنان گذاشته طالب آن است که با زنان تحت حاکمیت قانون با احترام کامل رفتار شود.

• **تصمیم گیری مشارکتی:** اسلام ماهیتاً نظام پدرسالارانه و استبدادی است. بهائیان به ارزش تصمیم گیری از طریق مشورتی معتقدند و در این فرایند همه، صرف نظر از هرگونه ملاحظات، حقّ شرکت در تصمیم گیری دارند. این اصل تصمیم گیری مشارکتی حقّ عمده انحصاری روحانیون مسلمان را که در جمیع امور طبق

آنچه که دوست دارند و منفعتشان ایجاب می‌کند حکم می‌کنند، منسوخ می‌سازد. همچنین، در جمیع سطوح جامعه، از جمله خانواده، جمیع اعضاء ذی نفع دارای فرصت، حتی مسئولیت، هستند که بدون هیچ هراسی دیدگاه‌های خود را بیان نمایند. در تعالیم بهائی که در آثار بهائیان ذکر شده به وضوح بر این تعهد نسبت به تصمیم‌گیری دموکراتیک تأکید شده است: «*بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است*» (منتخبات مکاتیب، ج ۱، ص ۸۴).

● **نظرگاه جهانی:** بهائیان به میهن خود عشق می‌ورزند، با این حال همین محبت را نسبت به کل کره زمین و مردمانش دارند. بهائیان معتقدند که محبت حد و مرزی نمی‌شناسد و نباید محدود باشد. می‌توان به وطن عشق ورزید و در عین حال به جهان نیز محبت تام داشت. این محبت به جهان غالباً دستاویزی برای اسلام‌گرایان بوده که بهائیان ایران را به خیانت به وطن خود متهم کنند. به این دلیل است که مآلهای فعلی حاکم بر ایران به دروغ ادعا می‌کنند که بهائیان عوامل اسرائیل صهیونیستی و حامی امریکایی‌اند.

● **ریشه‌کن کردن تعصبات:** تعصب از هر نوعی که باشد با امریهائی بیگانه است و شدیداً اصل محوری آن را که وحدت عالم انسانی است تضعیف می‌کند. مسلمانان وقتی تعصب مطرح می‌شود، بسیار بدنامند. اسلام‌گرایان تعصب علیه دیگران را بطور کامل به کار می‌برند. برعکس، صحف بهائی می‌گوید:

«... همچنین تعصب دینی، تعصب جنسی، تعصب وطنی، تعصب سیاسی؛

جمیع این تعصباتها هادم بنیان انسانی است و جمیع این تعصباتها سبب خونریزی است و ویرانی عالم انسانی. تا این تعصباتها باقی، حرب مهیب مستمر»

(همان، ص ۲۴۱)

● **لغو حرفه کشیشی و آخوندی:** نقطه مهم برخورد و اختلاف شامل لغو حرفه کشیشی و آخوندی است. بهائیان معتقدند که عالم انسانی به اندازه کافی به بلوغ رسیده که دیگر نیازی به آخوندها و کشیش‌های حرفه‌ای جهت خدمت به نیازهای دینی مردم نداشته باشد. این تعلیم بهائی، با یک حرکت، صدها هزار ملاً و امام را از کار برکنار می‌کند و گروه نیرومند روحانیون بیکاره را به مبارزه برای حفظ مناصب انگل‌مانند که دارای مزایای فوق العاده است، برمی‌انگیزد.

واجب است که مردم آزاد جهان از آزادی وجدان، از جمله آزادی دین، صرف نظر از عقاید شخصی، دفاع کنند. به این دلیل است که من، به عنوان شخصی که بهائی نیست، این را وظیفه جدی و خطیر خود می‌دانم که از طرف مردم آرامش طلب و صلح‌جو، که توسط اسلام‌گرایان مورد اذیت و آزار قرار دارند، بی‌پرده سخن بگویم. ■

یادداشت

اصل انگلیسی این مقاله در پایگاه اینترنتی زیر در تاریخ ششم ژوئن ۲۰۰۸ منتشر گشته:

http://www.amilimani.com/index.php?option=com_content&task=view&id=107&Itemid=2

و این ترجمه با اندکی تغییر از پایگاه زیر نقل شده است:

<http://negahedigar.blogfa.com/post-103.aspx>

«امر زراعت... فی الحقیقه دارایی مقام اول است»

لوح دنیا

کاو شگر

موجب شد که بخش کشاورزی نه فقط عاملان خود را از دست دهد بلکه اهمیت سابق را در اقتصاد جهانی مهمل گذارد.

حال تمام مطبوعات بین‌المللی در هفته‌های اخیر سخن از طغیان هزارها و هزارها مردم فقیر بر ضد گرسنگی و گرانی مواد غذایی در ممالک بسیار خصوصاً آفریقا و چند کشور آسیایی به میان آورده‌اند. روزنامه فیگارو در شماره ۱۵ آوریل خود می‌نویسد که بحران غذایی اینک در فزون از چهل کشور گسترش پیدا کرده است. افزایش متوسط قیمت برنج در بازار شیکاگو در فاصله آوریل ۲۰۰۷ و آوریل ۲۰۰۸ دو برابر بوده و افزایش قیمت گندم در همان فاصله به بیش از سه برابر سرزده است. برای کشور فقیری چون موریتانی که ناگزیر است هفتاد درصد مواد غذایی خوراک مردمش را از خارج وارد کند چه امید نجاتی هست؟

قضیه وحیم‌تر از آن است که این مشکل را فقط با احیاء کشاورزی سنتی معطوف به تولید مواد خوراکی در ممالک در حال توسعه بتوان حل نمود (چنان که رئیس جمهور سابق فرانسه در روزنامه لوموند به تاریخ ۱۷ آوریل یادآور شده بود). به زیرکشت بردن زمین‌های وسیع و

از هنگامی که جمال اقدس ابهی در لوح دنیا در ربع آخر قرن نوزدهم اشاره به اولویت بخش کشاورزی فرمودند و بعد حضرت عبدالبهاء در لوح معروف به اقتصاد یا تعدیل معیشت در اوائل قرن بیستم تصریح کردند که حل مسأله یا مسائل اقتصادی را باید از دهقان ابتدا نمود، سال‌های بسیار طولانی گذشته است. در این فاصله که حدود یک قرن یا بیشتر طول کشیده شوق افراطی به صنعتی شدن در ممالک در حال رشد که اقتصادشان عمدتاً بر کشاورزی سنتی مبتنی بود به درجه‌ای رسید که غالباً کشت مواد غذایی چون گندم و جو و برنج را رها کردند و به دنبال تولید آن نوع مواد کشاورزی که برای صنایع مفید است و درآمد پولی از آن حاصل می‌شود مانند پنبه و توتون رفتند و نتیجه این شد که اینک در بسیاری از این ممالک به نان شب نیازمندند.

غفلت در جلوگیری از پیشرفت صحاری، قطع بی‌رویه جنگل‌ها و درخت‌ها، خشکسالی پیاپی و عدم استفاده صحیح از آب و هجوم روستانشینان به شهرها و عوامل دیگری همراه با بی‌توجهی دولت‌ها که دیگر روستانشینان تکیه‌گاه قدرت آنان به حساب نمی‌آیند،

استفاده از رژیم‌های نوین آبیاری و کشت به اتکاء کمک‌های بین‌المللی، توسعه امکانات "برنامه جهانی غذا" (PAM, Programme Alimentaire Mondial) وابسته به "سازمان ملل متحد" برای اعطای رایگان مواد غذایی از سوی ممالک پرتولید به ممالک فقیر و تقویت "سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد" (FAO, Food and Agriculture Organization)، کاهش آزادی مفرط مصارف آب در شهرها، مبارزه با پیشرفت صحاری و ده‌ها تدابیر دیگر نیز باید به جریان افتد تا متدرجاً این گره کور گشوده شود.

مطبوعات از ۵۰۰ میلیون دلار کسر مالی PAM "برنامه تغذیه ملل متحد" سخن می‌گویند که البته باید سریعاً چاره‌جویی شود- برنامه‌ای که به یاری ۷۳ میلیون نفوس در ۷۸ کشور عالم اجرامی شود و همه قرائن حاکی از آن است که احتیاجات حقیقی بسیار بیش از اینهاست.

ملاحظه این اوضاع بهائیان را به یاد ایامی می‌اندازد که در خلال جنگ جهانی اول حضرت عبداله‌اء دهقانان را به کشت گندم و محصولات غذایی در فلسطین آن زمان تشویق فرمودند و در نتیجه از گرسنگی عامه و قحطی که امری قطعی به نظر می‌رسید احتراز شد- تجربه‌ای که موجب اعطای عنوان سر (Sir) به آن حضرت گردید و حضرتش هر چند به اکراه تمام در مراسم اعطای نشان شرکت فرمودند ولی از کار بردن این عنوان بالکل امتناع کردند و به همان عنوان عبودیت جمال ابهی اکتفا نمودند.

*

باید متذکر بود که با کمبود و گران‌ی روزافزون نفت و بنزین تمایل کشورهای صنعتی به آن است که بیش از پیش از مواد کشاورزی که تولید روغن و مواد سوختی می‌کنند استفاده کنند. در حال حاضر در کشوری چون برزیل ۲۰ درصد انرژی و سوخت ماشین‌ها از منبع کشاورزی به دست می‌آید. در امریکا ۱۰ درصد تولید ذرت صرف ایجاد روغن ماشین‌ها می‌شود و بعضی کارشناسان برآند که ظرف ۵ سال آینده می‌توان این نسبت را به سی درصد بالا برد.

خوشبختانه میزان تولیدات کشاورزی امریکا به علت تکنولوژی نوین بسیار بالاست ولی این خطر حتمی است که توجه بیش از حد به "سوخت نباتی" biocarburants بار دیگر مشکلی در تولید مواد غذایی در ممالک در حال توسعه بوجود آورد.

در خاتمه باید یادآور شد که کارشناسان ۶ دسته عوامل را در کمبود نسبی غلات (گندم، جو، برنج، ذرت...) و افزایش بی‌تناسب قیمت آنها مؤثر می‌دانند:

۱- خشکسالی در برخی ممالک غله‌پرور خصوصاً استرالیا که از صادرکنندگان عمده غلات بود.

۲- افزایش قیمت نفت و بنزین و گاز که هم در بهای حمل و نقل و هم در هزینه سوخت ماشین‌های فلاحتی تأثیر نهاد.

۳- مصرف وسیع غلات در تولید مواد سوخت و انرژی‌زای چنانکه در سال قبل (۲۰۰۷) حدود ۸۵ میلیون تن ذرت در ممالک متحده امریکا تبدیل به اتانول گردید.

۴- افزایش تقاضای جهانی غلات و مواد غذایی بویژه از جانب ممالک نوخیز یعنی کشورهایی که در جهان سوّم دارند به ممالک توسعه یافته می پیوندند چون هند و چین....

۵- تهی شدن انبارها از ذخائر غلات.

۶- سفته بازی یعنی سوداگری سرمایه داران که برای حدّ اکثر انتفاع اینک به بازار غلات هجوم آورده اند.

عوامل ذکر شده البته از عوامل مؤثر در زمان حاضر باید به حساب بیایند. اما عوامل مهم تر و بنیادی تر عبارتند از: توسعه افراطی شهرها و شهرنشینی، پایین بودن قیمت محصولات کشاورزی در مقایسه با تولیدات صنعتی، غفلت دولت ها خصوصاً آنها که از ایدئولوژی کمونیسم الهام گرفته اند نسبت به اهمیت بخش کشاورزی (استالین میلیون ها کشاورز را به علت دفاع از مالکیت ارضی و مخالفت با گلخوز به قتل رسانید)، مسامحه در استفاده صحیح از آب و اهمال در مبارزه با پیشرفت صحاری بی آب و علف. اگر عوامل ۶ گانه سابق الذکر را از مقوله حادّی Conjunctural و بی توجّهی به روش های نوین کشاورزی و یا مکانیزاسیون غیر معقول به حساب آوریم عوامل دسته دوّم متأسفانه از مقوله ساختاری Structural باید محسوب گردند.

در پایان این مقال، بجاست یادآوری شود که بحران کم غذایی و گرانی هر روزه قیمت ها چنان جدّی است که در مجامع بین المللی به عنوان خطری قطعی مورد بحث قرار دارد و بیش از همه سازمان های مسئول کمک رسانی به گرسنگان جهان مخصوصاً سازمان غذایی ملل متحد (PAM) را نگران ساخته است.

اکنون هر سال ۲۵۰ هزار نفر از کم غذایی یا بی غذایی جان می سپارند و مقامات مسئول پیش بینی می کنند که در آینده نزدیک ۱۰۰ میلیون نفر در خطر نابودی خواهند بود. سازمان غذایی ملل متحد، توزیع غذای رایگان به ۴۵۰ هزار کودک را متوقف کرده زیرا افزایش قیمت غلات ادامه این برنامه را ناممکن ساخته است.

در چند مملکت در هفته های اخیر از جمله در مصر، فیلیپین، اندونزی، سنگال و بنگلادش شورش هایی روی داده است و بیم آن می رود که این شورش ها در بیشتر ممالک آفریقایی و آسیایی گسترش یابد و به صورت معضل تازه ای در جهان آشفته کنونی درآید.

*

گفتنی است که آقای اولیویه شولتر Schullter گزارش دهنده مخصوص سازمان ملل متحد در زمینه حق تغذیه اخیراً با صراحت گفته است که کمبود مواد غذایی و گرانی بی تناسب این مواد نتیجه خطای بیست ساله سیاست سازمان های بین المللی چون "بانک جهانی" و "صندوق بین المللی پول" (IMF, International Monetary Fund) بوده است که ضرورت سرمایه گذاری کافی در تولید مواد غذایی و کشت محصولات مفید به این منظور را مورد غفلت قرار دادند و همه توجّه آنها در مورد ممالک مقروض به تشویق بر تولید کشت های صنعتی قابل صدور به خارج بود.

حکمت بیان جمال اقدس ابهی به اولویت کشاورزی حال دارد مورد تصدیق همگان واقع می شود. ■

سابقه تاریخی دعوت مدحت پاشا از حضرت عبدالبهاء

برای مسافرت به بیروت و نزول لوح ارض با

این مقاله بر اساس مقاله تحقیقی آقای نجاتی الکان^۱ (Necati Alkan) به رشته تحریر درآمده است. در ابتدا در نظر بود که تنها ترجمه‌ای از مقاله نام برده ارائه شود اما چون در ضمن ترجمه به چند مطلب و نتیجه‌گیری برخورد گردید که برخلاف واقعیات تاریخی بود و نیاز به تغییر داشت و نیز از آنجا که بعضی از مطالب مفصل ایشان می‌بایستی به اختصار بیان گردد و برعکس مطالبی دیگر از منبع‌های دیگر به آن اضافه شود لذا ترجمه از اصل خارج گردید و به صورت مقاله حاضر درآمد. هدف مقاله مذکور و مقاله حاضر بررسی سابقه تاریخی مسافرت حضرت عبدالبهاء به بیروت است بر اساس نوشته‌ای از جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و لوحی از حضرت عبدالبهاء پس از بازگشت هیکل مبارک از سفر بیروت. ترجمه انگلیسی این هر دو اثر در مقاله آقای الکان آمده و در مقاله حاضر اصل فارسی آنها که از ارض اقدس واصل گردیده برای نخستین بار انتشار می‌یابد.

کیومرث مظلوم

مقدمه

عهده داشت از حضرت عبدالبهاء دعوت نمود تا به بیروت سفر کنند. تا به امروز درباره سابقه تاریخی ملاقات این دو شخصیت اطلاعات مختصری وجود داشته است. به مناسبت سفر حضرت عبدالبهاء به بیروت، حضرت بهاء‌الله *لوح ارض با* (بیروت) را به افتخار فرزند خود نازل فرمودند. تا کنون تاریخ دقیق نزول این لوح روشن نبود.

هدف از تحریر این مقاله ارائه سابقه این جریانات در تاریخ دیانت بهائی بر اساس یک اثر خطی از جناب میرزا حیدر علی اصفهانی

حضرت ولی امرالله در کتاب *گماد پاسر بای* (کتاب قرن بدیع) از چندین شخصیت سیاسی و غیر سیاسی برجسته‌ای نام می‌برند که با حضرت عبدالبهاء ملاقات کردند. در میان آنها چند تن از دولتمردان عثمانی بودند که با نظری موافق به حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء می‌نگریستند. یکی از این شخصیت‌ها مدحت پاشا^۲ دولتمرد برجسته آزادیخواه و هوادار اصلاحات و پیشرفت عثمانی بود. وی هنگامی که فرمانداری کل سوریه عثمانی را به

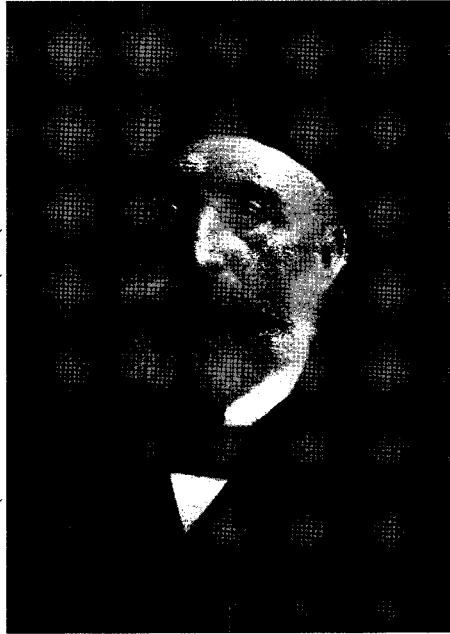
است که اخیراً مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. با استفاده از منابع دیگر ما اکنون می‌توانیم تاریخ دقیق نزول لوح ارض با و تاریخ سفر حضرت عبدالبهاء به بیروت را نیز تعیین نمائیم. اما پیش از پرداختن به این مسائل لازم است که شرحی مختصر درباره شخصیت مدحت پاشا و زندگانی او در اختیار خوانندگان عزیز قرار دهیم.

مدحت پاشا که بود؟

مدحت پاشا (۱۸۸۴-۱۸۲۲) یکی از دولتمردان و آزادی‌خواهان بسیار لایق و برجسته در امپراطوری عثمانی قرن نوزدهم میلادی و بانی مشروطه و واضع نخستین قانون اساسی در تمام جهان اسلام بود. وی در استانبول دیده به جهان گشود و بر او نام احمد شفیق نهادند و از آنجا که در ده سالگی همه قرآن را از بر نموده بود به نام حافظ شفیق مشهور شده بود. بعداً وی زبان‌های عربی، فارسی و فرانسوی را آموخت. از دوره بلوغ به بعد احمد شفیق سرگرم کارهای اداری در استانبول، بلغارستان، صربستان، عراق و سایر نقاط بود. در اثر شایستگی که وی در دوران خدمت خود در "دیوان همایونی" از خود نشان داد به او لقب "مدحت" (به معنی کسی که اعمالش قابل ستایش است) داده شد. در سال ۱۸۶۱ مدحت به سِمَتِ فرماندار کلّ (والی) ایالت نیش (صربستان امروزی) برگزیده شد و به علت موفقیت‌های چشم‌گیری که در اصلاحات از خود نشان داد سلطان عبدالعزیز (سلطنت از ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۶) او را برای فرمانداری کلّ ایالت تازه تأسیس تونا

(Tuna)، که از ادغام سه ایالت بوجود آمده و از جمله شامل بلغارستان امروزی بود، انتخاب نمود. این ایالت به عنوان یک طرح آزمایشی بوجود آمده بود و وظیفه مدحت آن بود که بر اساس تجربه‌های حاصل در آنجا برنامه‌ای برای اصلاحات (تنظیمات) عمومی جهت تمام امپراطوری عثمانی بوجود آورد. او در شهرها و روستاهای تونا شوراهایی محلی برای پی‌گیری کارهای عمومی، علمی و آموزشی بوجود آورد؛ اساس بانک کشاورزی (زیراعت بانکاسی) را، که هنوز نیز وجود دارد، برای پرداخت وام به کشاورزان و جلوگیری از روی آوردن آنها به تیول خواران، بنیاد نهاد؛ مالیات‌ها را تعدیل نمود؛ مدرسه‌های فنی تأسیس کرد و در ظرف سه سال و نیم حکومت او حدود سه هزار کیلومتر راه و بیش از هزار و چهارصد پُل کوچک و بزرگ در منطقه ساخته شد. وی در ۱۸۶۸ به استانبول فراخوانده شد و در بخش‌های قضائی، آموزشی و مالی اصلاحاتی بوجود آورد. مدحت در دوران حکومت خود در بغداد (بین سال‌های ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۲) نیز بار دیگر اصلاحات شایان توجهی در زمینه‌های متعدد بوجود آورد و از جمله موفق به تأسیس چاپخانه‌ای در بغداد و انتشار روزنامه "زوراء" گردید و در پایان آن سلطان عبدالعزیز او را به مقام صدر اعظمی عثمانی برگزید. اما دوران این صدارت بیشتر از سه ماه طول نکشید زیرا مدحت بسیاری از کارها را بدون مشورت با سلطان و مستقلاً انجام می‌داد و در نتیجه از این مقام برکنار گردید. پیدا است که مدحت در تلاش‌های خود برای اصلاحات دموکراتیک در امپراطوری

عثمانی در برابر سلاطین این کشور با مشکلاتی روبرو بود، اما با همه این عدم توافق‌ها به علت لیاقتی که از خود در بهبود امور سرزمین‌های مختلف نشان می‌داد مجدداً به مقام‌های مختلف برگزیده می‌شد. تمام دوران خدمات اداری مدحت پاشا سال‌های ۱۸۳۹ تا ۱۸۷۸ را در بر می‌گیرد که در تاریخ عثمانی به آن دوران "تنظیمات



سال ۱۸۷۶ (سی سال پیش از تصویب قانون اساسی توسط مظفرالدین شاه در ایران) با نام "قانون اساسی" آن را اعلان نمودند. آنچه مسلم است این متن با "قانون جدید" مدحت پاشا تفاوت‌های عمده‌ای داشت و یکی از مهم‌ترین هدف‌های آن که می‌بایست تحدید قدرت سلطان باشد نادیده گرفته شده بود. مهم‌ترین عامل چنین

خیریه" می‌گویند. اصطلاح تنظیمات (جمع تنظیم به معنای نظم بخشیدن) در ترکی امروزی و در زبان عربی به مفهوم "اصلاحات" به کار می‌رود. این اصلاحات با سه فرمان سلطان در سال‌های ۱۸۳۹، ۱۸۵۶ و ۱۸۷۶ اعلان گردید. دو فرمان نخست راه را برای اعلان قانون اساسی عثمانی در سال ۱۸۷۶ هموار نمود. مدحت پاشا با همکاری نامق کمال (شاعر و دولتمرد) پیش‌نویسی برای این قانون که بر آن "قانون جدید" نام نهادند تهیه کردند اما سلطان عبدالحمید آن را نپذیرفت و بجای آن قانون اساسی فرانسه را ترجمه نمودند و با بهره‌برداری از قوانین اساسی کشورهای دیگر مانند بلژیک و غیره متن دیگری را تهیه نمودند که پس از تصویب هیئت وکلا به ریاست مدحت پاشا و با تأیید سلطان عبدالحمید در

نقصی برای آن بود که مشروطه‌خواهان عثمانی اندیشه‌های قانون خواهی خود را در قالب آموزه‌های اسلامی مطرح می‌کردند و در پی ادغام مفاهیم آزادی خواهی غربی با آموزه‌های اسلامی بودند.

سلطان عبدالعزیز در سال ۱۸۷۶ هنگامی که مدحت پاشا رئیس شورای دولت بود از سلطنت خلع گردید و وفات یافت. پس از او سلطان مراد پنجم بر تخت سلطنت نشست اما سلطنت او از سه ماه بیشتر نپایید و به دنبال او عبدالحمید دوم سلطان عثمانی گردید. گرچه چنانکه گفتیم، سلطان عبدالحمید در آغاز قانون اساسی و حکومت مشروطه وجود پارلمان را پذیرفت اما در سال ۱۸۷۸ پارلمان را بست و به دنبال آن به مدت سی سال با استبداد تمام حکم راند تا آنکه با انقلاب

نهضت "ترک‌های جوان" (Young Turks) در سال ۱۹۰۸-۱۹۰۹ وی از سلطنت خلع و در سالونیک زندانی گردید و دوباره حکومت مشروطه پارلمانی، بر اساس قانون اساسی تنظیم شده در زمان صدارت عظمای مدحت پاشا، به وجود آمد.

مهم‌ترین منصب سیاسی مدحت پاشا مقام صدارت عظمی بود که دوبار آن را بر عهده داشت. بار نخست وی در زمان سلطان عبدالعزیز در سال ۱۸۷۲ به این مقام برگزیده شد که چنانکه گفتیم دوره آن بیش از سه ماه طول نکشید و بار دوم در سال ۱۸۷۶ پس از به سلطنت رسیدن سلطان عبدالحمید دوم (عکس روبرو) بود که در همین دوران با همت او قانون اساسی تصویب و اعلان گردید و مدت آن نیز حدود سه ماه (از دسامبر ۱۸۷۶ تا فوریه ۱۸۷۷) بود.

سرنوشت مدحت پاشا بر

اساس ماده ۱۱۳ قانون اساسی که خود تنظیم کرده و بر طبق آن سلطان دارای این اختیار بود که می‌توانست "اشخاص خطرناک" را از کار برکنار و از کشور اخراج نماید تعیین شد. عبدالحمید از افکار آزادی خواهی مدحت پاشا که در پی محدود کردن اختیارات و قدرت سلطان بود بسیار آشفته شده بود. برای درک میزان آشفتگی او کافی است در نظر گرفته شود که وی مدحت پاشا را متهم به قتل عمویش سلطان عبدالعزیز کرده بود- با آنکه در خاطرات سلطان عبدالحمید که در سال ۱۹۸۵ در

استانبول منتشر گردید وی می‌نویسد که مدحت پاشا دخالتی در مرگ سلطان عبدالعزیز نداشت و گرچه او با نظرات سیاسی مدحت موافق نبود اما کارهای او را در اداره امور تحسین می‌کند. به هر حال، سلطان عبدالحمید با استفاده از ماده یاد شده، مدحت پاشا را از مقام صدارت عظمی برکنار نمود و او را از قلمرو عثمانی اخراج کرد. مدحت پاشا مدتی را در اروپا، قاره‌ای که در آن با عنوان "پدر قانون اساسی" نامور شده بود، گذراند و پس از جریاناتی سرانجام در اواخر نوامبر ۱۸۷۸ به کشور

بازگشت و به فرمانداری کل سوریه منصوب شد. به این ترتیب سلطان عبدالحمید به دسیسه‌های خود علیه این پاشای آزادی‌خواه ادامه داد یعنی ابتدا او را از مملکت اخراج کرد و بعد برگردن او یوغ اداره ایالت مملو از دشواری‌های سوریه را نهاد. برای اداره سوریه، سلطان تمام



اختیاراتی را که مدحت پاشا در گذشته در اداره ایالت‌ها داشت از او سلب نمود و تمام کوشش‌های خود را برای بی‌اهمیت جلوه دادن اقدامات اصلاح‌طلبانه وی به کار برد. در یک منبع آلمانی که گزارشی است از دیدار مدحت پاشا در تاریخ ۱۷ مه ۱۸۸۰ از کنتی تمپلرهای آلمانی در حیفا، نشان داده شده که او حتی در آن زمان و در تحت شرایط جدید در ایالت سوریه نیز تا چه اندازه با شور و اشتیاق در پی آرمان‌های خویش برای آبادانی حوزه حکمرانی خود و رفاه مردم بوده است. در همین دوران

سخت بود که مدحت پاشا در عگا حضرت عبدالبهاء را ملاقات نمود و منجر به دعوت این پاشای آزادی‌خواه از آن حضرت برای مسافرت به بیروت گردید.

پاشا به ایران دانست) ^۳ بوده است. ^۴

آشنایی قبلی مدحت پاشا با بهائیان

پیش از پرداختن به بررسی تاریخ سفر حضرت عبدالبهاء به بیروت و رویدادهایی که منجر به آن مسافرت گردید مناسب است که شرح مختصری درباره آشنایی و تماس‌های قبلی مدحت پاشا با بهائیان بیان نمایم. تا آنجا که معلوم شده مدحت پاشا هنگامی که والی بغداد بود در دو مورد با مسائل مربوط به بهائیان تماس داشته است.

به هر حال، پس از آنکه مدحت پاشا چندین بار از سِمَتِ خود استعفا داد و پذیرفته نشد سرانجام برای اداره ایالت آیدن Aydin به از میر فراخوانده شد و در آنجا بود که در سال ۱۸۸۱ به اتهام قتل سلطان عبدالعزیز (عکس زیر) دستگیر و برای محاکمه به استانبول منتقل گردید. مدحت در یک دادگاه فرمایشی محکوم

نخستین مورد مربوط به حدود هفتاد نفر^۵ از بهائیان بود که در سال ۱۸۶۸، هنگامی که حضرت بهاء‌الله هنوز در ادرنه تشریف داشتند، از بغداد به موصل تبعید گردیده بودند.^۶ این تبعید در اثر تحریکات میرزا بزرگ خان قنسول ایران در بغداد، صورت گرفته بود.



به اعدام شد ولی در اثر فشار دولت‌های غربی، حکم اعدام او با یک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل گردید و او را به زندان طائف در شبه جزیره عربستان منتقل نمودند. اما در تاریخ ۸ مه ۱۸۸۴ به فرمان سلطان و با نقشه از پیش طراحی شده، عده‌ای نظامی به

مدحت پاشا که در سال ۱۸۶۹ به سِمَت والی بغداد منصوب شده بود ضمن گذر از موصل متوجه ظلم و آزار وارد بر این تبعیدشدگان گردید و دستور آزادی (رفع تبعیدی) همه آنان را صادر کرد.^۷ پس از این آزادی، چند تنی موصل را ترک گفتند^۸ ولی اکثر آنان که به شغل‌های مختلف پرداخته و در مدتی قلیل همگی نزد اهالی معزز و محترم شده بودند^۹ به سرپرستی جناب زین‌المقرّین در موصل باقی ماندند.^{۱۰} در پایان پس از حدود بیست سال بر اساس توصیه حضرت بهاء‌الله، بهائیان موصل را به

همراه پنج نفر جانی نیمه شب وارد اتاقش شدند و وی را خفه کردند. جنازه مدحت پاشا، که طرفدارانش وی را "ابوالاحرار" (پدر آزادگان) نامیده‌اند، در سال ۱۹۵۱ به ترکیه انتقال داده شد.

در ایران، شخصیت مدحت پاشا به عنوان دیوان سالاری نوگرا همیشه مورد تحسین و ستایش دولتمردان اصلاح طلب و روشنفکران نوگرا مانند میرزا ملکم خان و میرزا حسین خان سپهسالار (که او را بدون تردید میتوان یکی از اصلی‌ترین حلقه‌های انتقال اندیشه‌های مدحت

مقصد ایران یا سایر شهرهای عراق ترک گفتند. ۱۲۰۱۱

مورد دوم تماس مدحت پاشا با بهائیان بر اساس گزارش کنسول بریتانیا چارلز هربرت (Charles Herbert) در بغداد است. هنگامی که ناصرالدین شاه در سال ۱۸۷۰ عازم زیارت شهرهای کربلا و نجف بود، وزیر امور خارجه ایران میرزا سعید خان برای تأمین امنیت شاه از مقامات عثمانی درخواست کرد که بایبان (بهائیان) را از بغداد دور نماید. کنسول نامبرده در نامه‌ای به تاریخ ۱۷ اوت ۱۸۷۰ به هنری الیوت (Henry Elliot) سفیر بریتانیا در دربار عثمانی ذکر می‌کند که از دستگیری بایبان در بغداد اطلاع پیدا کرده و از والی بغداد مدحت پاشا درباره علت آن جویا شده است و والی به او اظهار داشته که از استانبول دستور رسیده است که برای پیشگیری از هرگونه واقعه‌ای که ممکن است جان شاه ایران را به خطر اندازد یا باعث رنجش خاطر همایونی گردد باید بایبان را از شهر دور نمود. بر اساس این دستور مدحت پاشا افراد مهم و سرشناس این فرقه را فراخوانده و از آنها خواسته است که بغداد را برای مدتی ترک گویند و به آنها گفته است برای چنین سفری به آنهایی که نیاز داشته باشند کمک خواهد کرد. در این گزارش آمده است که مدحت پاشا اظهار داشته است که وی مخالف هرگونه ستم و آزار مذهبی است و اگر شهروندان صالح باشند با عقاید دینی آنان کاری ندارد اما برای احساس امنیت شاه ایران که دو ماه دیگر قرار است برای زیارت به این حدود بیاید اجباراً بایستی به چنین اقدامی مبادرت کرد.^{۱۳}

مسافرت حضرت عبدالبهاء به بیروت بنا به دعوت ویژه مدحت پاشا

منابع بهائی بر اهمیت مسافرت حضرت عبدالبهاء به بیروت که در طی آن نه تنها آن حضرت با مدحت پاشا بلکه با سایر مقامات برجسته ملاقات فرمودند تأکید دارند. حضرت ولی امرالله اعتبار و احترام دیانت بهائی را در جرگه بسیاری از مقامات دولتی و روشنفکران در خاورمیانه در اثر نفوذ گسترده حضرت عبدالبهاء و حسن شهرت آن حضرت می‌دانند، چنانکه می‌فرمایند:

«استقبال گرم و شایانی که در دوران مسافرت حضرت عبدالبهاء به بیروت، به دنبال رابطه آن حضرت با مدحت پاشا یکی از صدر اعظم‌های سابق ترکیه به عمل آمد... و مصاحبت آن حضرت با دولتمردان، افراد سرشناس و فاضلی که حضور به محضرش را در اواخر حیات پدر بزرگوارش طالب بودند، کل سبب ارتفاع شأن و مقام امر مبارک، به درجه‌ای که پیش از آن هیچگاه به آن نائل نشده بود، گردید»^{۱۴}

از دید بهائی اهمیت این سفر در آن است که مدحت پاشا هنگامی از حضرت عبدالبهاء چنین دعوتی به عمل آورد که آن حضرت زندانی دولت عثمانی بودند و فرمان رسمی سلطان عبدالعزیز مبنی بر تبعید حضرت بهاءالله و همراهانشان به عکا و حبس شدید آنان هنوز به قوت خود برقرار بود.^{۱۵}

به افتخار سفر حضرت عبدالبهاء به بیروت، حضرت بهاءالله لوح ارض با (بیروت) را نازل

فرمودند.^{۱۶} در این لوح حضرت بهاء الله مانند آثار دیگر به ستایش و تجلیل مقام فرزند والاکهر خود می پردازند و او را به خطابات عظیم "من طاف حوله الاسماء"، "غصن الله الاعظم العظیم" و "سرالله الاقوم القويم" مخاطب می سازند.^{۱۷}

حضرت ولی امرالله درگاد پاسزبای هیچگونه تاریخ دقیقی نه برای مسافرت حضرت عبدالبهاء و نه برای تاریخ نزول لوح ارض با ارائه نمی فرمایند اما در موضعی از آن هنگام گفتگو از قصر عودی خمار (قصر بهجی) که حضرت بهاء الله و خانواده در سپتامبر ۱۸۷۹ به آن نقل مکان فرموده بودند می فرمایند که «مسافرت حضرت عبدالبهاء به بیروت بنا به دعوت مدحت پاشا تقریباً در همان زمان روی داد»^{۱۹} که می تواند اواخر ۱۸۷۹ و اوایل ۱۸۸۰ را در برگیرد.^{۲۰} در آثار جناب حسن موقر بالیوزی تاریخ های متفاوتی از این مسافرت داده شده. در کتاب *Abdu'l-Bahá* در یکی از ماه های ۱۸۷۸^{۲۱} و در نخستین چاپ کتاب *Bahá'u'lláh: The King of Glory* (1980) در یکی از ماه های ۱۸۷۹ ذکر گردیده^{۲۲} اما در چاپ مجدد همین کتاب (۱۹۹۱) بدون ارائه توضیحی این تاریخ به ژوئن ۱۸۸۰ تغییر داده شده است.^{۲۳} جناب فاضل مازندرانی تاریخ این مسافرت را اوائل سال ۱۲۹۸ه ق مرقوم فرموده اند.^{۲۴}

در کوششی برای یافتن تاریخ دقیق مسافرت حضرت عبدالبهاء به بیروت، آقای نجاتی الکان به منابع غیر بهائی روی آورد. از آنجا که معمولاً روزنامه ها خبر ورود و خروج افسراد

سرشناس و صاحب مقام را درج می نمایند و چون حضرت عبدالبهاء در امپراطوری عثمانی و خاورمیانه شخصیتی شناخته شده و مورد احترام بودند آقای الکان احتمال دادند که خبر مسافرت ایشان در روزنامه های آن زمان ذکر شده باشد. خوشبختانه نتیجه این بررسی بزودی بدست آمد و نام برده در هفته نامه عربی *ثمرات الفنون* که مرکز نشر آن بیروت بود در شماره مورخه ۲۹ جمادی الثانی ۱۲۹۷/۸ ژوئن ۱۸۸۰ به خبر زیر درباره مسافرت حضرت عبدالبهاء برخورد نمود:

«قدم الی بلدنا جناب العالم الفاضل الذکی الماجد عباس افندی نزیل مدینه عگا و قدومه بقصد تبدیل الهواء اناله الله الصحة».^{۲۵}
یعنی: «عالم فاضل و ذکی و بزرگوار ساکن شهر عگا، جناب عباس افندی، برای تبدیل هوا به شهر ما وارد شد. امید است که خداوند سلامتی ایشان را طولانی گرداند».

بر اساس این خبر می بایستی حضرت عبدالبهاء در حدود تاریخ نشر شماره یاد شده هفته نامه مذکور به بیروت وارد شده باشند. اما درباره تاریخ بازگشتشان از بیروت آقای الکان نتوانست در آن نشریه خبری بیابد و این ممکن است برای آن باشد که بسیاری از شماره های آن که در کتابخانه دانشگاه حیفای نگهداری می شوند قابل خواندن نیستند.

اما معمای تغییر تاریخ مسافرت حضرت عبدالبهاء در کتاب جناب بالیوزی با دریافت پیامی الکترونیک از طرف ناشر کتاب و یادداشتی از مرکز جهانی بهائی خطاب به آقای نجاتی الکان حل گردید. در پیام و یادداشت

مذکور آمده است که تغییر وارد شده در کتاب یاد شده اولاً بر اساس یافته شدن نسخه لوحی است از حضرت عبدالبهاء که در آن از بازگشت اخیر آن حضرت از سفر بیروت سخن رفته و دارای تاریخ ۱۵ رجب ۱۲۹۷ (برابر با ۲۳ ژوئن ۱۸۸۰) می باشد و در ثانی در بررسی نسخه ای از لوح ارض یا به خط میرزا آقا جان، کاتب وحی حضرت بهاء الله، توجه به تاریخ اول رجب ۱۲۹۷ (برابر با ۹ ژوئن ۱۸۸۰) است که به عنوان تاریخ تحریر بر ورقه این لوح نقش بسته است. به این ترتیب می توان نتیجه گرفت که تاریخ نزول لوح ارض با ۹ ژوئن ۱۸۸۰ بوده و سفر حضرت عبدالبهاء در ابتدای ماه ژوئن ۱۸۸۰ صورت گرفته است- بدون آنکه بتوان تاریخ دقیق رفت و برگشت هیکل مبارک را تعیین نمود.^{۲۷} بر اساس تقاضای نویسنده مقاله حاضر از بیت عدل اعظم، متن لوح حضرت عبدالبهاء و نیز چند صفحه از نوشته جناب میرزا حیدر علی اصفهانی (که بعداً به آن خواهیم پرداخت) ضمن نامه مورخه ۲۵ فوریه ۲۰۰۸ دارالانشاء، برای وی ارسال گردید که با عرض سپاس به ساحت معهد اعلی در اینجا بخشی از این لوح که هیکل مبارک از سفر خود به بیروت سخن می گویند آورده می شود:

«هو الله»

ای حبيب روحانی چند مکتوب است که ارسال می شود و جواب هیچیک نرسیده است و این عبد نیز از قضایای آلهیه چندی بود که ناخوش بودم تا آنکه بجهت تبدیل هوا به بیروت رفته بودم و در این روزها مراجعت نموده ام و الآن نیز در سه فرسخی

عکا در قریه یرکا که در جبل واقعت خیال چنان است که چندی مسکن نمایم حمد محبوب عالمیان را که نقاهت رفع شده است و لکن قدری ضعف باقیست و از هر جهت عنایات آلهیه احاطه نموده است. ملالی جز بعد از مشاهده آن جناب نبوده و نیست...

عباس

■ مورخه ۱۵ رجب ۱۲۹۷

دنباله مقاله در شماره آینده

یادداشت ها و منبع ها

1- Alkan Necati, *Midhat Pasha and Abdu'l-Bahá in 'Akka: The Historical Background of the Tablet of the Land of Bá, Bahá'í Studies Review*, 13 (2005), pp.1-13

۲- سلاطین عثمانی به انتقام از سلاطین صفویه که کلمه سلطان را به تحقیر به صاحب منصبان و فرماندهان قشون خود اطلاق می کردند عنوان پاشا را که همان پادشاه است به زیر دستان خود دادند. (فرهنگ معین)

۳- همزمانی صدارت مشیرالدوله در ایران و مدحت پاشا در عثمانی خیلی از روشنفکران و نوگرایان ایران را امیدوار ساخت که با وجود این دو در رأس امور حکومتی در دو کشور، تحولات خوبی در مسیر بهبودی اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و عثمانی صورت گیرد. میرزا ملکم خان که از دوستان میرزا حسین خان و از ارادتمندان مدحت پاشا بود این اتفاق را مورد توجه قرار داده و با خوش بینی زیاد در نامه ای به مشیرالدوله او را به بهره برداری هر چه بیشتر از این فرصت پیش آمده تشویق می کند:

«خبر بزرگ این است که مدحت پاشا صدر اعظم شده است. به دو ملاحظه از برای جنابعالی میدان تازه ای پیدا شده... [مدحت پاشا] دست به بسی کارها خواهد زد که ممکن است از برای ما خیلی تازگی داشته باشد. یکی از خوشبختی های ما این است که شما صدر

(Oxford, George Ronald, 1980), pp.475, 477; Blomfield Lady, *The Chosen Highway*, (London, The Bahai Publishing Trust, 2007), pp.125-126.

۹- فاضل مازندرانی، همانجا.

۱۰- برای اطلاع از وضع زندگانی بهائیان در موصل به شرح مسافرت جناب میرزا حیدر علی اصفهانی به آن شهر در کتاب *بهبخت الصدور* مراجعه شود:

حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی، *بهبخت الصدور*، هوفهایم، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۲، صص ۱۴۸-۱۴۶.

11- Taherzadeh Adib, *The Revelation of Bahá'u'lláh*, (Oxford, Gorge Ronald, 1977), 2: pp.334-336.

۱۲- آقای الکان در مقاله خود باقی ماندن بهائیان به مدت ۲۰ سال در موصل را دلیل عدم آزادی (عدم رفع حکم تبعیدی) آنان پنداشتند و گمان کرده‌اند که ماندن آنان در آن شهر به اجبار بوده و در نتیجه گزارش جناب فاضل مازندرانی در باره آزاد شدن بهائیان به دستور مدحت پاشا را زیر سؤال برده‌اند. با آن‌که در کتاب‌های مختلف از بهائیان موصل با عنوان "أسرا" و تبعیدشدگان یاد شده اما به نظر می‌رسد که پس از حدود یک سال محدودیتی برای خروج بهائیان از موصل وجود نداشته و چنان‌که در متن ذکر کردیم چند نفری از آنان در همان سال‌های نخست راهی عکا شدند. حتی سکینه سلطان خانم، همسر جناب زین المقریین، ذکر می‌کند که عده‌ای از بهائینی که در ایران در تحت ستم و آزار قرار داشتند به موصل پناه بردند به نحوی که تعداد آنان به حدود صدوهشتاد نفر

رسید Blomfield, *The Chosen Highway*, p.130

13-Alkan, Midhat Pasha, p.5; Momen Moojan, *The Bábí and Bahá'í Religions: Some Contemporary Western Account, 1844-1944*, (Oxford, George Ronald, 1981), p.267

14- Shoghi Effendi, *God Passes By*, (Wilmette, Bahá'í Publishing Trust, 1979), p. 242

۱۵- این فرمان که دارای تاریخ ۲۰ ربیع الاول ۱۲۸۵/۱۲ ژوئیه ۱۸۶۸ می‌باشد هنوز در بایگانی

اعظم هستید... مدحت پاشا در تنظیم دولت عثمانی کارهای بزرگ خواهد کرد و در این عالم نیز حریف شما خواهد بود. چشم فرنگستان حال مصروف تطبیق اعمال این دو صدر اعظم خواهد بود... خلاصه میدان رقابت خوبی پیدا شده است. اگر باقی بماند کارهای عمده خواهد کرد. در چندین جا شروع به ساختن راه آهن خواهد کرد، در هر ده عثمانی یک بانک خواهد ساخت... آیا این هنگامه‌ها کافی نیست از برای اثبات این که دنیای امروز ما اصلاً ربطی به دنیای چهل سال قبل ندارد... (حسن حضرتی، *مدحت پاشا و ایرانیان*، در پایگاه اینترنتی:

<http://hassanhazrati.blogfa.com/post-8.aspx>)

۴- اطلاعات این بخش علاوه بر مقاله آقای الکان از سه منبع زیر در اینترنت گرفته شده است: الف- مقاله حسن حضرتی زیر عنوان "مدحت پاشا و ایرانیان"، ب- ترجمه حسن حضرتی از مقاله م. طیب گوک بیلگین زیر عنوان "امپراتوری عثمانی و اصلاحات، مدحت پاشا" پ- مقاله رحیم رئیس نیا با عنوان "تنظیمات" در *آنسیکلوپدی اسلام*:

<http://hassanhazrati.blogfa.com/8603.aspx>

<http://hassanhazrati.blogfa.com/post-6.aspx>

<http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=3942>

۵- جناب محمد علی فیضی رقم دقیق را هشتاد و هشت نفر ذکر کرده‌اند (محمد علی فیضی، *حضرت بهاء الله*، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع، ص ۱۹۲).

۶- حضرت بهاء الله در *لوح ناصرالدینشاه* به این رویداد اشاره فرموده چنین می‌فرماید: «یا سلطان قد خبت مصاییح الانصاف و اشتعلت نار الاعتساف فی کلّ الاطراف الی ان جعلوا اهلی اساری من الزوراء الی الموصل الحدباء».

۷- فاضل مازندرانی، *ظهور الحق*، ج ۵، ص ۶۲، نسخه خطی در پایگاه اینترنتی زیر:

<http://www.h-net.org/~bahai/arabic/vol3/tzh5/>

Stzh.htm

8- Balyuzi H. M., *Bahá'u'lláh: The King of Glory*,

عثمانی در استانبول موجود است (Alkan, Midhat)
(Pasha, p.6, n.15).

۱۶- *مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده*، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۱۳۷ بدیع/ ۱۹۸۰ میلادی، ص ۱۳۸.

۱۷- حضرت ولی‌ امرالله، *کتاب قرن بدیع*، ج ۳، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع، ص ۲۲.

در کتاب *اسرار الآثار* چنین آمده: «... غصن اعظم ایامی که در بیروت بودند عریضه‌ای به حضور ابهی فرستادند که عنوانش این بود: "قد فیدت بروحی ارضاً ووطنها اقدام احبائک" و مقام ابهی به میرزا آقاخان فرمودند مثل آقا بنویس و جواب صادر شد: "حمداً لمن تشرف ارض البساء..." (فاضل مازندرانی، *اسرار الآثار* خصوصی، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع، ج ۲، ص ۱۱۷).

18- Balyuzi, *Bahá'ulláh*, p.362

19- Shoghi Effendi, *God Passes By*, p. 193

۲۰- آقای الکان در مقاله خود "قصر عودی خمّار" (قصر بهجی) را با "بیت عودی خمّار" در عکا که حضرت بهاءالله و خانواده در سال ۱۸۷۳ به آن نقل مکان فرموده بودند اشتباه گرفته و در نتیجه گمان کرده که تاریخ تقریبی ارائه شده توسط حضرت ولی‌ امرالله برای مسافرت حضرت عبدالبهاء ۱۸۷۳ است.

21- Balyuzi H. M., 'Abdu'l-Bahá, (London, Gorge Ronald, 1971), pp. 37-38

22- Balyuzi, Bahá'ulláh, p. 378

در صفحه ۴۸۲ ترجمه این کتاب (*بهاءالله شمس حقیقت*، ۱۹۸۹) درباره تاریخ سفر مبارک، جمله "Sometime in 1879" به "یکبار در سال ۱۸۷۹" ترجمه شده که صحیح نیست و چنانکه ما در متن فوق آورده‌ایم باید "در یکی از ماه‌های سال ۱۸۷۹" یا "زمانی در سال ۱۸۷۹" ترجمه می‌گردد.

23- Balyuzi H. M., *Bahá'ulláh: The King of Glory*, (Oxford, George Ronald, 1991), p.378

۲۴- فاضل مازندرانی، *ظهور الحق*، ج ۵، ص ۱۵۹

۲۵- *ثمرات الفنون*، ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۲۹۷ / ۸ ژوئن ۱۸۸۰ (سه شنبه) صفحه ۱. در اینجا از Alkan, Midhat

.Pasha, p.7, n.25

۲۶- در نامه مورّخه ۲۵ فوریه ۲۰۰۸ دارالانشاء بیت عدل اعظم به نویسنده، تاریخ این لوح ۱۵ رجب ۱۲۹۷ ذکر گردیده و این تاریخ به دنبال سؤال نویسنده برای بار دیگر در نامه ۵ اوت ۲۰۰۸ آن دارالانشاء تأیید گردیده است. آقای الکان در مقاله خود، تاریخ این لوح را ۱۰ رجب ۱۲۹۷ مرقوم فرموده‌اند.

۲۷- چون در پیام الکترونیکی ناشر کتاب جناب بالیوزی ذکر گردیده که اساس اطلاعات جدید در باره تغییر تاریخ مسافرت حضرت عبدالبهاء از آقای عبدالله مصباح، یکی از اعضاء سابق دایره مطالعه نصوص و الواح، است (Alkan, Midhat Pasha, p.7, n.27) در اینجا عین یادداشت جناب مصباح از کتاب "یادنامه مصباح منیر" (وحید رافقی، هوفهایم، مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، ۱۶۳ ب/ ۲۰۰۶ م، ص ۱۵۱) آورده می‌شود:

«حضرت عبدالبهاء عصر دوشنبه ۲۲ جمادی‌الثانی سنه ۱۲۹۷ هـ. ق مطابق ۳۱ ماه مه سنه ۱۸۸۰ م عکا را به صوب حیفا ترک نموده و بعد از حیفا با کشتی عازم بیروت شدند و صبح سه شنبه ۲۳ جمادی‌الثانی سنه ۱۲۹۷ هـ. ق مطابق اول ژوئن سنه ۱۸۸۰ م به بیروت رسیدند. آن حضرت پس از شانزده روز اقامت در بیروت در شب پنجشنبه ۹ رجب سنه ۱۲۹۷ مطابق ۱۷ ژوئن ۱۸۸۰ م به عکا مراجعت فرمودند. لوح مبارک مشهور به "لوح ارض با" که با عبارت "حمداً لمن تشرف ارض الباء..." آغاز می‌گردد و به مناسبت سفر حضرت عبدالبهاء به بیروت می‌باشد در اول رجب سنه ۱۲۹۷ هـ. ق مطابق ۹ ژوئن ۱۸۸۰ م یعنی یک هفته پس از ورود حضرت عبدالبهاء به بیروت از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته است.»

خوانندگان توجه دارند که جناب مصباح متأسفانه منبع این اطلاعات را ارائه ن داده‌اند. از میان تاریخ‌های دقیقی که بوسیله ایشان ذکر گردیده تنها تاریخ ۹ ژوئن ۱۸۸۰ برای نزول لوح ارض با تأیید گردیده و بقیه تاریخ‌های دقیق و ساعت‌های حرکت، در باره سفر حضرت عبدالبهاء، نیاز به تحقیق بیشتری دارد.

مادام ادیت دو بون مک کی

یکی از نخستین بهائیان فرانسه

پژوهنده

درگذشت.

خانم ماری لوئیز و دخترش ادیت در تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۰۰ دعوتی از دکتر ژاک سراند Serrand دریافت کردند که به خانه ایشان روند. ناگفته نماند که دکتر سراند در عین حال طیب خانوادگی خانواده بولز بود و خواست آن دو خانواده امریکایی تبار را به مناسبت جشن میلاد مسیح گرد هم آورد و پذیرایی کند. ادیت مک کی که در آن هنگام فقط ۲۲ سال داشت در خانه آن طیب و دوست خانوادگی خود با خانم می بولز (بعدها بانو مکسوتل مادرامه البهائ روحیه خانم) آشنا شد. در یادداشت‌های خویش در این مورد چنین نوشته است: «وقتی من وارد تالار خانه دکتر سراند شدم چشمم به یک انسان فرشته‌آسا افتاد که بی اختیار به سوی او رفتم یعنی به سوی می بولز و تحت تأثیر نیرویی

اخیراً نسخه‌ای از سه جلد کتاب تایپی که خانم آریان شالرهنی، نوه ادیت دو بون یکی از نخستین بهائیان فرانسه، درباره خانواده خود و خاطرات خود به زبان فرانسه تحریر کرده است به لطف مؤلف به دستم رسید.

ادیت دو بون که در روزگار جوانی موهبت دیدار ایشان را حاصل کردم از یک خانواده معتبر امریکایی برآمده بود. پدرش کلنل جیمز مک کی Mackaye از شخصیت‌های مهم و مؤثر امریکا و دوست نزدیک آبراهام لینکلن رئیس جمهور امریکا و از مدافعان پایدار سیاه‌پوستان بود که در سال ۱۹۷۰ با خانم ماری لوئیز تاوان فرانسوی ازدواج کرد^۱ و فرزندشان ادیت مک کی در سال ۱۸۷۸ در پاریس متولد شد زیرا کلنل از سال ۱۸۶۹ مقیم پاریس شده بود و در همان شهر به سال ۱۸۸۸

وصف ناکردنی به او گفتم: احساس می‌کنم که شما رازی نهفته برای من دارید. می‌بولز جواب داد: آری من پیامی برای شما دارم. او بلافاصله این راز پوشیده را که دیانت بهائی بود با من در میان گذاشت. من مکرراً به دیدار او رفتم و او تاریخ شگفت امر بهائی و ظهور حضرت باب، حضرت بهاء‌الله و شخص حضرت عبدالبهاء را که خود در حیفاً ملاقات کرده بود برای من بیان کرد. من امر بهائی را پذیرفتم و اولین بهائی در عین حال فرانسوی/امریکایی در پاریس شدم و از آن پس می‌بولز را در حکم مادر روحانی خود محسوب می‌دارم. پس از آن من پیام بهائی را به عده‌ای از دوستان خود چون میسن ریمی، ادیت سندرسن، هیپولیت دریفوس^۲ و توماس بریکول منتقل کردم و به این ترتیب اول گروه بهائیان در پاریس بوجود آمد. گروه کوچک ما گروهی پرشور و حرارت بود و جلسات ما به نوبت در منازل این و آن تشکیل می‌شد. متأسفانه دوست ما توماس بریکول بیمار شد و یزودی درگذشت. وی انسانی دوست داشتنی، ظریف و ذاتاً شریف بود. اخیراً شنیدم که در پی مقبره او می‌گردند. تصور من این بود که پدر و مادرش جسد او را به انگلستان منتقل کرده‌اند و به هر حال کسی نتوانست به من بگوید که آرامگاه او کجاست؟^۳

در دفترچه خانم آریان شالر، ترجمه فرانسوی لوحی که حضرت عبدالبهاء برای خادمین و خادِمات امر الهی در پاریس فرستاده‌اند مندرج است.

خانم ادیت مک‌کی می‌نویسد که

شب‌نشینی‌های همراه با موسیقی که در خانه ادیت سندرسن ترتیب می‌یافت نقش مهمی در انتشار امر الهی ایفا کرد. ادیت مک‌کی که سندرسن را از قبل می‌شناخت خانم می‌بولز را هم به ایشان و دوستان دیگرش معرفی کرد. در سال ۱۹۰۲ بود که می‌بولز با ویلیام ساترلند مکسونل که در پاریس تحصیل رشته معماری می‌کرد ازدواج کرد. مکسونل در سال ۱۹۰۹ بهائی شد و آن زوج گرامی در مونترئال سکونت گزیدند و ویلیام به همکاری برادرش ادوارد به فعالیت معماری روی آورد. در سال ۱۹۱۰ بود که دخترشان ماری به دنیا آمد و ۲۷ سال بعد به عقد نوه حضرت عبدالبهاء، حضرت شوقی ربّانی ولی امر بهائی درآمد.

ادیت مک‌کی در یادداشت‌های خود می‌نویسد که در سال بعد یعنی سال ۱۹۰۱ من مادرم ماری لوئیز را قانع کردم که متفقاً سفری برای زیارت به حیفاً بکنیم. قبل از ارض اقدس، چند صبحی در قاهره بسر بردیم که در آن عده‌ای از مؤمنان امر جدید سکونت داشتند. وقتی به بندر رسیدیم چند تن دوستان بهائی به استقبال ما آمده بودند و ما را به مسافرخانه که آن را خانم و آقای دکتر گتسینگر در آن موقع اداره می‌کردند هدایت نمودند. روز بعد نزدیک ظهر وقتی در اطاق غذاخوری قرار داشتیم ناگهان آوای پرطنینی را که هرگز فراموش نمی‌کنم شنیدیم که می‌فرمود: خوش آمدید خوش آمدید. همه به زانو در آمدیم و از شادی سرشک از دیدگان همه جاری شد و حضرت عبدالبهاء با مهربانی بی‌حدشان ما را پذیرا شدند. پانزده روز پر درخشش به این ترتیب

طیب (دندان‌پزشک) با ادیت آشنا شود و این آشنایی به ازدواج در ماه آوریل ۱۹۰۳ منتهی گردد.

ناگفته نماند که ادیت در ایام جوانی تحصیل موسیقی (پیانو آواز) کرده بود و از سازنده معروف آهنگ‌ها ژول مایستت جایزه اول آواز در کنسرواتوار پاریس را دریافت کرده بعدها توانست در همان مدرسه عالی موسیقی جایزه اول پیانو را دریافت کند.

*

نگارنده این سطور هم خانم ادیت دوبون مک‌کی و هم دخترشان خانم مونا هنی را در سال‌های تحصیل در ژنو ملاقات کردم و در یک زمان با خانم دوبون عضو یک محفل روحانی محلی بودیم. مونا هنی از نفوسی بود که در محفل روحانی ملی مشترک سویس و ایتالیا عضویت یافت و سال‌های طولانی مصدر خدمات برجسته‌ای در کشور سویس بود، موفق به زیارت اعتاب مقدسه شد (۱۹۷۴) و از عنایات امة البهاء بهره موفور برگرفت. خانم مونا هنی هم از استعداد سرشار موسیقی بهره داشت و بسیاری از آهنگ‌های موسیقی دان معروف امیل ژاک دالکروز را با آوای دلکش خود خوانده است. ■

یادداشت‌ها

- ۱- کلنل مک‌کی قبلاً سه بار ازدواج کرده بود. آخرین آنان زنی دشوار بود که بالاخره از کلنل جدا شد.
- ۲- در تواریخ هیولیت دریفوس را اول بهائی فرانسوی قلمداد کرده‌اند.
- ۳- قبرایشان در مقبره‌ای جمعی بوده، اخیراً پلاکی بر روی آن نصب شده است.

سپری شد. همه روز صبح به منزل حضرت عبدالبهاء می‌رفتیم و آن حضرت درباره امر مبارک به ما تعلیم می‌فرمودند. حضرتش به سؤالات متعدّد ما پاسخ می‌گفتند، معانی رموز کتب مقدسه را مکشوف می‌داشتند و چه مقدار مطالبی که نمی‌دانستیم بر ما روشن می‌کردند. همیشه دوسه نفر مترجم در زبان‌های مختلف حاضر بودند پس از آن مولای ما به هزارها نامه که به حضور مبارکش رسیده بود پاسخ می‌دادند. در همان حال حضرتش نفوس را به حضور می‌پذیرفتند، یا به دیدار فقرا و بیماران می‌رفتند و من خود شاهد یکی از معالجات معجزه‌آسای آن حضرت بودم.

در حیف بود که من افتخار آشنایی دوزن بی‌مانند را پیدا کردم یکی خواهر حضرت عبدالبهاء بهائیه خانم ورقه علیا و دیگری منیره خانم مادر مقدس. محبوب ما حضرت شوقی در آن زمان کودکی نازنین، دلریا و هوشیار بودند.

ادیت و مادرش پس از طوبی ایام زیارت به پاریس برگشتند و در مجالس بهائی مرتباً شرکت جستند و در آن ایام همه بهائیان مشتاقانه به کار تبلیغ می‌پرداختند. ادیت مک‌کی در آن ایام با محیط هنرمندان در تماس بود و در آنجا با نقاشی به نام هانری هاوه Havet و همسرش آشنا شد و چون این زوج تصمیم به اقامت در شهرک سیون Sion در کشور سویس گرفتند ماری لوتیز و ادیت هم مصمم شدند که برای گذراندن تعطیلات به سیون بروند. در آنجا با طیبی به نام دکتر دوبون که دوست خانواده "هاوه" بود برخورد کردند و تقدیر آن بود که آن

شوق پرواز

خاطراتی از زندان درباره
زنده یاد خانم جلالیه مشعل اسکونی

هما میرافشار

نامشان برای رفتن به مسلخ خوانده شود. من تنها و غمگین در سه کنج حیاط چمباتمه زده و از گرمای آفتاب بهاری تن سردم را گرم می کردم. باران دوهی سهمگین همه وجودم را در خویش می فشرد. به گذشته ها می اندیشیدم و آینده ای که نمی دانستم چه هدیه ای برایم به همراه دارد، و آیا آینده ای دارم یا نه؟ و به فرزندانم فکر می کردم که هزاران کیلومتر با من فاصله داشتند و دختر نازنین و نازک دلم که از شنیدن خبر دستگیری من در گوشه یکی از بیمارستان های روانی آمریکا بستری بود و امیدی به بهبودش جز با دیدار مادر و پدر نمی رفت؛ و به همه آنچه که ساخته بودم و به همراه تندیادی از حوادث برفنا شده بود.

صدای پای میرزا علی پاسدار که یک پایش می لنگید و قیافه کربهی داشت افکارم را درهم پاشید. خنده زشتی برای اولین بار بر لب های خشکیده اش دیدم که دندان های زرد

عطر گل بوته های وحشی به همراه نسیم دلپذیر بهاری فضای سرد و خشک و بی روح زندان را انباشته بود و زن های زندانی به دسته های کوچک چند نفری در گوشه و کنار حیاط سرگرم بافتنی و سیگار کشیدن- که تنها تفریحشان بود- بودند. سرو صدای بازی های کودکانه بچه هایی که با مادرانشان در زندان بسر می بردند نیز نمی توانست غم عمیقی را که در چشم های آنان موج می زد برهم زند. هر کدام در رؤیاهای خویش غوطه ور بودند، سخنی به گوش نمی رسید. اگر هم بود به صورت زمزمه به همراه نسیم در فضا گم می شد.

دو هفته ای بود که موج اعدام بی رحمانه چند نفری را از گله کم کرده بود. آنها که زیر اعدام بودند حتی روحیه و نشاط در حیاط نشستن را نداشتند، رنگ ها زرد و گاهی کبود و چشم ها به گودی نشسته. هر کدام در انتظار آن که ساعت ۶ بعد از ظهر از بلندگوی زندان

و نامرتبش را نشان می داد.

«خانم هما (عکس رویو) ،
چند نفر از زن ها را می خواهم
به قسمت بیرون پشت زندان
ببرم. پر از سبزه های صحرائی
است. هوایی بخورند و سبزی
بچینند. چادرتان را بسر کنید و
با ما بیائید» (میرزا علی قبل از
انقلاب سبزی فروش بود).



احساس کردم بدم نمی آید که
دسته ای از این آفریدگان زیبای
پروردگار را به همراه خویش به
داخل محیط سرد و سیاه
زندان ببرم. زیرا که لحظه ای
دیگر باز هم درها بسته و
سلول های سرد و تاریک و دود
گرفته در انتظار بود. با گل ها
می توانستم به اطاق ها جانی تازه و به زن های
زندانی آنجا خوشحالی زودگذر بدهم.

نیمساعت بود با یک بغل گل های وحشی
در اطاق ها سرگرم بودم. به هر کدام چند
شاخه ای دادم و دسته ای را در یک شیشه
ماست بالای تخت کج و کوله ای آهنی ام که سه
طبقه و مخصوص سه زندانی بود گذاردم.
ساعت چهار بعد از ظهر را نشان می داد و زن ها
همچنان با نگاه های پر اضطراب و غمگین بهم
می نگریستند. زن هم خرج من (زن های زندانی
بی ملاقاتی که با زندانی هایی که وضع بهتری
دارند هم سفره می شوند و کارهای روزمره
اطاق ها مثل جارو کردن، رخت شستن و ظرف
شستن را انجام می دهند) چای دم کرده بود.
نشستم که با یک چای داغ و کشیدن سیگاری،
آرامشی به اعصاب خسته ام ببخشم، که
صورت مهربان و لبخند پر از لطف و چشم های
درشت آبی روشنش و بالای بلندش، در یک
چادر وال سبز کم رنگ به همراه گل های
زنگاری و لیمویی از جلو در سلول در چشمانم
نشست؛ و صدای گرم پر جذبه اش که هنوز
ابّهت مدیریتش را در خویش داشت به گوش
جانم گفت که مرا به حیاط زندان می خواهد

محوطه بیرون زندان زنان تا زندان مردان
حدود سه، چهار هزار متر بود که در فصل بهار
پوشیده از سبزه های نورس، گیاهان صحرائی، و
گل های وحشی، همه زیبایی های بهار را به
چشم می کشید. اما برای دل افسرده من آنجا و
داخل زندان فرقی نمی کرد. گفتم:

«نه آقا میرزا علی! من جایی را که
چشم هایم نتواند هر چه می خواهد به سیرش
ادامه دهد، جایی که نگاهم در آخر خط به
دیواری بلند بیافند که همه راه های آزادی را به
رویم بسته، دوست ندارم».

او حرف مرا نمی فهمید. به اصرارش افزود،
و دست آخر مجبورم کرد که به همراه گله ای ده
نفری از زن ها که او بتواند کنترلشان را داشته
باشد از در آهنی بزرگ خارج شدیم.

براستی طبیعت غوغا کرده بود و مشاطه بهار
چنان بیابان خشک و خالی اطراف زندان را
آراسته بود که مبهوت و غمگینانه نگاه
می کردم. من سبزی های بهاری را نمی شناختم
ولی زن های شهرستانی سرگرم چیدن بودند.
میرزا علی گفت: «تو گل بچین!» و من با آنکه
هرگز چیدن گل را از شاخه دوست ندارم،

ببرد:

و مقداری اثاثیه ناچیز بود.) گفتم: «با اینهمه من هم خسته‌ام. من هم شوق پرواز دارم. دیوارها و غم زندانی بودن روی شانه‌های من هم سنگینی می‌کند.»

زن هم خرج و هم اطاقی من، که فاحشه‌ای بیسواد و عراقی تابع ایران بود، در کناری به دیوار زندان در حیاط تکیه کرده بود، نگاهمان داشت و با خجالت گفت: «خانم مشتعل!»

خندید و گفت: «باز یادت رفت! جلالتیه

مشتعل اسکوئی (عکس رویرو)،

(دوست داشت همه نام وفامیش

را با هم بگویند) حالا چه

می‌گویی؟» گفت:

«بیخشید، می‌شود به من

بگوئید خدا کجاست؟ خدا

را چگونه حس میکنم؟» من

سرایا اشتیاق نگاهش می‌کردم.

زنی که سال‌ها با هزاران دانش

آموز سر و کله زده و عصاره

علم و دانش بود به او با

عامی بودن واقعیش چه

پاسخی خواهد داد؟

خنده‌کنان گفت: «تو مرا

دوست داری؟» گفت: «خیلی» گفت: «این

دوست داشتن را می‌بینی؟» گفت: «نه!

احساس می‌کنم.» گفت: «خدا را هم باید

همینطور احساس کرد. مثل دوست داشتن که

دیده نمی‌شود. ملتفت شدی؟» گفت: «بله.» و

براستی متوجه شده بود. رد شدیم و به حرف

زدن ادامه دادیم. نیم ساعتی گذشته بود که

پیشنهاد کرد برای نوشیدن چای به اطاق برویم و

«بیا عزیزم کمی راه برویم، توی اطاق خسته

شدم.» بلافاصله برخاستم زیرا که برایش احترام

بسزائی قائل بودم و او عجب به من لطف

داشت. دنیایی و دریایی از علم و دانش و فهم

و کمال بود، و من چه درس‌ها در طی چهار ماه

زندانی از او و هم صحبتیش نیاموخته بودم.

در حیاط به قدم زدن پرداختیم. این کار هر

روز من و او بود و تنها ورزش در زندان که

پاهایمان از کار نیفتد. حیاط خشک و

خالی و خاک آلود حدود

دویست متر با دیوارهای بسیار

بلند و در آهنی بزرگ، به

قلعه‌ای می‌مانست. یک

پنج‌ره پاسدارها را به

حیاط مسلط می‌کرد و

زندانی تحت کنترل بود.

روی پشت بام پاسبان‌ها

به ترتیب پست عوض

می‌کردند. نگاهی به

بالای دیوار انداخت و

گفت: «خسته شدم.

احساس می‌کنم دیوارها

به من سنگینی می‌کنند. شوق پرواز دارم.»

گفتم: «من هم همینطور.» گفت: «تو دو بچه

چشم انتظار داری و شوهرت که در زندان مردان

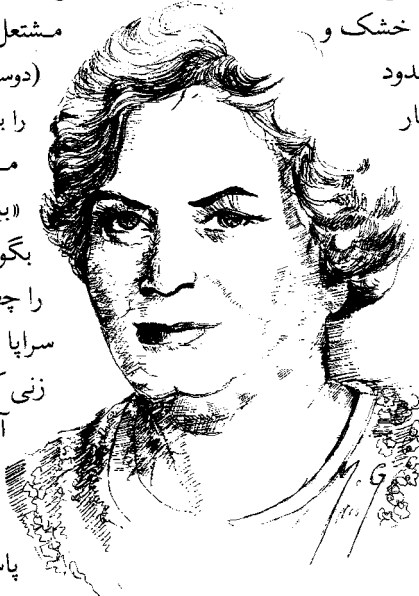
به انتظار روز آزادی است. من هیچ آرزو و چشم

انتظاری ندارم.» (هرگز بخاطر مادرش که تا

سال قبل زنده بود و او تنها فرزندش، همسری

اختیار نکرده بود و فرزندی نداشت. مدیر یک

دبیرستان دخترانه بود و تنها مایملکش دو اتاق



هنوز دعوا با من، مثل هر روز، که سیگار چیز بدی است و بیماریت می‌کند، باید این عادت را کنار بگذاری. من به اطاق آنها رفتم. چهار زن بهائی با هم در آن اطاق بودند و جدا از زندانیان دیگر. اطاقشان را حسابی تمیز کرده بودند و به کلی با سلول‌های دیگر فرق می‌کرد. آن سه زن، ضیائیه ایمانی، نسرین پناهی، و سیمین دانا، که به ترتیب اولی در پست مهمی در پست و تلگراف رضائیه، دومی همسریکی از ثروتمندان رضائیه که شوهرش را ترور کرده و زندگیشان را به آتش کشیده و سوئی لیسانسیه مامائی بودند و با نهایت محبت فجان‌ها را پر از چای کردند و ظرف خرما را جلوی من... که خانم جلالیه مشتعل اسکوئی مضطرب به اطاق داخل شد. دنبال روسریش می‌گشت و با شتاب گفت: «مرا به دفتر خواسته‌اند».

سر جایم خشک شدم. زیر چشمی به ساعت نگاه کردم. پنج و نیم بعد از ظهر را نشان می‌داد، همان ساعتی که اعدامی‌ها را می‌بردند. نمی‌توانستم حرکت کنم. قلبم به سرعتی سرسام‌آور در سینه می‌طپید. صدایش را در گوش‌هایم می‌شنیدم. یادم افتاد که به من سپرده بود «اگر خواستند مرا ببرند یادم بیاور عینکم را بردارم. باید به سؤال‌هایشان جواب‌های حسابی بنویسم. این جواب‌ها خواهد ماند». صدای لرزانم را شنید: «خانم مشتعل! عینکتان را بردارید.» آماده رفتن شد. قد بلندش به همان رسایی و در چهره‌اش دیگر نقشی از اضطراب نمی‌دیدم. دم در اطاق نگاهش را به من دوخت، لبخندی زد و گفت: «فعالاً خدا حافظ». جرأت بوسیدنش را نداشتم.

نمی‌خواستم حتی به خودم بگویم که دیگر او را هرگز نخواهم دید. آری! گرگ به گله زده بود و بازیکی دیگر کم شد.

من و سه زن بهائی از جا بر نخاستیم، که نتوانستیم. زن‌های دیگر الله اکبر می‌کشیدند و لحظه‌ای بعد سکوت عمیق و وحشتناکی همه جا را فرا گرفت. گلوی زندان زنان را بغض عجیبی در خویش می‌فشرد. حتی بچه‌ها ساکت در گوشه‌ای نشسته بودند. این‌گونه سکوت‌ها زندانبان‌ها را به وحشت می‌اندازد، چه، امکان انفجار کلی می‌رود. دو سه بار میرزا علی و بابای پیر در راهرو و سلول‌ها پیدا شدند و با سوء ظن به همه زن‌ها نگاه می‌کردند. یکبار میرزا علی پرسید: «پس چرا امشب تلویزیون نمی‌آورد؟ (تلویزیون در اطاق دفتر بود و زن‌ها حق داشتند به مدت سه ساعت در راهرو از برنامه‌های آخوندی استفاده کنند).- کسی جوابی نداد.

ساعت هفت، هشت، نه، و عاقبت به نه و نیم رسید و دیگر روشن بود که هرگز خانم مشتعل را با آن قیافه نازنین و مهربان و چهره گشاده نخواهیم دید. بغض همچنان گلوی زندان را می‌فشرد. من به آهستگی از جا بر خاستم، به اطاقم رفتم، دسته گلی را که صبح چیده بودم از بالای تخت برداشتم و به آرامی بازگشتم. با پای لرزان به تخت خانم مشتعل نزدیک شدم. هنوز جای سر نازنینش بر بالش دیده می‌شد. گل را همانجا گذاشتم... که ناگهان بغض زندان ترکید. انگار روز عاشورا بود. دوباره پاسدارها به شتاب پیدا شدند. ولی جلوی شیون و زاری زن‌ها گرفته نمی‌شد. آنها



یادته گفتمی و گفتم
که چه تنگه ففاسمون
توی این تنگی وحشت
چه می گیره نفاسمون
تو می خواستی که رها شی
من می خواستم که رها شم
تو می خواستی که فدا شی
من می خواستم که نباشم
چه غریبونه نگاهت،
در و دیوارو نگاه کرد
انگار از تو آسمونا
یه کسی تو رو صدا کرد
تو نگاه تورضایت
با غروری عاشقونه
شوق پرواز توی چشمات
انگاری میری به خونه
می دونی که تا ابد هم
یادت از دلم نمی ره
تو عقاب پر غروری
دل پرنده ای اسیره
اگه زندونم نباشه
من توی دنیا اسیرم
تو تونستی پر کشیدی
من می پوسم و می میرم ■

می خواستند اطمینان بدهند که خانم مشتعل باز می گردد. ولی هرگز و هرگز آن عزیز همیشگی من که تا دم گور یادش را و شهامتش را و شیر دلی و شیرزنی اش را فراموش نخواهم کرد و خواهم ستود، باز نگشت.

هدیه من قطعه شعر ناقابلی تقدیم به روح پاک او بود که خود مظهري از قدرت و درسی از پایداری بود. رابط بین زندان و دادگاه برای من تعریف کرد که دیشب خانم مشتعل اعدام نشد بلکه دم صبح او را به مسلخ بردند. می گفت تمام شب از او و یک زندانی مرد بهائی که دارای سه فرزند بود بازجویی می شد. بارها و بارها از او خواستند که به آئین اسلام در آید تا او را ببخشند و خانم جلالیه مشتعل اسکوئی به آنها گفته بود: «آیا اگر من به دین اسلام در آیم دیگر صهیونیست و خراب کننده افکار بچه های مردم نیستم؟ دیگر فاسد کننده نیستم؟ من این ظلم و ستم و کشت و کشتار را نمی خواهم. من از اعتقادم بر نمی گردم». و سپس در پاسخ پسرک بازجویی که ظاهراً او را دلالت می کرد گفته بود که من هزارها مثل تو را آدم کرده ام، نمی خواهد به من درس بدهی. نزدیک صبح او را به همراه مرد بهائی به لب دریا برده بودند، خواسته بود که چشمش را نبندند و دست هایش را، رشیدانه ایستاده بود و با یک گلوله جان سپرده بود. یادش گرامی، مقامش والا و روحش شاد.

* نقاشی چهره خانم جلالیه مشتعل اسکوئی از مجموعه: پروازها و یادگارهها، به یاد شهیدان بهائی ایران، ۱۳۵۷/۱۳۷۱ شمسی، تألیف و نگارش و نقاشی از خانم ماه مهر گلستانه، اقتباس گردیده است.

آزادی بیان برای بهائیان

در جامعه‌های اسلامی

احسان یزدانی

فقهی، در جامعه‌ای که اکثریت آن مسلمانند (دارالاسلام)^۲ اهل کتاب، حق تبلیغ ندارند بنا بر این بر حسب همین رویکرد، طبیعتاً در چنین جامعه‌ای تبلیغ باورهای بهائیان^۳ نیز مجاز نخواهد بود.^۴

۲- فهم و درک شخصی وابسته به فرد است. نمی‌توان به جای دیگران دید و احساس کرد. به همین منوال، هرگونه اعتقادی نیز شخصی است. بنا بر این پوچ و بی‌منطق است که به جای دیگران بفهمیم. اعتقاد دینی نیز امری است فردی نه جمعی. حصول ایمان نیز امری است شخصی و نمی‌توان جامعه‌ای را به شیوه‌ای دستوری واقعاً مؤمن و یا برعکس واقعاً بی‌ایمان گرداند.^۵ نمی‌توان تجدید و یا تغییر ایمان امت را چون بخشنامه یا اعلامیه‌ای، اعلان نمود. در رابطه با موضوع ایمان و اعتقاد

۱- برای شروع مطلب سه فرض زیر را مرور می‌کنیم:

الف: بهائیان بر این باورند که قائم آل محمد در سال ۱۲۶۰ هجری قمری ظاهر شده و آثار و کتب بسیاری از خود به جای گذاشته است. قائم آل محمد، ظهور شخصی بلافاصله بعد از خود را بشارت داده است. او بهاءالله شارع دیانت بهائی است. تعالیم و آموزه‌های دیانت بهائی متناسب با این مرحله از رشد و ترقی عالم انسانی است و جامعه بشری را در طی چندین قرن، به مرحله بعدی از تمدن بشری به پیش خواهد برد.

ب: این اعتقاد بهائیان که در بالا بیان شد از نظر مسلمانانی که هنوز مسلمانند و بهائی نشده‌اند،^۱ باطل است.

پ: بر طبق یک طبقه‌بندی مرسوم و معمول

دینی، اراده دیگران نمی‌تواند مبنای اراده عموم مردم باشد.^۶

۳- ایمان از آنجا که امری است معرفتی-عاطفی-ارادی،^۷ با تمامیت وجود انسان عجین می‌گردد و نمی‌تواند به دیگری واگذاشته شود. بی‌معنی است شخص دیگری را نایب فرآیند ایمانی خود کنیم و از او بخواهیم از جانب ما مطالعه کند، تفکر کند، شک کند، پرسش کند، راز و نیاز کند، توکل کند، تأیید بطلبد، و ایمان آورد. نمی‌توان برای حصول ایمان، وکیل و یا وصی انتخاب کرد. شناخت و ایمان دینی، از عمیق‌ترین لایه‌های وجودی آدمی مایه می‌گیرد و ابعاد متعدد ذهنی-روانی او را به نحو منحصر به فردی درگیر مسأله می‌کند. چگونه این امر می‌تواند تفویض شود؟

۴- آیا حدیث مؤثقی در دست است که ظهور قائم باید قبلاً توسط علماء تصدیق شود و تأیید گردد و سپس به امت اسلامی اعلان شود؟ آیا تک تک مسلمانان از جستجو، مطالعه، تعمق و تشخیص صحت و سقم ادعای قائمیت معافند و کلام خداوند، احادیث، اصول و فقه اسلامی این وظیفه را بر عهده مراجع تقلید و فقهای زمان گذاشته است؟ آیا هر مسلمانی نباید اول با چشم و عقل و فهم خویش در آثار مدعی، به دنبال نشانه‌ها و قرائن بگردد و آنگاه در صورت نیاز با علمای فقه به مشورت بنشیند و کسب نظر نماید؟

آیا تک تک مسلمانان نباید در آثاری که محل بحث ماست به دقت بنگرند، مطالعه کنند و به عقل خویش بخوانند و چنانچه

محتاج بودند با دیگران و چه بسا با فقهای اعلم صحبت کنند؟ بر مبنای کدام اصل و حکمی، امت مسلمان باید ایمان و یا عدم ایمان خود را منوط و وابسته به ایمان علماء و مراجع دین کند؟ آیا امت اسلامی از امتحانات الهی در ایمان به قائم در امانند و فقط و فقط علمای دین باید در امتحان باشند؟

۵- فرد مسلمان بر طبق مسئولیت اعتقادی-روحانی-ایمانی خود باید تفحص کند و صدق و یا کذب ادعای قائمیت را شخصاً بیابد. فهم درستی و یا نادرستی ادعای قائمیت امری است عمومی. سنت الهی این بوده است که فرستادگان حق، عموم مردم را فرد به فرد مخاطب خود سازند نه صرفاً علمای زمان را. از همین رو، رد یا قبول ادعای قائمیت امری است عمومی و فردی نه فقط خاص علماء. پیام الهی پیامی است همگانی نه خصوصی.

۶- رد یا قبول آئین بهائی و آموزه‌ها و تعالیمش مستلزم مطالعه، بررسی و شناخت آنها است. بنا بر این نمی‌توان در فضائی تهی از آثار و متون اصلی به این کار مبادرت ورزید. برای آنکه امکان مطالعه و بررسی برای همگان فراهم شود باید دسترسی آسان، فراگیر، موثق و مستقیم به آثار بهائی میسر باشد. این امر به معنای اطمینان از مواجهه فرد مسلمان با متون اصلی بهائی، بی‌واسطه و بدون حجاب‌های تفسیر و تعبیر و بدون سانسور از جانب علمای اسلام و مراجع قدرت^۸ است. فرد مسلمان باید بتواند پرسش‌های خود را در کمال آزادی از بهائیان پرسد و بهائیان نیز باید مجاز باشند که نگرش‌ها و اعتقادات دینی خود را به راحتی و

بدون هرگونه قید و بندی توضیح و تشریح کنند. چنین شرطی، همان مسأله آزادی بیان برای بهائیان در جوامع اسلامی است. ■

یادداشت‌ها

۱- تعداد بسیاری از تمامی اقشار جامعه حتی کثیری از علمای زمان، ادعای او را تصدیق کرده و به او ایمان آورده و در راه او کشته شده‌اند- مخصوصاً در ایران در مناطقی مثل تبریز، زنجان، مازندران، یزد، طهران، نیریز (از جمله نگاه کنید به: محمد حسینی نصرت‌الله، حضرت باب، مؤسسه معارف بهائی به زبان فارسی کانادا)

۲- بر اساس یک تقسیم‌بندی فقهی، عالم به سه بخش تقسیم می‌گردد، دارالاسلام، دارالحرب، دارالعهد. بخش اول سرزمین‌هایی است که در آنجا مسلمانان اکثریت دارند یا سرزمین، تحت حکومت آنان است. در بخش دوم با مسلمانان اعلام جنگ کرده‌اند و در بخش سوم با مسلمانان پیمانی برقرار است.

۳- بهائیان بر مبنای طبقه‌بندی‌های مرسوم فقهی طبق تعریف در میان هیچ‌کدام از سه گروه ذمه، معاهد، مستأمن قرار نمی‌گیرند. بنا بر این، اساساً احتیاج به قرائن فقهی تازه‌ای کاملاً احساس می‌شود- قرائنی که در آن هم عناصر فقهی به طور کامل لحاظ شوند و هم اصول، آموزه‌ها و تعالیم بهائیان عمیقاً و البته به دور از بغض و تعصب و پیش‌داوری، محل بحث و مشورت باشند. این نوشته کوتاه صرفاً می‌کوشد جرقه‌های بسیار اولیه را برای ابراز و توضیح احتیاج مزبور ایجاد کند.

۴- از نظر فقهی و نه از نظر حقوقی.

۵- در اینجا ایجاد رعب و وحشت و ترس برای اجتناب از ابراز صوری هرگونه ایمان یا عدم ایمان ملاک و منظور نیست.

۶- تاریخ صدر ظهور تمامی ادیان گواه این ادعا است. (از جمله نگاه کنید به: ناس، جان (John B. Noss) تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت. ناشر علمی و فرهنگی تهران).

۷- کلمه ایمان به آن نحو که در حوزه‌های دینی استفاده می‌شود معنای پیچیده‌ای دارد. ایمان مفهومی است تو در تو با ابعادی درهم تنیده به عنوان مثال ایمان را معمولاً دارای جنبه معرفتی می‌دانند. لازمه ایمان اعتقاد به صدق اصل اعتقادی آن دین است. در عین حال ایمان مستلزم وجهی ارادی نیز هست، وجهی که در قالب تعهد نسبت به موضوع ایمان و اطاعت از فرامین جلوه‌گر می‌شود. همین‌طور ایمان را ضمناً دارای وجهی عاطفی نیز می‌دانند که از جنس اعتماد یا عشق است. (پترسون و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، ناشر طرح نو. تهران) در این نوشته کوتاه جنبه معرفتی یا به اصطلاح اعتقادی ایمان بیش از وجوه دیگر مبنای کار قرار گرفته است ضمن آن که دو جنبه دیگر مد نظر بوده‌اند.

۸- تاریخ ادیان به وضوح نشان می‌دهد که رهبران مذهبی و مراجع قدرت سیاسی در اغلب مواقع مانع عمده در راه انتشار و گسترش دیانت نو ظهور بوده‌اند. (از جمله نگاه کنید به منبع معرفی شده در یادداشت شماره ۶).

پروژه سینمایی مل کیسون درباره اعدام بهائیان در ایران

زندگی مونا محمودنژاد، دختر ۱۷ ساله بهائی که در سال ۱۹۸۳ همراه با ۹ زن بهائی دیگر در شیراز به دار آویخته شد، دست‌مایهٔ فیلمی شده‌است که جک لنز Jack Lenz آن را برای مل کیسون Mel Gibson بازیگر صاحب جایزهٔ اوسکار و کارگردان و تهیه‌کننده نامدار هالیوود (عکس روبرو)، کارگردانی می‌کند. این فیلم "رؤیای مونا" Mona's Dream نام دارد و پروژه‌ای ۱۰ میلیون دلاری است که کمپانی آیکون پروداکشن Icon Production که متعلق به مل کیسون است آن را تهیه می‌کند. فیلمبرداری این فیلم که مقدمات تهیه آن از ماه مه شروع شده، قرار است در ماه اکتبر انجام شود و تا مارس ۲۰۰۹ تولید شود.



قوی برای ساختن این فیلم به او می‌دهد. بنا بر منابع بهائی اتهام مونا و زنان اعدام‌شده تدریس در کلاس‌های کودکان بهائی بود. از دیگر جرم‌های این زنان عدم پذیرش تغییر دین بود. مونا محمودنژاد مدتی را در زندان عادل آباد شیراز گذراند و در ماه ژوئن ۱۹۸۳ در میدان چوگان شیراز به دار آویخته شد. جزئیاتی در مورد زندگی و مرگ او در کتاب *داستان علیا* به نقل از هم‌سلولیان او چاپ شده‌است

در دانشنامهٔ ویکی‌پدیای فارسی شرح نسبتاً مفصّلی دربارهٔ مونا محمود نژاد درج گردیده‌است. فیلمبرداری "رؤیای مونا" به جای شیراز در کشور جزیره‌ای مالت در جنوب اروپا انجام می‌گیرد.

در این فیلم کیشا کسل هیوز-کیشا (Keisha Castle-Hughes)، در نقش مونا، شهره آغداشلو در نقش فرخنده مادر مونا، گس انور (Cas Anvar) در نقش خالد بازجوی مونا و نازنین افشین جم (خواننده و دختر شایسته کانادا) در نقش طاهره، یکی دیگر از زنان اعدامی، بازی خواهند کرد. منبع: رادیوزمانه مورّخهٔ ۲۵ مرداد ۱۳۸۷ در پایگاه اینترنتی زیر:

http://www.radiozamaneh.com/news/2008/08/post_5983.html ■

جک لنز موسیقی‌دان و فیلمساز کانادایی است که پیش از این فیلم کوتاه ویدئویی پنج دقیقه‌ای دربارهٔ مونا ساخت و در سراسر دنیا پخش کرد. او موسیقی این فیلم را نیز می‌سازد. جک لنز همان آهنگسازی است که ابتدا قرار بود موسیقی فیلم "مصائب مسیح" را برای مل کیسون بسازد اما بعد از پروژه کنار رفت و جان دنسی جایگزین او شد و موسیقی آن فیلم را ساخت. جک لنز گفته‌است که داستان این دختر شجاع که تا آخر مقاومت می‌کند و ایمانش را از دست نمی‌دهد برای او جذاب بوده و انگیزه‌ای

مغز انسان، شاهکار آفرینش

هوشنگ رأفت

ضعیف الکتریکی می‌باشند. محلّ تلاقی و برخورد زوائد سلول‌ها را در اصطلاح علمی سیناپس Synapse می‌نامند. باید یادآور شد که این تلاقی و اتصال در واقع کامل و صد در صد نیست و لذا در محلّ برخورد "سیناپس"‌ها موادی شیمیایی که در حکم پُل ارتباطی بین دو سلول است ترشح می‌شود (که آن را Signal می‌نامند). بر اساس بررسی و پژوهش کارشناسان، هر یک از نورون‌ها می‌توانند تا ۵۰-۶۰ هزار سیناپس یا نقطه ملاقات با سلول‌های مجاور داشته باشند و بنا بر این رویهمرفته یک میلیون میلیارد پُل ارتباطی (سیناپس) بین سلول‌های مغزی وجود دارد که در آن بدون وقفه اطلاعات و پیام‌های لازمه ردّ و بدل می‌شوند! باید دانست که این رشته‌های ارتباطی و سیناپس‌ها مرتباً در حال تغییر و تبدیل می‌باشند یعنی رشته‌های جدیدی بوجود می‌آیند و رشته‌های کهنه و فرسوده ناپدید می‌شوند و بعضی تکامل و تقویت یافته و رُل خویش را از نظر ارتباط بهتر بازی می‌کنند. بنا بر این می‌توان گفت که مغز انسان در طی عمر

در میان همه موجودات زنده انسان به لقب اشرف مخلوقات مخصّص و موصوف است و این امتیاز هم از جنبه جسمانی و هم عقلی و روحانی مشهود و هویدا است.

در کالبد انسان اعضاء و اندام‌های متعدّدی در کارند و با ظرافت و دقّت به وظائف مختلف از قبیل تنفس، گردش خون، هضم و جذب غذا و سرانجام تصفیه مواد زائد و دفع آن مشغولند، اما عضوی که نقش کلیدی و اساسی در تنظیم و تعدیل و ارتباط این وظائف و تماس با محیط خارج و درک و ضبط اطلاعات لازم و احساس و حرکت و تفکّر و تعقل و حافظه دارد مغز یا دماغ است که درون جمجمه جای دارد.

مغز انسان توده خاکستری یا زرد بادامی است که با ۱۳۰ میلیارد سلول نرون (Neuron) مرتباً با یکدیگر و با سراسر بدن در تماس و ارتباط هستند و در واقع به هم "پیام" می‌رسانند. این ارتباط سلول‌های مغزی توسط شبکه وسیعی از زوائدی منشعب از خود بدنه سلول‌ها انجام می‌پذیرد که هر یک ناقل جریان

پیوسته در حال تحوّل و تکامل است و این تحوّل‌ات، هم از جنبه ساختمان و هم از نظر فعالیت و عمل است.

آنچه که فرد در طول زندگی به آن برخورد می‌کند از دیده‌ها و شنیده‌ها و تجربیات و مشاهدات و تمرین‌ها و آموخته‌ها، در مغز اثری باقی و ماندگار به جای می‌گذارد و در حافظه ضبط می‌شود و در تشکیل هویت و شخصیت مؤثر واقع می‌شود.

مغز، خصوصاً در دوران طفولیت حساسیت زیاد دارد و هر آنچه کودک در آن دوره مشاهده و احساس نماید در ذهن او باقی می‌ماند و تا حدّ زیادی در تعیین

هویت و خط مشی

آینده او کارساز

خواهد بود. ولی

خوشبختانه مغز قوه

انعطاف و تحوّل و

تکامل خویش را

حتی در سال‌های

میانسالی حفظ می‌کند و شخص با آموزش و

تمرین می‌تواند هنرها و فنون جدیدی بیاموزد،

اسکی باز ماهری گردد، نوازنده سازی شود، بر

یک زبان خارجی و یا حرفه تازه تسلط یابد.

از آنجا که سلول‌های عصبی و وظائف

خاصی دارند لذا نسبت به سایر سلول‌های بدن

از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردارند. از

آن جمله برخلاف بقیه سلول‌ها، قابل تقسیم و

تکثیر و زاد و ولد نیستند و پس از مردن، سلول

دیگری جانشین آن نخواهد شد (خوشبختانه

تعداد نورون‌ها آنچنان زیاد است که با وجود

مرگ و میر دائمی، در حالت معمولی در آخر عمر انسان حدود ۹۹٪ سلول‌ها هنوز باقی می‌مانند). از ویژگی‌های دیگر اینکه این

سلول‌ها فوق العاده حسّاس بوده و باید در

تحت شرایط معین و مناسبی از نظر وجود مواد

غذایی و اکسیژن باشند تا بتوانند به فعالیت

خود ادامه دهند چنانکه اگر جریان خون حامل

اکسیژن چند دقیقه قطع شود سلول‌های مغزی از

پای در خواهند آمد و خواهند مرد (مانند غرق

شدن، خفگی و غیره) و یا اگر مواد قندی (گلوکز)

کم و یا زیاد شود باز باعث اختلال عمر این

سلول‌ها می‌گردد- لذا مبتلایان بیماری قند

(دیابت) باید در

مداوا و درمان

دارویی خود دقت

دارند. همچنین

استنشاق گازهای

سمّی (مانند اکسید دو

کربن CO) و سایر مواد

سمّی و نیز مصرف مشروبات الکلی و مواد

مخدر همه آثار و عواقب زیان‌بخش در مغز و

سلسله اعصاب باقی می‌گذارند.

*

متخصصین پزشکی در طی قرون گذشته و

بخصوص در قرن اخیر پژوهش‌های زیادی در

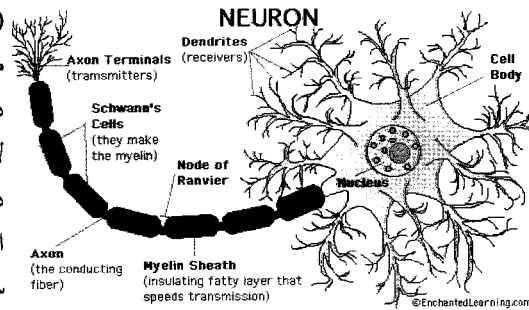
مغز انسان کرده و دریافته‌اند که هر قسمت از مغز

وظیفه خاصی را به عهده دارد. مثلاً بخشی

مسئول امور حرکت است و بخشی دیگر مسئول

دریافت حسّ و بخشی هم مربوط به تکلم و

زیان و غیره و غیره. آسیب‌های وارده به هر



قسمت باعث بروز علائم و آثار مربوط به همان بخش می‌گردد ولی در صورت بروز ضایعه‌ای در قسمت وسیعی از مغز ممکن است حرکت اندام‌ها و حس و قوهٔ تکلم نیز دچار ضعف گردد، تعادل مختل گردد یا بعکس در برخی از موارد حرکات غیر ارادی (رعشه) و یا تشنج (صرع) همراه با کم و بیش ضعف حافظه ایجاد شود که بحث دقیق و بررسی جزئیات آن از حوصلهٔ این مقالهٔ مختصر خارج است.

در روزگار قدیم که بیماری‌های عصبی و مغزی در حاله‌ای از ابهام و خرافات مستور بود مثلاً علت بروز بیماری صرع را تسخیر و تصرف شیطان در بدن انسان می‌پنداشتند و آن را بیماری مقدس *Maladie Sacree* می‌نامیدند و برای دفع آن به خواندن اوراد و اذکار و یا توسل به ترفندهایی جهت اخراج شیطان از بدن می‌شدند و دردهای شدید از نوع میگرن را با سوراخ کردن جمجمه (*Trepanation*) درمان می‌نمودند که ناگفته معلوم است این اقدامات تا چه حد موجب "راحتی و آسایش" بیمار می‌گردید!

خوشبختانه در سال‌های اخیر کارشناسان توانسته‌اند روش‌های جدید و دقیقی برای تشخیص و معالجهٔ امراض مغز و اعصاب پیدا کنند و داروهای نسبتاً مؤثری نیز به بازار آمده که همگی در تعدیل و تخفیف علائم مؤثرند.

*

حضرت ولی امرالله در توفیق *تولده ملتیت جهانی* صادره در ۱۱ مارس ۱۹۳۶ ضمن برشمردن نتایج حاصله از تحقیق وحدت عالم انسانی از آن جمله می‌فرمایند:

«... نیروهای عظیمی که در راه جنگ‌های اقتصادی و سیاسی به هدر می‌رود از آن پس معطوف به اهداف لایقی از قبیل توسعهٔ اختراعات و ترقیات فنی و ازدیاد تولیدات و محصولات بشری و ازالهٔ امراض و توسعهٔ تحقیقات علمی و بالا بردن سطح صحت و تشحید و اعتلاء مغز و فکر بشری و بهره‌مندی از منابع بکر و ناشناختهٔ کرهٔ زمین و درازی عمر انسان گردد...»^۱

در اصل بیان مبارک به زبان انگلیسی در مورد "تشحید مغز" که در واقع لغت عربی است چنین آمده *Sharpening of human brain* و مفهوم آن تقویت، تشدید و "تیز کردن" و یا حدت بخشیدن قوای دماغی و مغزی انسان است که جزء یکی از اهداف متنوع دور و مربوط به هنگامی است که جهان بشری وارد مرحلهٔ صلح و وحدت می‌گردد.

دانشمندان نیمهٔ دوم قرن بیستم بیشتر توجه خود را معطوف به تحقیق در عوامل زبان‌بخش و علل و موجبات امراض قلبی و عروقی کرده بودند چه که این بیماری‌ها موجب مرگ و میر میلیون‌ها نفوس بشری در شرق و غرب عالم بوده است. از دید بسیاری از محققین، قرن بیست و یکم قرن پژوهش و تحقیق در مورد "مغز انسان" است، چه که با دراز شدن نسبی عمر و افزایش روزافزون تعداد سالمندان، عوارض مربوط به مغز در کانون توجه نه تنها پژوهندگان فن اعصاب و پزشکی است بلکه از نقطه نظر جامعه نیز از اهمیت خاصی برخوردار است.

دنباله در صفحهٔ ۴۲

اهمیت مفاوضات

در میان آثار حضرت عبدالبهاء

ساده‌ترین زبان و روشن‌ترین بیان مطرح کرده‌اند که حتی اشخاص بی‌سابقه در این زمینه‌های مطالعاتی نیز می‌توانند از آن بهره‌موفور برنند. شک نیست که بعضی از مباحث این مجموعه نفیس در الواح و مکاتیب حضرت عبدالبهاء گاه با کاربرد اصطلاحات خاص هر رشته طرح



شده است و در اکثر موارد هم مخاطبان اهل مشرق زمین بوده‌اند اما در این کتاب حضرت عبدالبهاء همان مضامین را بدون رنگ شرقی و با رعایت کمال سادگی برای یکی از اهل غرب تشریح می‌فرمایند و البته این کار کاری آسان نیست.

وجه دوم امتیاز بخش دوم کتاب است تحت عنوان بعضی مقالات متعلق به مسائل مذهب عیسوی که در آن حضرت عبدالبهاء در ۱۹-۲۰ فصل برخی از معضلات کتاب مقدس چون معنی نان و شراب، رجعت مظاهر مقدسه،

چون سال ۲۰۰۸ مقارن یکصدمین سال انتشار متن فارسی و ترجمه انگلیسی کتاب مستطاب مفاوضات یعنی مجموعه تقریرات شفاهی حضرت عبدالبهاء در ایام عکا (در سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۶) در پاسخ سؤالات فلسفی، کلامی، اجتماعی و حتی عمومی یک خانم

امریکایی به نام لورا کلیفورد بارنی (عکس بالا) است که بعداً به همسری جناب هیولیت دریفوس فرانسوی درآمد، مناسب خواهد بود که با توجه به آنکه این کتاب در طی سال موضوع تعدادی از سمینارهای مطالعاتی خواهد بود، در اینجا از ارزش و امتیاز این اثر در میان مجموع آثار حضرت عبدالبهاء سخنی کوتاه به میان آید.

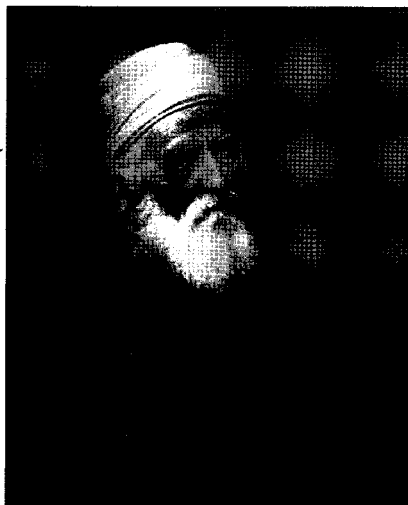
اول وجه امتیاز این کتاب آن است که حضرت عبدالبهاء برخی از مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل فلسفی و کلامی را به

کیفیت ولادت حضرت مسیح، مفهوم آدم و حوا و خوردن میوه درخت را تفسیر می‌فرمایند^۱ و مانند کتاب **مستطاب ایقان** که کلید رموز اصلی همه کتب مقدسه است، راه را برای درک متشابهات **تورات** و **انجیل** باز می‌کنند.

سوم، موضوع بقای روح که از مهم‌ترین مسائل دینی است که هم در

الواح جمال ابهی چون لوح عبدالوهاب آمده است و هم در الواح متعدد حضرت عبدالبهاء. اما در **مفروضات**، حضرت عبدالبهاء به بعضی سؤالات دقیق در این زمینه پاسخ می‌دهند که در آثار دیگر مشابه آن را نتوان یافت. مثلاً در مورد بقای ارواح اطفال که «قبل از وعده از رحم سقوط کنند». این مطلب که ترقی ارواح در عالم بعد موکول و منوط به سه عامل است به دقت و صراحتی در فصل ۶۶ آمده که در جای دیگر عیناً نمی‌توان یافت.

چهارم، احتوای **مفروضات** برپاره‌ای مسائل علمی است چون شفا دادن به وسائط مادی و معالجه به وسائط روحانی و همچنین قضیه منشأ انسان و رد نظریه تغییر انواع داروین و لامارک و مسأله تأثیر یا عدم تأثیر نجوم در سرنوشت بشر که به این کتاب مانند بعضی از خطابات مبارکه در اروپا و امریکا رنگ خاصی می‌دهد که اهمیت اصل تطابق علم و دین را در نظرگاه اهل بهاء جلوه می‌بخشد.



پنجم، در آثار مبارکه ذکری چندان از پیامبران مشرق آسیا چون بودا و کنفوسیوس نیست اما خوشبختانه **مفروضات مبارکه** این موضوع را هم ضمن بحث از مظاهر الهیه مسکوت نهاده است.

ششم، اگر بعضی آثار مبارکه این ابهام را در ذهن ایجاد کند که آیا اهل بهاء قائل به قضا و قدر هستند یا

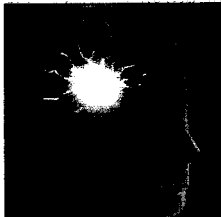
نه؟ یا اگر نفسی این سؤال را طرح کند که خدا، که هم قادر مطلق است و هم عالم مطلق، با علمی که به انسان دارد می‌تواند در همه حیات و حرکات او امرانه مؤثر باشد پس چگونه می‌توان به آزادی بشر و مسئولیت او نسبت به اعمال خود قائل شد؟ پاسخ چنین سؤالی را باید در کتاب **مفروضات جست** یعنی **مفروضات** در مسائل کلامی - فلسفی که مطرح کرده جایی برای ابهام باقی نمی‌گذارد.

هفتم، **مفروضات مبارکه** به طور عمده کتابی است خردگرایی یعنی برای اثبات وجود خدا و روح از دلایل عقلی مدد می‌گیرد و متشابهات کتب مقدسه را با پرتو عقل تفسیر می‌کند. گرچه عقل میزان نهائی ادراک نیست اما مسلماً در ادراک سهمی قابل ملاحظه دارد. کسانی که چون سوفسطائیان عقل را به سخره می‌گیرند مورد عنایت حضرت عبدالبهاء نیستند. در بیان تأثیر انبیاء در حیات بشر ذکری از معجزات و امور غیرعقلانی نیست بلکه اثر تربیتی، روحانی

دنباله مغز انسان... از صفحه ۳۹

این "مغز" یا عضو عالی هیكل انسان است و باید با گذشت زمان با سلامت و قوت به وظائف مهم و اساسی خود ادامه دهد و تا آخر حیات در کمال هشیاری زندگی پربار و خالی از ضعف و فتور را رهبری نماید.

جای بسی مباهات و سرور است که در جامعه بهائی پزشکان و محققان برجسته‌ای در این رشته پیشقدم شده‌اند و بعضی به اختراعات علمی و اکتشافات مهمی در زمینه مغز و اعصاب دست یافته‌اند. از آن جمله خانم دکتر فرزانه ورقا/خادم استاد بیماری‌های اعصاب در بیمارستان کودکان در لندن



می‌باشند که همراه با یک گسروه دیگر از کارشناسان مغزی (از شهر لایپزیگ-آلمان) در سال‌های گذشته (۲۰۰۳

به بعد) تحقیقاتی درباره زنده‌های مربوط به تکلم و اختلالات آن در مغز انسان نموده‌اند که در نشریات علمی و حتی در روزنامه‌های مهم انگلیسی چاپ و منتشر شده است.

یقین است که در سال‌های آینده شاهد پیروزی‌ها و کشفیات جدید و مفید در این رشته بسیار مهم علمی خواهیم بود و به فرموده حضرت ولی امرالله قوای مغزی بشر با استفاده از آن یافته‌های علمی نیرومندتر خواهد شد. ■

یادداشت

۱- نظم جهانی بهائی، صص ۱۶۶-۱۶۷، ترجمه جناب هوشمند فتح اعظم.

و اخلاقی ظهورات الهی را بیان می‌فرمایند. این‌که اندیشمندان بزرگی چون تولستوی عقل‌گرائی آئین بهائی را ستوده‌اند فی الواقع حق داشته‌اند.

هشتم، از مطالب بدیعی که در **مفاوضات مبارکه آمده و صراحت آن درخور یادآوری است** این است که مظاهر الهی فقط مصلح عالم اخلاق نیستند بلکه مؤسس یک مدنیت جدیدند. در اثبات لزوم مرتبی می‌فرمایند: «ما یک مرتبی می‌خواهیم که هم مرتبی جسمانی و هم مرتبی انسانی و هم مرتبی روحانی گردد» و آن مرتبی، مظاهر الهی هستند.

«این مرتبی بی‌شک و شبهه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد چه که اگر مثل سائر بشر باشد مرتبی [جامع] نمی‌شود علی‌الخصوص که باید هم مرتبی جسمانی باشد و هم مرتبی انسانی و هم مرتبی روحانی یعنی نظم و تمشیت امور جسمانی دهد و هیئت اجتماعی تشکیل کند تا تعاضد و تعاون در معیشت حاصل گردد و امور جسمانی در جمیع شئون منتظم و مرتب شود و همچنین تأسیس تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسعه علوم و معارف شود...»
از این روشن تر نقش مظاهر الهی را در تأسیس تمدن جدید نمی‌توان بیان کرد. ■

یادداشت

۱- در قسمت اول کتاب سه فصل هم به تفسیر پیش‌گوئی‌های کتاب مقدس (اشعیا و مکاشفات یوحنا) اختصاص داده شده است.

روز بین المللی صلح

پژوهنده

بی‌فایده نخواهد بود. بر طبق گزارش‌هایی که مجله سوئسی *Hebdo* در شماره مخصوص خود به تاریخ ۱۴ سپتامبر امسال ارائه کرده،^۲ تعداد جنگ‌ها و نزاع‌های مسلح داخلی و بین‌الممالک که در سال ۱۹۸۱ بالغ بر ۲۵ بود در حال حاضر به ۲۳ تقلیل یافته، سال ۱۹۸۱ سال اوج جنگ‌های بین‌الممالک بود و شاهد ۱۲ جنگ از این نوع که عدد آنها در سال ۲۰۰۰ به ۳ کاهش پذیرفته، از سال ۱۹۸۲ تا سال ۲۰۰۲ بیش از یکصد جنگ پایان گرفتند و شماره کشته‌های جنگ‌آوران که بطور متوسط در ابتدا بالغ بر ۲۵۰ هزار نفر بود به ده مرتبه کمتر کاسته شد. از تحولات دیگر که دال بر کاهش امکانات تشنج جهانی است کم شدن درصد فقرای مطلق است از ۳۸ درصد جمعیت دنیا در سال ۱۹۷۰ به حدود ۱۹ درصد جمعیت عالم در حال حاضر.

ضمناً چون ارتباطی میان وجود دموکراسی و کاهش خطر جنگ هست باید گفت که عده رژیم‌های دموکراتیک که در سال ۱۹۸۱ بالغ بر ۴۰ بود اکنون به حدود ۹۰ بالا رفته و در برابر از عدد دیکتاتوری‌ها کاسته شده و در این فاصله از

برقراری روز بین‌المللی صلح به ۲۵ سال قبل^۱ یعنی سال ۱۹۸۱ بر می‌گردد که در عین دوره جنگ سرد، مجمع عمومی سازمان ملل متحد روز ۲۱ سپتامبر را به عنوان روز بین‌المللی صلح برگزید. تنها در سال حاضر به مناسبت این روز حدود ۳۵۰۰ مراسم گونه‌گون در ۱۸۳ کشور از ۱۹۲ عضو سازمان ملل متحد برگزار خواهد شد. از جشن و مهمانی رسمی تا درختکاری جوانان به نام روز صلح و انواع برنامه‌های اجرای موسیقی، نمایش و غیر آن که صورت مشروح آنها را در پایگاه اینترنتی سازمان ملل متحد می‌توان باز یافت. هر چند اوضاع جهان بسیار آشفته و متشنج است و از خاور نزدیک و میانه تا افریقا و آسیا و امریکای لاتین همه جا شعله‌های آتش جنگ و نزاع برپاست اما روشن است که جامعه بشری امید خود را به تحقق صلح پایدار از دست نداده است.

ضمناً باید تصدیق کرد که شاخص‌های متعددی در طی ربع قرن اخیر حکایت از تقلیل جنگ‌ها و امکانات جنگ و افزایش صلح و امکانات صلح می‌کند. در این مورد نگاهی به آخرین آمارهای جهانی در مورد جنگ و صلح

۸۰ کشور به ۳۰ کشور رسیده است.

قدما را عقیده بر آن بود که رونق گرفتن تجارت بین‌المللی خطرات جنگ را می‌کاهد. بر این اساس باید گفت که مجموع مبادلات تجاری کالاها در سال کنونی حدود ۹ هزار میلیارد دلار ارزش دارد که تقریباً $\frac{۲}{۵}$ برابر ارزش مبادلات کالاها در یک ربع قرن پیش است.

مسئلاً کاهش سلاح‌های استراتژیک پرخطر نیز امکان جنگ را کاهش می‌دهد. در سال ۱۹۸۱ به موجب آمارهای همان مجله حداکثر موشک‌های دارای کلاهک اتمی قابل استفاده سریع که در دسترس ابرقدرت‌ها بود سی هزار بود که در حال حاضر عدد آنها به ۵-۶ هزار تقلیل یافته است. علاوه بر این تحولات کمی و عددی باید متذکر بود که هم اکنون چند هزار سازمان بین‌المللی غیردولتی همراه با میلیون‌ها مردم عادی جهان از هر رنگ و نژاد و قومی در استقرار صلح و آشتی بین گروه‌ها، فرهنگ‌ها و ادیان و مذاهب مختلفه در حد مقدور خود کوشا هستند و چه بسا کوشش‌ها که لا اقل در سطح محلی ثمرات خوشگوارى بار آورده و می‌آورد. در عرصه بین‌المللی به اعتقاد بنده وجود و گسترش جامعه بهائی که همه اقوام جهان و همه فرهنگ‌های آن را در برمی‌گیرد شاهد این حقیقت است که صلح استوار در میان جماعات آدمی امکان‌پذیر است و در این راه دست از مجاهده برداشتن ناروا است.

نظرگاه علمای مختلف درباره نحوه برقراری صلح متفاوت است. هانس کونگ عالم علوم الهی و استاد دانشگاه‌های آلمان به حق معتقد است که بدون صلح میان ادیان، صلح جهانی

امکان تحقق ندارد. یونسکو یعنی سازمان علمی، فرهنگی و تربیتی ملل متحد از سال‌ها قبل این عقیده را ترویج کرده و می‌کند که گفت و شنود دوستانه بین اصحاب فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف راه را بر تفاهم و آشتی می‌گشاید. علمای سیاست در دوران جنگ سرد مروج فکر همزیستی مسالمت‌آمیز میان ایدئولوژی‌های مختلف سیاسی بودند. علمای حقوق، تسلط حقوق بین‌المللی و احترام به میثاق‌نامه‌ها و مقررات بین‌المللی را شرط لازم استقرار صلح در جهان محسوب داشته‌اند. خوش‌بینان مدافع لیبرالیسم اقتصادی بر این تصور بودند که رونق تجارت و بسط روابط اقتصادی بین‌المللی زمینه را برای آرامش و صلح در پهنه جهان هموار می‌کند. مبارزه با فقر و کمک به توسعه ممالک عقب‌مانده از نظر اقتصادی به عقیده جمعی بهترین راه برای پایان دادن به تشنجات بین‌المللی است. در قلب همه این راه حل‌ها موضوع مبادله تجارب فرهنگی و ارزش‌ها و اندوخته‌های فکری میان جوامع رشد کرده و جوامع کم‌رشد مطرح است و به عبارت دیگر قضیه گفتگو و داد و ستد میان فرهنگ‌ها را در همه جا می‌توان یافت. آگاهی بر این گفتگو فقط به معنی شناسایی یکدیگر و ویژگی‌های فکری و رفتاری دیگران نیست. در عمق گفتگوی تمدن‌ها اعتقاد به سودمندی آموختن از تجربه دیگران پنهان است- همان فکری که حدود نود سال قبل حضرت عبدالبهاء در مغرب زمین مطرح کردند که غرب می‌تواند از معنویت فرهنگ شرق درس گیرد و شرق هم می‌تواند از ترقیات مادی غرب آموزش پذیرد. در حقیقت هم دیانت بهائی گرچه لا شرقیه و لا غربیه است اما مزایای

تمدنات شرق و غرب هر دورا در بر دارد- از عرفان و روحانیت ادیان شرق تا تجدد و دموکراسی و شناخت مقام انسان و حقوق او در اندیشه غربی، بدون آن که گرفتار نقصان‌ها یا معایب هر یک باشد.

*

به موضوع صلح بین‌المللی بازگردیم. امروزه علمای علوم انسانی و اجتماعی در این مطلب توافق دارند که صلح به معنی درست کلمه تنها توقف جنگ و یا نزاع مسلح نیست بلکه ابعاد متعدد دیگری را در بر می‌گیرد: از تحقق عدالت اجتماعی گرفته تا ترک تعصبات و پیشداوری‌های منفی و حصول محبت به نوع بشر، از وجود قوانین مشترک گرفته تا مشارکت در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی مورد احترام همگی، از تعهد خدمت و اعانت جوانمردانه به جامعه‌های تنگدست گرفته تا محدود کردن تسلیحات و قوای نظامی به استثناء آنچه برای امنیت داخلی هر کشور ضرور است، از اعتقاد صمیمی همگان به ارزش‌های مشترک انسانی گرفته تا احترام به همه ادیان الهی فارغ از اضافاتی که در طول تاریخ بر آنها افزوده شده است. باید با صراحت عرض کنم که در هیچ مکتب فکری اعم از حقوقی، سیاسی، اخلاقی و اجتماعی نمی‌توان مشابهی برای جامعیت و تمامیت تعالیم بهائی معطوف به استقرار صلح جهانی باز یافت. آنچه خصوصاً وجه امتیاز دیانت بهائی نسبت به اکثر مکتب‌هاست اعتقاد او به ضرورت ایجاد یک جامعه متحد‌المنافع و یک نظام بین‌المللی مشابه یک فدراسیون جهانی است با قوه مقننه، قوه مجریه و محکمه کبرای داوری، با زبان کمکی

بین‌المللی، با مقیاس‌ها و معیارها و پول مشترک، با طرد مسابقه تسلیحاتی بین دول و ایجاد یک پلیس بین‌المللی، با مشارکت دادن برابر زنان در نظامات تصمیم‌گیری، با تخصیص اعتباراتی که حال صرف تسلیحات گران‌قیمت بیهوده می‌شود به اعتلاء سطح رفاه بخش‌های محروم جامعه جهانی، با تشویق علما و محققان به کشفیات و اختراعاتی که سبب والائی بیشتر انسانیت در جهت سلامت فکری و قوت ذهنی و ارتقاء معنوی گردد. ماحصل کلام آن‌که دیانت بهائی به ارائه راه‌حل‌های جزئی و سطحی برای برقراری صلح خرسند نمی‌شود بلکه تغییر بنیادی نظام جهان را از هر جهت و بابت خواستار می‌شود و پایه همه این تحولات را در اصلاح انسان و پرورش او در مسیر هدف وحدت عالم انسانی، صلح بین‌المللی و حکومت عدل و دادگری می‌گذارد.

*

اکنون جا دارد که نکته‌ای چند درباره گفتگوی بین ادیان و گفتگوی بین تمدن‌ها بگویم که بی‌گمان از لوازم عمده صلح بین‌المللی خواهد بود. جای تأسف است که بسیاری از مدعیان این گفتگوها در عمل خود را به مقتضیات آنها مقید نمی‌دانند کما آنکه اخیراً یکی از رؤسای ادیان که دعوی گفتگو بین ادیان و اکومنیسم دارد عباراتی درباره اسلام و قرآن در یک مجمع علمی گفت که درست در جهت مخالف احترام متقابل و شوق آموختن از یکدیگر بود.

آن کسان هم که دعوی گفتگو بین تمدن‌ها را می‌کنند در حالی که در قلب خود اعتقاد به انحصار حقیقت به خود و فرهنگ خویش دارند

بی گمان بی راهه می روند و یا دگران را گمراه می کنند. گفتگو بین ادیان یا تمدن ها جز با فروتنی کامل و میل حقیقی به درک و فهم و یادگیری از دیگری تظاهری بی فایده است. اگر بهائیان حق دارند که در گفتگو بین مذاهب و ادیان سخنگو باشند به خاطر آن است که حقیقت همه ادیان الهی قبل را تصدیق و تأیید می کنند و اگر محق به ورود در بحث گفتگو بین تمدن ها هستند از این بابت است که همه تمدن ها را حتی فرهنگ بومیان ابتدایی را ارج می نهند و این تمدن ها و فرهنگ ها را حاصل ارزنده کوشش متداوم بشر برای رسیدن به هدف بالاتری که یک جامعه بی نقص و سعادت مند باشد می دانند.

در آثار حضرت بهاء الله به کرات این مضمون آمده است که خدا انسان را خلق کرد تا در پیشرفت تمدن و اصلاح جامعه بشر مستمراً بکوشد و به عبارت دیگر اندیشه بهائی حصر در سودای رستگاری شخصی و فردی، یعنی آنچه نزد اکثر اصحاب ادیان در مرتبه اول اهمیت می باشد، نیست.

اگر بخواهیم در چند جمله کیفیت رویارویی تمدن ها را در عصر حاضر توصیف کنیم باید بگوئیم که در مجموع جامعه غرب تمدن خود را نقطه اوج تکامل همه تمدن ها می داند و این نظریه ای است که در نوشته های فوکویاما که جامعه آمریکا را از نظر نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی نقطه پایان تاریخ می انگارد، منعکس است. جامعه شرق یا به نوعی عقده حسد نسبت به تمدن غرب گرفتار است و کودکانه به آن تمدن عکس العمل نشان می دهد یا یک پارچه مجذوب و محسور تمدن غرب است و نارسائی ها

و عیب های آن را نادیده می گیرد و یا در صدف خود فرورفته همان سنت های دیرینه خود را کورکورانه و بدون اندیشه ارائه می دهد و از عقب ماندگی شدید خود باک ندارد و بالاخره هستند گروه هایی که مبارزه با غرب حتی از راه تروریسم را تنها وسیله اثبات شخصیت قومی، فرهنگی خود می پندارند. آنان که در مغرب زمین خلاء معنوی تمدن خود را به خوبی احساس می کنند و انحطاط و فروپاشیدگی را در پایان تمدن خویش می بینند و از این که تجدد و عقلانیت مقرون به آن به نیپیلیسم و نیست انگاری اصول اخلاقی و معنوی منتهی شده سخت در رنج و عذابند، متأسفانه به شماره بسیار محدودند.

و در خاور زمین هم کسانی که علل تأخر تمدن خود را درست تجزیه و تحلیل کنند و برای رفع آن علل، چاره درست اندیشند، آنها نیز نادرند. از این ها گذشته، هم تمدن های شرق و هم تمدن غرب متعلق به دوره دیگر بوده و هستند که اینک تحولات جهان و خصوصاً ترقی تکنولوژی آن را کاملاً دگرگون کرده و در نتیجه زایش روش ها و ارزش های نوینی را که مناسب دنیائی که جهانی شده است، اقتضا می کند.

امکان برخورد یعنی تصادم بین تمدن ها که هاتنینگتون سال ها قبل در آغاز دهه نود پیش بینی کرد و درباره آن کتابی نوشت، البته شدید است چنان که بعضی از نویسندگان، تصادم میان قسمتی از ممالک مسیحی و بخشی از دنیای عربی - اسلامی را شاهد و نمودار آن می دانند. اما این برخورد مسلماً راه حلی در خود ندارد بلکه امکان گشودن معماً را به علت تقویت موضع هر

تواند شد. علمای روابط بین‌المللی هم صلح را از شناسایی حقوق بشر، از احترام به محیط زیست و صیانت منابع طبیعی از حیث و میل، از توسعه و بهبود وضع معیشت در کشورهای فقیر، از تقلیل تسلیحات و صرف منابع آزاد شده در کارهای مفید و سازنده، و همچنین از مبادلات فرهنگی و اجتماعی دوستانه منفک و مجزئی نمی‌دانند - چنان که کتاب روابط بین‌المللی از ۱۹۶۵ تاکنون تألیف دانیل کولارد، طبع ۱۹۹۹ بر آن دلالت دارد.

گوینده این سخنان در رساله‌ای که به درخواست یونسکو و دفتر بین‌المللی تعلیم و تربیت تحت عنوان تعلیم و تربیت و فرهنگ صلح در سال ۱۹۹۶ به زبان فرانسه منتشر کرده، آموزش صلح را در ارتباط مستقیم با تعلیم حقوق بشر، دموکراسی، روابط مودت‌آمیز بین فرهنگ‌ها، آموزش زبان‌های جنگ و تسلیحات و تعلیم ارزش‌های اخلاقی انسانی قرار داده است.

پس باید متذکر بود که برقراری صلح در جهان تنها کار اولیای امور و سیاستمداران نیست. هر معلم و هر مربی، هر پدر یا مادری، هر شهروندی می‌تواند حامل و ناقل ارزش‌های صلح‌گرایانه باشد. جوانی که در عوض خدمت نظام، عزیمت به ممالک عقب‌مانده و کمک به بهبودی زندگی مردم بومی می‌کند، بی‌تردید به صلح مدد رسانده است. شهروندی که مردم متعلق به نژادها و فرهنگ‌های بیگانه را با آغوش مهر می‌پذیرد به امر صلح نیرو بخشیده است، آن که دست از تعصبات ملی و دینی برمی‌دارد و به وحدت اصلیه انسان‌ها و یگانگی حقیقت همه ادیان ناظر می‌شود زمینه را بر صلح هموار کرده است.

یک از طرفین دعوا کمتر می‌کند. دنیا نیازمند طرحی جامع برای امتزاج تمدن‌ها و رسیدن به یک نتیجه مطلوب است و این طرح یا مدل را یک قرن پیش حضرت بهاء‌الله ارائه فرموده‌اند. آیا به جای بحث‌های انتزاعی در مورد گفتگوی بین تمدن‌ها، وقت آن نیست که این طرح مورد بررسی و سنجش دقیق قرار گیرد و اگر ثابت شود که این طرح نمونه مدنیتی جامع و فراگیر است، که مزایای تمدن‌ها و ادیان گذشته را در خود جمع کرده و بر آنها آنچه را که مناسب دنیای امروز و فرداست افزوده، آیا عقل و مصلحت‌بینی اقتضا نمی‌کند که این طرح مطمح مطالعه و تحقیق عمیق واقع گردد؟

*

مطالعات درباره صلح بیش از آن است که بتوان حتی به رؤس مطالب مورد بررسی اشاره‌ای کرد، اقلاً دو دائرةالمعارف درباره صلح تاکنون به زبان انگلیسی انتشار یافته و چنان که اخیراً شنیدم مؤسسه‌ای بین‌المللی زیر عنوان تربیت برای صلح در کانادا دست به انتشار یک سلسله کتب برده که اقلاً در ۹ مجلد جنبه‌های مختلف و ابعاد گوناگون این موضوع را ارائه می‌کند و مجموع آنها یک برنامه درسی بالنسبه کامل را تشکیل می‌دهد. در بعضی دانشگاه‌ها یا مدارس متوسطه، درسی برای حل اختلافات از طرق مسالمت‌آمیز گنجانده شده و توجه به این امر حاصل آمده است که تربیت برای صلح را باید حتی از کودکان آغاز کرد و ضمناً همه تدابیری که برای مبارزه با خشونت در خانواده، محیط مدرسه و دنیای پیرامون اتخاذ شده گام‌هایی در راه برقراری صلح لا اقل درون جامعه محسوب

حکمران بر همه اقوام و به گیتی داور
 دولتی منحصر و چیره بر اقطار زمین
 باختتر در کف قدرت او چون خاور
 زیر فرمانش سپاهی و جز آن هیچ سپاه
 نشود ساخته و هیچ کسی فرمانبر
 بود این اصل نخستین و دَوم اصل این است:

که همان دولت یکتای عدالت پرور
 کودکان را همه با تربیت صلح ببار
 آرد و چپند از این باغ بهشت آئین بر
 سازش و صلح ره و رسم پسر گردد و دخت
 بُرده میراثِ همین رسم و ره از مام و پدر
 جز به فرهنگ و بداد و هنر خود نشود
 قومی از قوم دگر مهتر و یا خود کھتر
 هر که او روی بجنگ آرد و جوید پیکار
 جنگ ناکرده از این کار ببیند کیفر
 بهر آسایش مردم به پی جنگ و جدال

صرف گردد همه دانایی و زور و همه زر
 سومین اصل که بایسته بود آزادی است
 خود ضروری و بدو اصل نخستین یاور
 این سه اصل ار بجھان حاکم قادر گردند
 عافیت بر سر این خاک بيفشانند پر
 کاش آنروز رسد زودتر و دست قضا
 بنهد بر سر نوع بشر از صلح افسر. ■

یادداشت‌ها

- ۱- این مقاله به صورت گفتار رادیویی در سپتامبر ۲۰۰۶ در رادیوی پیام دوست ارائه شد.
- حق بود که این مقاله در شماره قبل آورده شود ولی به علت تراکم مطالب نشر آن به این شماره موکول گردید.
- ۲- شماره مخصوص درباره شرح تحولات مهم جهان و سویس در ربع قرن اخیر و پیش‌بینی تحولات یا گرایش‌های ۲۵ سال آینده است. (نشر سال ۲۰۰۶)

آن کس که خشونت را با رأفت پاسخ می‌دهد
 بی‌تردید فرشته صلح را بال و پر داده و اهریمن
 جنگ را به زاویه خمول افکنده است. آن که از
 مصرف آب خود می‌کاهد تا همسایه تشنه‌اش
 جرعه‌ای بنوشد به آرامش جهان خدمت کرده
 است.

پس روز بین‌المللی صلح را اگر هم در گذشته
 از دستمان رفته است در آینده مغتنم شمیریم و لا
 اقل در آن روز با خدمتی انسانی دلها را به هم
 پیوند دهیم و از جدایی‌ها و پراکندگی‌ها بکاهیم.
 سخن را با اشعاری از دکتر عدی آذرخشی
 که سال‌ها در یونسکو مصدر خدمت بود و با
 افکار مترقی آن سازمان آشنایی داشت، پایان
 می‌دهم- اشعاری که از عشق به صلح بین‌المللی
 و ضرورت ایجاد یک نظام بین‌المللی حکایت
 می‌کند. وی این اشعار را در مهر ماه ۱۳۱۸ ش.
 سرود:

امیدوار چنانم که چون فرشته صلح
 زداید از دل صاحب‌دلان گیتی زنگ
 دگر ز روی زمین جنگ و کین شود زائل
 دگر کسی نکند در جهان بجنگ آهنگ
 هماره این همه زر در بهای جنگ افزار
 پی رفاه شود صرف دانش و فرهنگ
 جهانیان ز محبت بهم گل افشانند

بجای بمب شریاش و آتشین نارنگ
 و در قصیده جنگ و صلح که پس از پایان
 جنگ دَوم جهانگیر به سال ۱۳۲۴ انشاد کرده،
 می‌گوید:

چاره جنگ سه اصل است چونیک اندیشی
 وان سه را عقل پذیرد چو شود دورنگر
 دولتی واحد و قادر به جهان می‌باید



ایران نشر اکاذیب و حمله به بهائیان را تشدید می‌کند

بیانیه‌ای از جامعه جهانی بهائی

۱۲ اوت ۲۰۰۸

تبلیغات گسترده‌ای که از سه سال پیش در جهت بدنام کردن بهائیان در رسانه‌های عمومی آغاز شده همچنان ادامه دارد و این جامعه را در معرض دستگیری‌های بی‌دلیل، بازداشت، بازجویی، تفتیش منازل، محرومیت از کسب، ممنوعیت از ورود به مؤسسات آموزش عالی، بدگویی صاحبان منابر و توهین در کلاس‌های مدرسه قرار داده است.

تحوّلات اخیر بخصوص با توجه به شیوه مداوم مقامات ایرانی، که ابتدا اتهامات دروغینی را بر علیه بهائیان جعل می‌کنند و بعد با تکرار گسترده همان جعلیات آنها را معتبر جلوه می‌دهند، نگران‌کننده شده است. بدیهی است که قصد از این اتهامات ایجاد جوّی از عدم اعتماد و نفرت نسبت به بهائیان در میان توده‌های مردم است تا تجاوزات فاحش به حقوق انسانی این جامعه مورد تأیید قرار گیرد و یا حدّ اقل مورد سؤال واقع نشود. علاوه بر اینها مقاماتی که خودشان برانگیزاننده این تنش‌ها هستند فریب‌کارانه به بهائیان می‌گویند که در صورت وقوع خشونت‌های توده‌ای قادر به حفظ امنیت آنان نخواهند بود.

اولین مورد از گزارش‌های تحریک‌کننده اخیر در یک رسانه خبری مورد حمایت دولت ایران

اتفاقاتی که پس از دستگیری اعضای هیأت هفت نفره رسیدگی به امور اولیه جامعه سیصد هزار نفره بهائیان ایران، موسوم به "یاران ایران"، در سه ماه قبل پیش آمده؛ نگرانی بهائیان سراسر جهان درباره سرنوشت پیروان این آئین در ایران را تشدید کرده است. گزارش‌های منتشر شده در رسانه‌های خبری تحت حمایت دولت حاکی از تلاش مقامات ایرانی برای استفاده از رسانه‌های عمومی در شایع کردن اتهاماتی مبنی بر فعالیت این زندانیان در طرح‌های براندازی در ایران است. متهم کردن خانم شیرین عبادی، وکیل سرشناس حقوق بشر و برنده جایزه صلح نوبل، نیز که به اتفاق همکارانش آمادگی خود را برای دفاع از بهائیان اعلام کرده، طرح دیگری برای ادامه محروم نگه داشتن این افراد از حق داشتن وکیل است.

در حال حاضر بهائیان در سراسر ایران در معرض خشونت‌های روزافزونی هستند که در هفته‌های اخیر به صورت سلسله‌ای از آتش سوزی‌های عمدی در خانه‌ها و املاک آنها به وقوع پیوسته است. (مراجعه کنید به گزارش "خانه و وسائل نقلیه بهائیان ایران هدف آتش سوزی‌های عمدی" در شماره پیش پیام بهائی، ص ۱۹).

این بود که هفت بهائی زندانی "اعتراف کرده‌اند" که در تشکیلاتی "غیرقانونی" وابسته به اسرائیل فعال بوده‌اند تحریف فاحشی از واقعیات که توسط جامعه جهانی بهائی مطلقاً تکذیب شده است. [مراجعة کنید به گزارش "بهائیان اتهام فعالیت‌های غیرقانونی در ایران را تکذیب می‌کنند" در شماره پیش پیام بهائی، ص ۲۲].

چند روز بعد، وقتی معلوم شد که خانم شیرین عبادی و همکارانش آماده پذیرفتن وکالت این زندانیان بهائی هستند، همان رسانه اتهامات کاذبی را در رابطه با ابراز قدردانی جامعه بهائیان از خانم عبادی و همکارانش منتشر کرد و نوشت: «مرکزیت فرقه صهیونیستی بهائیان در اسرائیل با ارسال نامه‌ای به شیرین عبادی، از اقدامات وی در برگزاری کنفرانس مطبوعاتی "حق آموزش و پرورش" تقدیر کرد و آن را نشان حسن نیست، صداقت و شجاعت شیرین عبادی و همکارانش دانست». این رسانه فعالیت‌های خانم عبادی در دفاع از حقوق دانشجویان بهائی را "مشکوک" عنوان کرد.

بلافاصله پس از انتشار این متن مطالبی در مطبوعات مبنی بر بهائی بودن دختر خانم عبادی نیز منتشر شد. بهائیان اعتقاد خود را به این آئین پنهان نمی‌کنند و اگر دختر خانم عبادی بهائی بود شخصاً این مطلب را اعلام می‌کرد؛ اما هم او و هم خانم عبادی به تأکید این مطلب را تکذیب کرده‌اند و جامعه جهانی بهائی نیز تأیید می‌کند که ایشان عضو جامعه بهائی در هیچ کشوری نیست. بدیهی است قصد از انتشار این شایعات دامن زدن به تعصبات و ترس‌های غیرمنطقی است. این کار نمونه دیگری از روش‌های شناخته شده مقامات ایران است که هر فرد یا گروهی را که در

حمایت از بهائیان ابرازی بکنند بلافاصله در معرض اتهامات واهی و روش‌های ارباب‌آمیز دیگر قرار می‌دهند. بهائیان از اینکه افراد و گروه‌های مختلف بطور روزافزونی به دفاع از آنها برخاسته و در برابر این فشارها شجاعانه ایستادگی می‌کنند خوشحالند.

این تلاش آشکار برای اینکه رابطه مستقیم و شفاف مرکز جهانی بهائی با بهائیان ایران به صورت یک توطئه جلوه داده شود و براساس آن "یاران ایران" به عنوان تشکیلاتی سری شناخته شود که از اسرائیل دستور می‌گرفته، به همان اندازه مضحک است که کوشش برای بدنام کردن خانم عبادی در همان نوشته که می‌گوید: «صهیونیست‌ها برای اعطای جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی تلاش گسترده‌ای داشته‌اند».

علیرغم ادعاهای مکرر مقامات ایرانی که بهائیان عوامل صهیونیسم هستند، آنها همواره آگاه بوده‌اند که استقرار مرکز جهانی آئین بهائی در حیفا نتیجه تبعید حضرت بهاءالله، مؤسس این آئین، به دستور مقامات ایرانی و عثمانی، بیش از هفتاد و پنج سال قبل از تأسیس کشور اسرائیل، به این سرزمین است.

مقاله مذکور درباره ابراز قدردانی بهائیان از سازمان خانم عبادی، خبر مربوط به کنفرانس مطبوعاتی را که به آن اشاره می‌کنند کاملاً تحریف کرده است. این کنفرانس در واقع در تاریخ دوم اکتبر ۲۰۰۷ توسط مرکز مدافعان حقوق بشر برای آگاهی دادن درباره همه کسانی که از حق تحصیل محروم هستند برگزار شد. بهائیان فقط یکی از گروه‌هایی بودند که وضعیتشان در این کنفرانس مطرح شد.

بقیه در صفحه ۵۵

معرفی کتاب

۱- دوروتی بیکر

نوشته دوروتی فریمن، پژوهش از لوئیز ماتياس، ترجمه باهره راسخ

ایشان به دست نیامد. دوروتی فریمن که تحریر این کتاب مدیون اوست در مورد دوروتی بیکر می نویسد (۱۹۸۳): «دوروتی بیکر شخصیتی جذاب و جالب بود و با تمام قوی می کوشید تجلی صفات رحمانی شود». از مقدمه خانم فریمن برمی آید که وی نوه دوروتی بیکر است و دختر لوئیز بیکر متیوس. دوروتی بیکر وقتی که کودک بود سعادت دیدار حضرت عبدالبهاء را پیدا کرد. به هیکل مبارک عریضه ای نوشت به امضای «مُرید کوچک شما دوروتی بیچر» و در آن استدعا کرد که به او اجازه خدمت به امر مبارک مرحمت فرمایند. حضرت عبدالبهاء در پاسخ او فرمودند: طفل عزیز، مقصدت عظیم و خداوند شفیق و مهربان است امیدوارم به آرزویت موفق شوی. «قبل از عزیمت از نیویورک حضرت عبدالبهاء پیامی به مادر بیچر فرستادند و او را دعوت فرمودند که به ملاقاتشان رود... و به او فرمودند شما را دعوت کردم که بگویم نوه شما دختر من است و باید او را برای من تربیت کنید». (ص ۵)

دوروتی بیکر از نخستین نفوسی بود که در دسامبر ۱۹۵۱ از طرف حضرت ولی امرالله به سمت ایادی امرالله برگزیده شد. وی در سال ۱۸۹۸ متولد شد. مادر بزرگ او الن تولر بیچر از جمله بهائیان شناخته شده آغاز امر در امریکا بود. در دهه سی بود که دوروتی به عنوان ناطق و مبلغ بهائی شهرت یافت و به طور جدی در تشکیلات محلی و ملی شرکت جست. در سال ۱۹۳۷ بود که وی به عضویت محفل روحانی ملی امریکا انتخاب شد و مقداری جزوات معرفی امر و نوشته ها برای رادیو مدیون قلم اوست.

در دهه چهل سفرهای متعدد در امریکای لاتین و در اروپا به قصد ترویج امر الهی انجام داد تا سرانجام چنان که آمد در سال ۱۹۵۱ به سمت ایادی امر منصوب گردید. متأسفانه دوران خدمت او در وظیفه مقدس جدید کوتاه بود زیرا هنگامی که به سال ۱۹۵۴ (ژانویه) از مأموریت هندوستان باز می گشت با سقوط هواپیما به دریای توسکان افتاد و دیگر خبری از

کتاب دوروتی بیکر به صورت یک تاریخ خشک نوشته نشده بلکه مانند داستان و به صورت پرتجسم ارائه شده که در دل هر خواننده‌ای می‌نشیند. در فصول نخستین افراد خانواده دوروتی معرفی می‌شوند و بعد مؤلف حیات دوروتی را از کودکی و جوانی تا بزرگسالی به صورت قصه‌ای دلپذیر نقل می‌کند.



احترام و عشق بی‌حدی که دوروتی بیکر به حضرت ولی‌ امرالله دارد، در صفحات متعدد کتاب منعکس است. حضرت ولی‌ امرالله هم درباره او مرقوم فرمودند که: «خدمات باهرة متمسایش بر افتخارات سال‌های اخیر عصر رسولی و سنین اولیة عصر تکوین دور بهائی افزوده است».

شرحی که در مورد فعالیت‌های مستمر شبانه‌روزی دوروتی بیکر در روزهای نزدیک به سانحه هواپیما در کتاب آمده بسیار خواندنی است و نشان می‌دهد که دوروتی پیش‌بینی اقبال دسته‌جمعی را در دهات هندوستان می‌کرد (ص ۳۶۷)، کاری که بالاخره خانم بومن به تشویق حضرت ولی‌ امرالله انجام داد.

شب وقوع حادثه فوق، حضرت ولی‌ امرالله سر میز شام حاضر نشدند و بدون اطلاع قبلی به بهجی تشریف بردند و فرمودند من امشب این جا آمده‌ام که مخصوصاً برای دوروتی بیکر دعا کنم. (ص ۳۷۸)

هنگامی که لوئی متیوز در فوریه ۱۹۵۴ در حيفا بود و به حضرت ولی‌ امرالله عنوان کتابش را معروض داشت: هر بحری لولو ندارد، هیکل مبارک نگاهی به سوی دریا افکندند و پس از سکوت فرمودند: ولی دریاى مدیترانه چنین لولویی را در بر دارد.

ترجمه کتاب روان و شیوا است و خواننده بدون احساس این که با ترجمه‌ای روبروست کتاب را چون حکایتی دلچسب از آغاز تا انجام می‌خواند و به گمان من ضمناً این کتاب سرمشقی است برای آن که داستان زندگی (بیوگرافی) نفوس برگزیده را چگونه باید نوشت. عکس‌های متعددی که در کتاب گذاشته شده خواننده را با تحولات زندگی دوروتی بیکر و خانواده و همشینیان او آشنا می‌کند.

خوشبختانه نمونه نامه‌ها و سخنرانی‌های دوروتی بیکر را در این کتاب می‌توان یافت. همچنین متن توقیعاتی که از حضرت ولی‌ عزیز امرالله به دوروتی بیکر خطاب شده در کتاب آورده شده است که بر ارزش آن اثر بسیار می‌افزاید. عده‌ای از نفوس شناخته شده هم خاطرات خود را از دوروتی بیکر نوشته‌اند که در کتاب مذکور درج شده است.

باید سپاسگزار مؤسسه انتشاراتی جدید التأسيس آدل بود (انجمن مخصوص توسعه و تعلم و تربیت در لوکزامبورگ) که وسائل نشر چنین کتاب ارزشمندی را تهیه کرده اند.

آدرس پست الکترونیکی ناشر چنین است:
Bayani@internet.lu

۲- شبنم (دفتر اشعار)

جناب روح الله (روحی) سخنور ساکن غرب کانادا از شاعران نیرومند و پرکار عصر حاضرند که تاکنون چند اثر منظوم از ایشان از جمله درباره تاریخ امر مبارک و نیز زیر عنوان: *ورق‌های آینه در گردش پرگار* و اخیراً مجموعه *شبنم* که گزیده اشعار ایشان است، انتشار یافته و وعده داده اند که بزودی *در سایه حافظ* را که شامل ۲۰۲ تضمین از غزلیات حافظ است منتشر کنند.

کتاب *شبنم* علاوه بر تعدادی غزلیات و چند قطعه و رباعی و مثنوی شامل عده‌ای مخمس در تضمین اشعار شاعران بزرگ قدیم چون مولوی و سعدی و حافظ و عراقی و در میان معاصران شهریار است که از ممارست ایشان در دیوان‌های متقدمین حکایت می‌کند.

اکثر غزل‌های مجموعه مذکور عاشقانه است و چند مورد طنز یا هجو نیز در آن کتاب دیده می‌شود که حق بود جدا از آن آثار لطیف چاپ می‌شد.^۱ مضامین همان مضامین ادب کلاسیک با همان صور خیال یا تصاویر است اما این جا و آن جا بعضی اصطلاحات جدید به چشم می‌خورد یا شاعر زبان رایج امروز را به یاری گرفته است مثلاً در مثنوی سیر دریا:

عقده خود گنده بینی بس که داشت
هر کسی را زیر پایش می گذاشت

چون که می خواندند استادش گهی
غبغبش پر باد می شد چون شهی
برای نمونه غزلیات عاشقانه دو بیت
نخست چند غزل را ذکر می‌کنیم:

صنما گر که بما رو بنمایی چه شود؟
گوشه‌ای زان خم ابرو بنمایی چه شود؟
بینمت بر سر مهری همه جا با همه کس
گر بما هم رخ دلجو بنمایی چه شود؟
و یا:

چه شد ای نگار دیرین که در سرای بستی
همه رشته‌ها گسستی و بکار خود نشستی
چه خطا زما گرفتی و چه خلف وعده دیدی
که نخورده جرعه‌ای می قح و سبو شکستی
و یا:

با چشم سر اگر چه تو را من ندیده‌ام
لکن عیان بلوح دلی چون به دیده‌ام
زاندم که با تو از ره دل آشنا شدم
پیوند دل ز هر چه و هر کس بریده‌ام
در پیش گفتار آقای سخنور می‌نویسد: «دفتر حاضر حاصل سال‌ها هم صحبتی من از طریق اینترنت با ادیبان و شعرای فارسی‌زبان در تمام جهان است... اشعار این دفتر که زمینه‌اش در این گونه گردهمایی‌ها فراهم شده، مدیون این دوستان نادیده است.» اشاره به کامپیوتر (رایانه) در یک دو اثر ایشان بچشم می‌خورد:

نازنینا بوسه‌ات دیشب مرا بر لب رسید
بوسه‌ای این گونه بر رایانه هرگز کس ندید
و یا:

هر صبح که دیده می‌کنم باز

با نام تو روز گردد آغاز

چون صبح به صفحهٔ ریانه

نام تو نوشته آن میانه

این مجموعه ظاهراً حاوی "اشعار امری"

نیست اما از مضامین روحانی و با اخلاقی تهی نیست مثلاً در "رثای فرشاد":

عرصهٔ آزاد مردان نیست این دنیای دون

زین سبب یک عمر من با درد و محنت زیستم

و یا در قطعه‌گونهٔ راجع به جنگ:

چه وحشتناک و جان فرسا بود جنگ

چه دهشت بار و غم افزا بود جنگ

خدایا جنگ را صلح و صفا کن

چو بس جانکاه و طاقت سا بود جنگ

مزید موقیبت جناب روحی سخنور را در

این گونه خدمات فرهنگی آرزو مندیم.

یادداشت

۱- رک. از جمله صفحات ۸۸، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۷۱.

۳- قهرمانان عصر رسولی، جلد دوم، تألیف هوشنگ گهرریز، محل نشر لندن، سال ۲۰۰۷ میلادی، ۳۰۹ صفحه.

علاقه به تاریخ چنان که در مقالاتی دیگر آورده‌ایم در جامعهٔ بهائی با وجود آنکه از ابتدای تاریخ این آئین جدید یکصد و شصت و اندی سال بیش نمی‌گذرد شدید است. از این رو کسانی که خلاصهٔ تاریخ یا سرگذشت بعضی از قهرمانان تاریخ بابی- بهائی را در دسترس عموم می‌گذارند خدمتی بسزا می‌کنند در عین حال که باید امیدوار بود نفوسی نیز به

تحقیقات تاریخی و بدست آوردن اطلاعات جدید و نشر آنها همت گمارند و در حقیقت تاریخ این دیانت جهانی را غنی‌تر کنند.

جناب هوشنگ گهرریز که تاکنون چند اثر در معرفی شخصیت‌های ممتاز امر مبارک چون حروف حی و حواریون حضرت بهاء الله و زندگی حضرت شوقی ربّانی نوشته‌اند، اکنون در جلد دوم کتاب قهرمانان عصر رسولی به ارائهٔ شرح حال حدود ۵۰ تن از نفوس که در فاصلهٔ عهد اعلیٰ تا پایان دورهٔ میثاق حضرت عبدالبهاء (۱۹۲۱-۱۸۴۴) در صف مقدم مؤمنان قرار داشته‌اند اقدام نموده‌اند. علاوه بر تاریخ نیل زرنندی که روایات آن تکیه‌گاه اصلی این تألیف بوده، مؤلف محترم از عده‌ای کتب و مقالات که فهرست آنها در صفحات ۳۰۹-۳۰۷ آمده مدد جسته است و در هر مورد شرح حال نفوس را با شور و هیجان و به زبانی ادیبانه و در عین حال قابل فهم و التذاذ اکثریت خوانندگان فارسی‌زبان عرضه داشته و در حدّ مقدور به نصوص مبارکه در هر مورد استناد کرده که خود این امر بر ارزش کتاب بسیار می‌افزاید. خوشبختانه عده‌ای از قهرمانان مورد بحث (۱۶ تن) از صف نساء بوده‌اند و همین امر نشان می‌دهد که بسیاری از زنان مستعد با استماع پیام جمال ابهی چنان به حرکت آمده و در عرصهٔ خدمت گام زده‌اند که در مواردی از مردان سبقت گرفته‌اند.

خوشبختانه کتاب در مجموع کم غلط تایپ شده معذک در برخی موارد اشتباهاتی به چشم می‌خورد چون زینبده خانم منسوب... که در صفحهٔ ۵ منسوب آمده، یا ستا که در

صفحة ۲۹۲ سننا آورده شده.

اطلاعاتی که در مورد بیوگرافی مؤلف گرامی که تاکنون ۱۳ اثر از آثار خود را منتشر کرده‌اند (شامل منتخبات نصوص مبارکه در مواضع مختلفه، کتب تاریخ و معرفی دیانت جهانی بهائی) در پشت جلد کتاب آمده، در خور نگاه مجدد است. اگر ایشان در سال ۱۳۰۸ شمسی متولد شده‌اند، در سال ۱۳۲۳ پانزده سال داشته‌اند نه ۱۲ سال. محتملاً این اشتباه در هنگام تایپ روی داده.

باید از مؤلف محترم ممنون بود که هر جا خود شاهد حوادثی بوده‌اند آن را نقل کرده‌اند مثلاً در شرح حال فائزه خانم ص ۲۴۳. در آخر هر مبحث هم یادداشت‌های مربوط به آن آمده که در نتیجه منابع مورد استفاده در آن مبحث را به خوانندگان ارائه می‌کند.

باید امیدوار بود که جوانان بهائی از جمله در مهد امرالله این کتاب را به دقت بخوانند و از خدمات فداکارانه نیاکان خویش درس عبرت گیرند.

مزید موقّیّت مؤلف پرهمت را خواستاریم. از جمله تألیفات دست نشر ایشان حواریون حضرت عبدالبهاس که تصوّر می‌رود عنوان مناسب‌تر تلامید حضرت عبدالبهاء باشد چون اصطلاح حواریون به حضرت مسیح و رجعت مسیح (حضرت بهاءالله) اختصاص دارد. ضمناً باید خوشوقت بود که همسر محترمه ایشان خانم فریده گهرریز دروازه‌زنی و ویراستاری کتاب نقش اصلی داشته‌اند. البته بجا خواهد بود که برای این دو جلد کتاب شماره بین‌المللی گرفته و افزوده شود (ISBN). ■

دنباله ایران نشر اکاذیب... از صفحه ۵۰

نماینده بهائیان در یک گزارش پنج- ده دقیقه‌ای دشواری‌های وضعیت محصلین بهائی در ایران را که بطور مداوم از ورود به مؤسسات آموزش عالی محروم بوده‌اند بیان کرد. جریان این کنفرانس توسط گزارشگران به داخل و خارج از کشور مخابره شد.

“یاران ایران” از این نخستین گام مثبت در تاریخ طولانی مصائب بهائیان در آن کشور چنان مسرور شدند که در تماسی با بیت العدل اعظم، مرکز جهانی این آئین، این خبر را اطلاع دادند. دادن این قبیل اطلاعات از جانب “یاران ایران” به بیت العدل اعظم و پاسخ تشویق‌آمیز و رهنمود این نهاد به آنها به هیچ عنوان عمل بی‌سابقه‌ای نبوده است.

در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۷ بیت العدل اعظم در پاسخ به “یاران ایران” توصیه کرد که راه‌های ارتباط با سایر افراد و مؤسساتی که با مشکلات بهائیان همدردی دارند را بررسی کنند و به تلاش برای یافتن راه‌های قانونی در دفاع از حقوق دانشجویان بهائی ادامه دهند. در عین حال به آنها توصیه شد که مراتب قدردانی جامعه بهائیان ایران را به مرکز مدافعان حقوق بشر ابلاغ کنند.

حکومت ایران از هر ابزاری که در اختیار دارد برای بدنام کردن جامعه بهائیان ایران استفاده می‌کند و بعد هر وقت که بخواهد، در فضای مسمومی که خودش ایجاد کرده، می‌گوید فلان کس بهائی است. خانم عبادی اولین کسی نیست که این روش درباره‌اش اعمال شده است. خانم عبادی به عنوان یک وکیل از افراد و گروه‌هایی با سابق گوناگون دفاع می‌کند و این به آن معنا نیست که او الزاماً به اعتقادات آنها باور دارد. سؤال این است که رسانه‌های تحت حمایت دولت با ادعای اینکه دختر او بهائی است می‌خواهند چه شبهه‌ای را القا کنند؟ ■

از گلخن فانی به گلشن باقی

که خدمات شایسته‌ای در محفل روحانی ملی ایران و به جامعه بهائیان آن سامان عرضه داشته بود، کماکان و با ثبات قدم و استواری ادامه یافت» (ترجمه)

خانم پروین فروغی در روز ۲۹ ژانویه ۱۹۳۰ در شهر اصفهان و در خانواده‌ای بهائی پای به عرصه وجود گذاشت. ایشان فرزند خانم بُشری و اسفندیار خان فروغی از متقدمین بهائیان اصفهان بودند. نیاکان مادری آن متصاعده از سابقه‌ای طولانی در خدمت به آئین بابی و بهائی برخوردار بودند. جدّ مادری ایشان، محمد بیگ چاپارچی مذکور در کتاب جاودانی تاریخ نیل است که از طرف دولت وقت در رأس سواران علیّ اللّهی حضرت باب را از اصفهان به تبریز همراهی نمود و در خلال این سفر اراادت خاصی به آن حضرت یافته و در زمره پیروان و شیفتگان و مورد عنایت و توجّه ایشان قرار گرفت. همچنین والدین و اجداد خانم پروین بشیری مورد مرحمت طلعات مقدّسه آئین بهائی بودند و مفتخر به دریافت الواح متعدّدی گردیدند. زندگی کودکی آن متصاعده در کانون خانواده‌ای که در تشکیلات جامعه بهائی اصفهان فعّال بود سپری شد.



پروین فروغی بشیری

بالاترین نهاد اداری جامعه بهائیان امریکا، محفل مقدّس روحانی ملی، در پیام مورّخه ۳۰ ژانویه ۲۰۰۸ خطاب به خانواده خانم پروین بشیری چنین مرقوم داشته‌اند:

«حال با صعود به ملکوت ابهی، مادر ارجمندان خانم پروین بشیری در این کره خاکی میراث مرغوب سالیانی سرشار از خدمت ممتدّ به این امر اعظم آلهی را از خود به جای می‌گذارند. ایثار و از خود گذشتگی بی‌شائبه وی به محبوب حقیقی، علی‌رغم مصائب طاقت فرسا بالاخصّ مسجونیت و سپس شهادت همسر ارجمندش جناب احمد بشیری

پروین خانم در پائیز ۱۹۴۵ با یکی از جوانان فعال اصفهان به نام احمد بشیری ازدواج نمود. این پیوند آغاز زندگی مشترک پرریاری بود که پس از انقلاب اسلامی ایران توأم با هیجان‌ات و آمیخته با حوادث ناخواسته و تأثرآوری گردید که با شهادت همسر ایشان پایان پذیرفت.

خانم پروین بشیری در طول قریب به ۴۰ سال زندگی مشترک عهده‌دار نقش اساسی در رشد و تربیت ۶ فرزند و مساعدت و پشتیبانی همسر خویش برای اتمام تحصیلات او در دانشکده حقوق دانشگاه طهران، علی‌رغم سکونت خانواده در اصفهان، بود. همچنین آن متصاعده به علت دو سال تبعید همسرش در زمستان ۱۹۶۶ به شهر یزد که به دستور سازمان امنیت کشور و سعایت متعصبین افراطی صورت پذیرفت، حفاظت و کفالت کلی امور خانواده را در طول این مدت به دست گرفت. پس از خاتمه دوران تبعید، چون امکان ادامه زندگی به خاطر فشار از جانب عناصر قشری متعصب در اصفهان وجود نداشت، به اتفاق خانواده در تابستان ۱۹۶۸ به طهران نقل مکان نمود.

پس از فقدان دردناک همسر، خانم پروین بشیری مورد تعدی مأمورین حکومتی در ایران بود و به دفعات مورد بازخواست و توییح مسئولین حکومتی قرار گرفت. آرامش قلب و حالت تسلیم و رضا که از خصوصیات ذاتی ایشان بود عامل مهمی در تسکین آلام سال‌های پس از فقدان همسر و اقامت در ایران بود. سرانجام ایشان در پائیز ۱۹۹۳ ایران را به قصد اقامت در امریکا ترک نمود و در منطقه

جنوب کالیفرنیا اقامت اختیار کرد.

سوی همت در پشتیبانی از خدمات امری همسر، خانم بشیری با خصوصیات کم نظیر خود شوق و اشتیاقی در بین اطرافیان خویش بر می‌انگیخت و خصائص اخلاقی ممتاز وی، او را همچون خورشیدی گرم در مرکز منظومه دوستان، عزیزان و وابستگان قرار می‌داد. متانت و سکون اخلاقی، روحیه آرام، چهره متبسم و فقدان هرگونه تقید و محدودیتی در عشق و ورزیدن در قلب ملاقات کنندگانش از هر ملیت و قومی علاقه و احترام به خصوصی را بر می‌انگیخت. صبر و استقامت، احتراز جدی از تحمیل خود بر دیگران، عشق به مهمان نوازی و نظم و ترتیب در امور، برقرار کردن ارتباط روحانی مشفقانه با هر کس که ملاقات می‌نمود، عشق به طبیعت و زیبایی زندگی و رعایت حکمت و اعتدال در گفت و شنود و گزیده‌گویی، همه و همه از خصائص ممتاز ایشان بود.

خانم پروین فروغی بشیری در بعد از ظهر شنبه ۲۶ ژانویه ۲۰۰۸ در سن ۷۷ سالگی در میان فرزندان‌ش با تبسمی برب در منزل خویش درگذشت.

در پی آن دارالانشاء معهد اعلی در بخشی از دستخط خویش با چنین کلماتی خاطر بازماندگان را نوازش می‌فرمایند: «یقیناً تجدید پیوند با همسر محبوبش احمد، سبب اعتلای درجات روح او و تسلی خاطر بازماندگان خواهد بود.» (ترجمه)

روانش شاد و جایگاهش در کاخ آلهی بلند مرتبه باد.

ماندم و به صورت ظاهر چون امواج سرگردان
در دریای خروشان زندگی دچار جزر و مد و
طوفان گردیدم.

شد پدر از ما جدا سوی خدا

مانده بر جا کشتی بی ناخدا

نقشه مهاجرت ده ساله بدست توانای
حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا تنظیم و ابلاغ
شد و ما تصمیم به مهاجرت گرفتیم و در سال
چهارم نقشه با راهنمایی لجنه مهاجرت اعزام
شهر بازل در سوئیس شدیم. با ورود ما به آنجا
محفل روحانی بازل تشکیل شد. یکسال اقامت
ما در سوئیس طول کشید. دولت سوئیس به
علل مختلف به ما دیگر اجازه اقامت نداد، زیرا
قبل از ورود ما به آنجا احبای امریکایی ما را به
نام میسیونر بهائی معرفی نموده بودند. علاوه بر
این، علل دیگری نیز وجود داشت مثل نداشتن
سرمایه زیاد که می بایست در بانکی بدون
استفاده بگذاریم و نیز می بایست در خانه های
بسیار گران زندگی کنیم و ما که از عهده انجام
این شرایط بر نمی آمدیم محزون و متأثر و
سرگردان شدیم و مجبور به برگشتن به ایران
بودیم که برای من غیر قابل تصور بود.

در این موقع عریضه مفصلی حضور
حضرت ولی امرالله عرض کردم و طلب تأیید و
راهنمایی نمودم. بعد از پنج روز جوابی به
تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۵۷ از ساحت اقدس به
قلم جناب دکتر لطف الله حکیم رسید که در آن
چنین آمده:

«... فرمودند این عبد از طرف هیکل مبارک
به شما بنویسم. می فرمایند... از خدمات و
زحمات شما که خیلی ارزش دارد بسیار تقدیر



سرور اتحادیه

مجله پیام بهائی اخیراً از صعود خادم برازنده
امر الهی روانشاد خانم سرور اتحادیه به ملکوت
آلهی که در فوریه ۲۰۰۸ اتفاق افتاد اطلاع
حاصل کرد. خانم اتحادیه با مجله پیام بهائی
مکاتبه داشتند و از شرکت کنندگان فعال
انجمن های ادب و هنر در لندگ سوئیس
بودند. پیام بهائی یاد ایشان را گرامی می دارد و
در اینجا خلاصه ای از شرح زندگانی مهاجرتی
و خدمات ایشان را تا سال ۱۹۹۴ که به قلم
خود ایشان نگارش یافته تقدیم خوانندگان
گرامی می نماید. روانش در ملکوت الهی شاد
باد.

شرح خدمات شادروان خانم سرور اتحادیه به قلم خود ایشان

در سال ۱۹۵۳ همسر عزیزم زنده یاد
عنایت الله اتحادیه که استاد دانشکده شیمی در
طهران بود در اثر مسمومیت شیمیایی به مرگ
بغتی درگذشت. من با سه طفل خردسال که
خود نیز بسیار جوان بودم و شش سال بیشتر از
ازدواج ما نمی گذشت در دنیای پهناور تنها

می نمایند و می فرمایند به همین نحو به خدمات خود ادامه دهید و مطمئن باشید که هیکل اطهر برای شما و اطفال شما دعا می فرمایند و همچنین برای روح شوهر شما در آن عالم دعا می فرمایند. سرور قلبی و سعادت مندی شما و اطفال شما را از آستان الهی خواهانم».

پس از وصول این دستور مبارک به ایران بزرگشتم و با فقدان وسائل مادی با کسب اطلاع و راهنمایی از محفل برن سوئیس به اطریش حرکت کردیم. در همین موقع صعود مبارک واقع شد و من از اینکه قبل از صعود مبارک کسب دستور و تأیید نموده بودم بسیار قوت قلب یافتم.

قافله کوچک ما با قلبی امیدوار و دستی خالی از مال و منال بسوی وین (اطریش) حرکت کرد. در وین جناب ورقا از طرف محفل روحانی به ما فرمودند که محفل روحانی وین پس از مشورت صلاح می دانند که خانم اتحادیه با هر سه فرزند در شهر لیتز که مورد توجه حضرت ولی امرالله بوده اقامت نمایند. در لیتز دو جوان محصل به نام ایرج سازج و خانم زندگی می کردند. من با سختی های بسیار مواجه شدم اما از پای ننشستم. کشتی کوچک زندگی ما بارها دستخوش امواج سهمگین دریایی طوفانی شد اما غرق نشدیم و زندگی ما بارها به مویی بند شد اما ننگست. یکسال در لیتز ماندیم تا به تدریج احباء آمدند و در نتیجه محفل روحانی لیتز در سال ۱۹۵۹ تشکیل شد و مقارن با تشکیل محفل لیتز محفل ملی اطریش هم در وین پا به عرصه وجود گذاشت. جلسات تبلیغی در خانه ها و تماس با مردم برگذار شد. در این

میان بطور معجزه آسایی، پس از سه بار درخواست، اجازه تجارت فرش و اجازه کار دائم به من داده شد و من متحیر از این معجزه و اثر دعای حضرت ولی امرالله شدم. وقتی که در سوئیس بودم از دیوان حافظ برای کارمان فال گرفتم و چنین آمد:

ای هدهد صبا به سبا می فرستم
بنگر که از کجا به کجا می فرستم

حیف است طایری چو تو در خاکدان غم
زین جا به آشیان وفا می فرستم

کار تجارت من با سرمایه ای کوچک، که آن هم قرض شده بود، شروع شد و به مدت بیست و هشت سال ادامه یافت و پیشرفت های شایسته ای نمود: وضع زندگی مادی ما از همه جهت رضایت بخش شد، بچه ها همه به تحصیل سرگرم بودند و من مشغول تجارت و خرید و فروش از ایران، و در خانه هم مادر بودم و هم پدر. در شهر لیتز برای کودکان بهائی درس اخلاق تأسیس کردیم و فرزندان من با بقیه کودکان بهائی این شهر به کلاس درس اخلاق می رفتند. در عین حال عضو محفل روحانی شهر لیتز هم بودم. بعد در سال ۱۹۷۹ داوطلب مهاجرت به سوئیس شدم زیرا در کنفرانسی که در آلمان برای ایرانیان بهائی گرفته شده بود بیت العدل اعظم یک نفر داوطلب از میان جمع پانصد نفری برای مهاجرت به سوئیس و کمک به نقشه شهر زوج خواسته بودند. من ترک وطن دوم یعنی اطریش نمودم و عازم شهر زوج شدم. با رفتن من به آنجا محفل روحانی تشکیل شد و عضو محفل روحانی و لجنه مهاجرت شدم. نه سال اقامت من در آنجا طول

کشید.

است که در شهرها و دهات مختلف ترکمنستان

به تبلیغ مشغول و موفق است.^۱

ما در زندگی مهاجرتی خود، که اکنون وارد سی و هفتمین سال آن شده‌ایم، چندین بار دچار امواج سهمگین آن گشتیم و چندین بار زندگی ما رو به نشیب رفت اما باز به اوج ترقی و رضایت رسید. حافظ می‌گوید:

ساقی بیا که هاتف غییم به مزده گفت

با درد صبر کن که دوا می‌فرستمت

شرح زندگی مهاجرتی خود را که تا بحال

سی و هفت سال از آن گذشته است در اینجا خاتمه می‌دهم. باشد که آیندگان از این دفتر عبرت گیرند. مهم‌ترین راهنمایی و اندرزی که می‌توانم به جوانان عزیز، بویژه به مادران جوان، بگویم اینست: ... از مصائب و سختی‌های زمان نهراسید. پشتکار و همت، اساس پیشرفت و نیل به هدف‌های عالی است. مقام زن بزرگ است و مقام مادر منبع قدر آن را بدانید. در تربیت فرزندان خود کوشا باشید. دستورات الهی را به کار برید. از خواسته‌های دل و آرزوهای قلب آن را بپذیرید که با احکام و اوامر حضرت بهاء‌الله مطابقت می‌کند. قدم در راه حق، خدمت به خلق و امر تبلیغ گذارید، چنان که در کلمات مکتونه می‌فرمایند:

«ای بنده حق از بند ملک خود را رهایی

بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن

وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را

دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی»

سرور اتحادیه ۱۱ ماه مه ۱۹۹۴ لیزن *

* جناب پیشرو چندی است به ملکوت ابهی صعود کرده‌اند.

بعداً به علت کسالت و مریضی مادرم که در زمان انقلاب ایران نزد من به لیزن آمده بود برای مواظبت و انجام وظایف فرزندی و خدمت به او با اطلاع محفل ملی سوئیس به لیزن برگشتم.

پس از صعود مادر و بعد از آنکه درهای روسیه گشوده شد با اطلاع بیت العدل اعظم و راهنمایی هیئت مشاورین برای دوره‌ای موقت عازم عشق‌آباد شدم. فرزندان من در آن زمان همه تحصیلات خود را به اتمام رسانده و با خانواده‌های بهائی ازدواج نموده بودند و قائم به خدمات امری بودند. به هر حال، من عازم روسیه گردیدم و در سپتامبر ۱۹۸۹ وارد مسکو شدم و پس از دیدار احباء به عشق‌آباد رفتم. به دستور بیت العدل اعظم و راهنمایی هیئت مشاورین، چندین بار برای راهنمایی در محفل روحانی عشق‌آباد حضور یافتم و سپس با هواپیماهای محلی همراه با یک راهنما عازم شهرهایی مانند مرو، دوشنبه، تاشکند و فیروزه، که از قدیم دارای بهائی بودند، گردیدم.

در این شهرها بهائیان قدیمی را ملاقات نمودم، کلاس‌های متعددی درباره نظم بدیع و کلاس‌های درس اخلاق برای کودکان تشکیل دادم، پنج نفر از احباء تازه تصدیق را برای مسافرت به اطریش و سپس برای زیارت نه روزه به ارض اقدس دعوت نمودم. در ایام زیارت حضرات ایادی و اعضاء محترم بیت العدل اعظم بسیار به این احباء محبت کردند و مرا کتباً و شفاهاً تشویق نمودند و تحسین کردند. اکنون یکی از آنها به نام جناب پیشرو* به مقام هیئت معاونت انتخاب شده و چندین سال

نامه‌های خوانندگان

• از خانم سوسن مهاجر سبحانی فرزند ارجمند جناب نعیم سبحانی سپاسگزاریم که اثری از پدرگرامی خود را که به مناسبت یکصدمین سال نزول کتاب *مستطاب اقدس* در ایران سرود شده (۱۹۷۳) و در جشن‌های مئوی خوانده شده برای ما فرستاده‌اند. آن اشعار که محتملاً همراه آهنگ خوانده می‌شده به این شرح است:

الله ابهئی

عالم ز بزوغ شمس ابهئی
روشن شد و سرسرمهئی
برگوش رسد ندای تبریک
این رتبه شوق و لحن احلی
سبحانک یا علی الاعلی
سبحانک یا بهئی ابهئی
ذرات وجود در سرورند
در همه‌اند و در حبورند
از یمن قدوم عید رضوان
شد باغ بهشت دشت و صحرا
سبحانک یا علی الاعلی
سبحانک یا بهئی ابهئی
نازل چه بشد کتاب اقدس
از مصدر شارع مقدس
اعلام یگانگی عالم
افراشت بکوه و دشت صحرا

سبحانک یا علی الاعلی
سبحانک یا بهئی ابهئی
صد سال گذشت و نوع انسان
از حق طلبان و خیر خواهان
پروانه صفت بدور این شمع
اسپید و سیاه و زرد و حمراء
سبحانک یا علی الاعلی
سبحانک یا بهئی ابهئی
دوران نفاق رفت و طی شد
هنگام نشاط و جام می شد
ای اهل بها پبای خیزید
از بهر نجات اهل دنیا
سبحانک یا علی الاعلی
سبحانک یا بهئی ابهئی
داروی علاج درد عالم
کشتی نجات نوع آدم
نازل شده در کتاب اقدس
زان قبله ذیصفات و اسماء
سبحانک یا علی الاعلی
سبحانک یا بهئی ابهئی
امریک و اروپ و هند و تاجیک
از شرق و شمال و روم و افریک
از خاور دور و شرق نزدیک
این نغمه رسد بعرش اعلی

سبحانک یا علی الاعلی
 سبحانک یا بهی الابهی
 صد مؤده که بیت العدل اعظم
 آن معهد عالی و مکرم
 راضی است ز جهد و کوشش تو
 ز انجام صحیح طرح علیا
 سبحانک یا علی الاعلی
 سبحانک یا بهی الابهی
 بر منبر گل نشسته بلبل
 بی خود ز خود است و در تغزل
 سبحانی پی ادای تبریک
 گوید بشما وجوه نورا
 سبحانک یا علی الاعلی
 سبحانک یا بهی الابهی

• خانم اقدس از انگلستان طی نامه مورخ
 ۰۸/۲/۲۰ نوشته اند:

در مقاله "انتظار" مندرج در شماره ۳۳۹ فوریه
 ۲۰۰۸، صفحه ۲۲، آیات قرآنی حکم
 قصاص چشم برابر چشم (مائده، آیه ۴۲) شماره
 صحیح آیه ۴۵ می باشد. همچنین حکم قطع
 دست دزد (مائده، همان آیه یعنی ۴۲) مائده آیه
 ۳۸ صحیح است. ارث اولاد دختر نصف اولاد
 پسر، نساء آیه ۱۱ می باشد. اختیار مرد برای
 ازدواج با چهار زن، آیه ۳ از سوره نساء است.

• آقای محمد اعظمی (اشکبوس) از مرلند
 امریکا پس از مطالعه کتاب *عقای بقا در قاف و وفا*
 تألیف آقای امیر فرهنگ ایمانی غزلی به پیروی
 یک غزل خواجه حافظ شیرازی سروده اند که
 ذیلاً ابیاتی از آن نقل می شود:

در خیال دل من نقش رخ دوست نشست
 سر و جان در ره او یکشبه قربان کردم

هدیه وصل مجوئید حریفان چون من
 جان فدای ره آن خسرو خوبان کردم
 صحبت دوست غنیمت شمرم در غربت
 بارالها هوس مردم ایران کردم
 سالکا راه دراز است و خطرناک ولی
 طلب معرفت از حافظ قرآن کردم
 «من به سرمزل عنقا نه بخود بردم راه
 قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

• یکی از دوستان مقیم سویس نوشته اند که
 اخیراً به دیدار نمایشگاه بزرگ کتاب در شهر
 ژنورفته بودند و در آنجا غرفه های خاصی به
 ارائه گنج های پربهای تمدن قدیم مصر
 اختصاص یافته که درخور دیدن است. جهان
 بشریت بسیار آثار تمدنی را مدیون مصریان
 قدیم است از جمله خط هیروگلیف که به سه
 هزار سال قبل از میلاد مسیح تعلق دارد و
 مدت ها قبل از خطوط الفبایی اختراع شد و از
 جهت زیبایی تصاویر (انسان، پرنده، حیوان، گل و
 گیاه) که همه افاده معنی می کند موجب نوازش
 چشم است. خط هیروگلیف تا حدود ۳۹۰ بعد
 از میلاد تقریباً ثابت ماند جز آنکه تعداد علائم
 از ۷۰۰ در طی چند هزار سال به ۵۰۰۰
 افزایش یافت. هم مصریان بودند که از گیاه
 پایپروس که نوعی گیاه نئی است کاغذهای
 اولیه را ساختند. محقق فرانسوی ژان فرانسوا
 شامپولین نابغه ای بود که قادر به خواندن
 علائم و خط هیروگلیف در سال ۱۸۲۲ میلادی
 گردید.

پادشاه اقدم مصری به نام اخناتون ظاهراً
 نخستین کسی بوده که نیایش خدای واحد را
 در قلمرو خود ترویج کرده است (۱۳۷۰-)

پیام بهائی
نشریه ماهانه محفل روحانی ملی
فرانسه برای بهائیان
*

سال سی ام، شماره دهم
شماره پیاپی ۳۴۷
شهر المشیه - شهر العلم ۱۶۵
مهر - آبان ۱۳۸۷
*

نشانی هیأت تحریریه برای ارسال
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 511
1211 Genève 12, Switzerland
*

نشانی برای ارسال حق اشتراک، نامه‌های
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی

Payám-i-Bahá'í

B. P. 9

06240 Beausoleil, France

Fax: 33-493-784418

حق اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپایی ۵۰
یورو، و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل
آن به سایر ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:

۱- توسط نمایندگان ما ۲- با حواله پستی ۳- چک
بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در
وجه پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک
دلاری به دفتر امور ایرانیان در شیکاگو ۵- با کارت
اعتباری Visa به یورو ۶- مستقیماً توسط بانک
خودتان به شماره حساب زیر با ارسال رسید و نام
خود به نشانی ما:

Payám-i-Bahá'í

IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30

Bank Société Générale

8 Ave. J. Medicin

06000 Nice, France

Adresse Swift: SOGEFRPP

کلیه اشتراک‌ها در اول هر سال میلادی

تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í

Publié par l'Assemblée spirituelle

Nationale des Bahá'ís de France

۱۳۵۲ ق.م) که ظاهراً بر ظهور موسوی تقدّم
زمانی داشته است. مجسمه عظیمی از او و
همسرش نفرتی تی در کارناک مصر باقی مانده
است که به راستی دیدنی و اعجاب‌آور است.
اهمیتی که مصریان به حفظ اجساد مردگان
(مومیایی) و نگهداری اجساد در کفن‌ها و
صندوق‌های مخصوص غالباً به نقاشی
تزیین شده نشان می‌دادند، از اعتقاد آنان به
دنیای ارواح حکایت می‌کند. نقاشی‌های
دیواری و برجستگی کاری‌های مصریان زینت
بسیاری از معروفترین موزه‌های جهان و از جمله
موزه قاهره است.

اکتشافات هوارد کارت در دره سلاطین و
خصوصاً در آرامگاه فرعون مصر توتانخامون،
گنجینه‌های عظیمی را از آثار فرهنگی قدیم
مصر در برابر انظار جهانیان قرار داد مانند
نقاب‌های طلائی که بر روی صورت اموات
مهم می‌نهادند حتی سر و صورت و بدن
مومیایی شده فرعون مذکور را مانند برخی
سلاطین کهن مصر هنوز می‌توان نظاره کرد. به
راستی حیرت‌آور است که چگونه کشوری با این
سابقه مهم تاریخی هویت دیرین خود را پس از
غلبه اسلام به کلی از دست داد.

می‌گویند کسی همین سؤال را از یک مصری
دانشمند کرد که چه شد که شما همه گذشته
خود را از دست دادید و ما آن را باز یافتیم؟
پاسخ مصری این بود، برای آن که شما فردوسی
را داشتید و ما نداشتیم. هنوز معلوم نیست که
حضرت موسی دقیقاً در حیات کدام فرعون
مصر برای نجات قوم اسرائیل قد علم فرموده
است. ■

